

ژوندون

شماره ۴۸-۵

Ketabton.com



در حاشیه حوادث و ناگواری که بر برادران پشتون و بلوچ ماطی هفته گذشته آغاز شده است.

درامای قتل شیرپاو

سر مقاله یکشنبه ۲۷ دلو روز نامه انیس:

قتل دراماتیک حیات محمد خان شیرپاو وزیر داخله پشتونستان محکوم بنظر هر مشاهد وارد درامور پاکستان آغاز درامای ترازه در صحنه سیاست پاکستان پیدا شده است. زیرا حوادثی که از بدو تشکیل پاکستان تاکنون و خصوصا بعد از به اقتدار رسیدن حزب مردم در آن کشور رخ داده همه شکل دراماتیک داشته است. بزرگترین مثال آن به قدرت رسیدن بوتو در پاکستان در سال ۱۹۷۲ - است.

همه کسی بخاطر دارد که بعد از انتخابات ۱۹۷۰ و موفقیت شیخ مجیب در گرفتن اکثریت مطلق چوکی های پارلمان پاکستان، وقایع ناگواری در بنگله دیش رخ داد که منجر به قتل و قتال و حوادث خونین گردید. مجیب به صورت دراماتیک به پاکستان غربی انتقال داده شد و محبوس گردید. بالاخره بعد از شکست مطلق نظامی پاکستان، یحیی خان بصورت دراماتیک ازین رفت و بوتو بصورت دراماتیک به پاکستان آمد و زمام امور آن کشور را بدست گرفت و مجبور شد که مجیب را از حبس رها کند و به بنگله دیش بفرستد.

وقتی سه ماه قبل خبیر میل در شماره ۲۲ - اکتوبر از اظهارات قیوم راجع با اقداماتی که برای مقابله با کسانیکه متهم با نفجسار بسم میشوند مطالبی نشر کرد همچنان حکو مست پاکستان لایحه رانافذ ساخت و صلاحیت تحدید فعالیت احزاب مخالف را حاصل کرد. عبدالولی خان اظهار داشت که در برابر کتاب سفید حکومت پاکستان راجع بوقایع بلوچستان کتاب سرخی را نشر خواهد کرد و حقایق خونین را افشاء خواهد نمود. انتظار میرفت که پاکستان درصدد بدست آوردن بهانه برآید. این بهانه بایسد بقرابانی یکنفر پشتون جو ان میسر میشد. این قربانی حیات محمد شیرپاو بود که روز بروز در حزب مردم نفوذ میکرد!

آیا این واقعه مقبومی غیر ازین داشت که با از دست رفتن يك جزء عمده پاکستان (بنگله دیش) بوتو بقدرت برسد و حزب مردم زمام امور پاکستان را در دست بگیرد؟ بازی های بوتو بعد از گرفتن زمام امور پاکستان با احزاب مخالف منجمله عوامی ملی که در پشتونستان و بلوچستان اکثریت مطلق داشت هر کدام آن نمودار حیل و دسایس عمیقی است که این دراماتوروززیده پاکستان در مقابل احزاب سیاسی و خصوصا برادران پشتون و بلوچ ماعملی کرده است.

بلی باقر بانی يك پشتون بایده حزب عوامی ملی منحل و زعما و لیسدران پشتون بمحبس فرستاده شده و باهست و بود پشتون بسازی میشد!

و عده تقو یض قدرت در پشتونستان و بلوچستان به حزب اکثریت یعنی حزب عوامی ملی، به تعویق انداختن این وعده برای مدتی بمنظور بهره برداری های مختلف، سپس عملی کردن این وعده و بعد توسل به تحریکات ضد حکومت های مذکور به منظور بدنام ساختن حکومت های عوامی ملی و بالاخره ازین بردن این حکومت که دارای اکثریت مطلق در پشتونستان و بلوچستان بودند و حبس رجال بر سر گسار حزب عوامی ملی و قتل و کشتار زعما و رجال پشتون و بلوچ و منجمله قتل خان عبدالصمد خان اچکزی همه دسایس و حیلی است که زمامداران بر سر کار پاکستان به منظور کوبیدن نیروهای ملی و ازین بردن نهضت های ملی طرح و تطبیق کرده اند.

بلاخره این واقعه در پوهنتون پشاور در دیپارتمنت تاریخ صورت گرفت. شیرپاو بدعوت عبدالحمید آمر دیپارتمنت تاریخ آنجا رفت و قربانی شد ولی عبدالحمید که وضع صحی وی خوب معرفی شده بود نیز از شفاخانه ملکی به شفاخانه عسکری برده شد و سه تر تیب مر سو زی از میان رفت. تا اسرار پوشیده درامای قتل شیرپاو مستور بماند و این کاری است که متنفذین پاکستان در آن سابقه دارند.

لیاقت علی خان و داکتر خان صاحب را نیز به همین ترتیب با قاتلین شان ازین برده بودند ستم و جبریکه امروز بر پشتون و بلوچ و زعما و لیسدران شان بنام قتل شیرپاو روا داشته میشود دنباله درامه خونینی است که پاکستان آرزای صحنه آورده است.

باید حکومت پاکستان متوجه باشد که توسل به دسایس و حیل بجه صورت نمیتواند نهضت های ملی را ازین ببرد و بر حقایق پرده افکنده و پایان دسایس و حیل برای پاکستان مثل همیشه جبران ناپذیر خواهد بود.

تراژیدی قتل شیرپاو بحیث يك پشتون و آنرا بهانه ساختن برای درهم کوبیدن نهضت





آنجرمن ازخوانندگان پشناز (پاپ) پولند است که در فستیوال های زیادی در اروپا شرکت کرده است . پیروزی که این خواننده در فستیوال بنایات درسال های ۶۴-۱۹۶۳ به دست آورد در فستیوال آستیند (۱۹۶۵) که وی جایزه سوم را بدست آورد یکباردیگرتانید گردید .

آواز صاف و کشش داروی که شکل اصلی و رنگ طبیعی دارد علاقمندان او را در سراسر اروپا باو مجلوب گردانیده چنانکه در امریکا (کانادا و ایالات متحده) نیز این محبوبیت را برای او کمابی کرده است . او در امریکا بایک گروه از ستاره های مختلف پولند در بهار ۱۹۶۶ بر صحنه ظاهر شد .

اشترک آنجرمن در فستیوال (کلید طلایی) در بریتسلا و اوسان ریمو (در ۶۷) او را بیشتر محبوب گردانیده و توجه موسیقیدانان بزرگ و برجسته را بسوی او جلب کرد

•••

عکس صفحه دوم پشتی:

انبار برف در کوچه های شبر ما با احیای خاطره برفباری های دهها سال قبل از بهار شاداب و سال خرم و پربرکت گزیده مزده میدهد.

عکس صفحه سوم پشتی:

بک جنگی در ولایات شمال کشور تفریح مورد علاقه مردم ماست مردم اکثر نقاط کشور بک را بیشتر برای آوازش و بغاظر گرم ساختن ایام تعطیل با بک جنگی پرورش و تکبذاری می نمایند .

•••

یادگار های هنر قرن هفتم میلادی



زنجیر غرور و سر بلندی مردم گذشته و حال و نسل های آینده و بر نیرومندی و موثریست شعایر عالی اخلاقی و فضایل معنوی و رشادت فطری مردم ما بیشتر بمعراج میرسد که (اکنون باوجود آمدن امکانات نوین کلبه قوای دولتی بدست مردم واستقرار حاکمیت ملی در وجود جمهوری جوان، مترقی، مبارز و دیموکراتیک افغانستان عدو شکن متمرکز گردیده است.) اکنون افغانستان نوین و مواریث عظیم ملی مازیر لوای شکوه مند و اوجگیر جمهوریست پاسبانی و بافداکاری بیروز مردانقلابی موسس نخستین نظام مردمی در کشور، رهبری میشود.

با فهم ندای رهبر انقلاب و واقعیت زمان ماست که برای ایفای وظایف عظیم ملی درین مرحله خطیر و حساس تاریخی، تمام نیروهای ملی و مترقی، وطنپرستان و افشارعاشق و جانباز وطن، با درس مناعت و غروریکه هر صبح و مسا از طبیعت مغرور و آزاده کشور ما بما تلقین میشود، درسی که همواره در میدانها درفش فتح و ظفر را بما سپرده است ، همه در یک جبهه وسیع، تحت لوای با مهابت جمهوری رشد و بیدار خویش بر رمز اتحاد معرفت یافته برای افغانستان نوین و مقتدر، مترقی و رهبر آزادی و آزادگی در مشرق زمین با شجاعت و اطمینان به آینده، با قوت قلب و معنی، با سرود انقلاب و به توکل خالق بینای بیروز مندانه به پیش میرویم در حیات بین المللی بعیت یک عضو سلیم خانواده بشری با سعادت زیستن در صلح و تقویة علایق دوستانه با اساس احترام متقابل و مناشیریکه ملل جهان شرافتمندانه به آن احترام میگذارند جهت پاسداری صلح در جهان وتأمین منافع مردم جهان، وظیفه خود

رانجیبانه ایفا میکنیم و بعکم احترام به عدالت و پرستش وطن و آزادی، از حقوق مردم و ملل محروم دنیا خصوصا حقوق مردمیکه با آنانیکه در یک منطقه به سر می بریم و اخص تر آنانیکه با افغانستان و مردم آن همبستگی و یکپارچگی تاریخی و وجوه مشترک عسرق، نژاد گیش و مشابهاات ثقافتی و کلتوری فراوان و هم رنگ دارند، بعیت مبارز دلیر و آزموده فداکاری می نمائیم تا اصل عدالت را در جهان خللی نیاند تا بنیاد اجحاف و حق تلفی هاز صحنه گیتی محو و نابود گردد، تا آهنگ انکشاف و ترقی، اخوت و مودت، مساوات و برادری ها بلند آوازه باشد و تادر تحقق اهداف عالی جهانی شخصیت و نقش افغانستان صلحدوست و حق پرست موثر و موثرتر تبارز نماید ...

سپیک ژوندون

ماهیت سیاست داخلی و خارجی افغانستان را اصل صلح و عدالت، آزادی ملی، حاکمیت ملی و استقلال ملی تشکیل میدهد .
افغانستان باحو صلح و خونسردی کامل در راه پیدا کردن راه حل مسائل آمیز و شرافتمندانه مسئله ملی پشتونستان معدانه سعی خواهد کرد
«از بیانات رئیس دولت»

پنجشنبه اول حوت ۱۳۵۳ - ۹ صفر ۱۳۹۵ - ۲۰ فروری ۱۹۷۵

در سایه لوای اوجگیر جمهوری

کشور ما همانطوریکه از لحاظ تاریخ کهن و سرزمین مدنیت های درخشان و بلند پایه که با ازدها هزار سال قبل در صلحات مختلف وطن مامصل بهم پرورش یافته و در زندگانی سایر ملل انعکاس موثر آن مایه انتباه و رستگاری آنها گردیده است شهرت دارد، همانطور بعیت یک ملت آزاد، شپیم و پاسبان مقتدر نوامیس ملی و شرف و افتخار انسانی خویش کشور ما در طول تاریخ و امروز در خانواده بزرگ بشری مقام و منزلتی را نصیب بوده هست که با احترام و تقدیر مردم جهان همواره رو پرورنده این موهبت عظیم و افتخار گرانبها بعد از حدوت رستاخیز ملی و تحول شگفت انگیز سیاسی در حیات ملی ما از آن جهت نهر بار تر می شود و از آن جهت در راه استحکام حلقه های

رهنر ترقی

بابه کریم بایست دو تایش میان شاخ و برگ گلپای گلخا نه اش گمشده بود من که گل خواه سابقه دار او هستم و سالی یکی دوبار به تماشای گلپایش میروم ، آروز نزدیک غروب که شوق دیدار گلپا و ذوق صحبت باصفا و ساده اش باز ب سرم زده بود از زاویه گلخانه صدایش کردم ... از کار دست گرفت و خمیده خمیده از لای گلپا قد بلند کرد و قنسی چشمش بمن افتاد ، با جمله همیشه خودش صفا آوردین که یادماگدین استقبال کرد ... لحظه ای از گلپایش گفت و لحظه ای از گرفتاری تازه اش قصه کرد ... وقتی فهمیدم درین پیرانه سر ذوقش گل کرده و بفکر درمان بی سوادی افتاده تعجب دست داد و گفتم:

توهم عجب مرد خدا هستی ، سوادیکه امروز فراگیری نمرش راجه وقت ... باقی مطلب را فهمید و امان نداد جمله ام به آخر برسد ، گفت:

من هر سالی در قوریه نهالان تازه می نشانم ، از گلپایم جنس های بهتر پرورش میدهم ، هر بهاری درختان زیادی را رنگ رنگ پیوند می زنم ، این جانفشانی ها ، تنها باین امید نیست که عمر فرصت دهد تا کام خودم از حاصل آنها شیرین شود ز بسرا میدانم باین سن و سالی که دارم زمانه توشه سفر آخرتم را آماده کرده است مگر زیادی عمر دلیل نزدیکی مرگ نیست بلکه مرگ در نویدی و فارغیال بودن از اندیشه ها بیست که فرصت خدمت بدیگران را از ما میگیرد مسن همانطوریکه گل و نهال تربیه میکنم

ترقی واقعی لحظاتی قبل از یک صحبت بی پیرایه بابیه کریم گل پیرا در ذهن من نیک نقش بسته ، این که تو نوشته ای مانند طرح زیبا نیست که طرح ح فراموش کرده باشند و آن برای بنادر وازه بگذارد ... و قنسی فهمید غیر از آب و رنگ کلمات نوشته اش هنری ندارد خشمش آمد و با پر خاش گفت ... مگر مغز بابیه کریم روستا نشین بهتر از من درد آشنای زندگی کشور و مردم است ؟

گفتم : آری ! نقص کار چیز فهمان همین جاست که وقتی در قصور و تلاپی افکار خود فراشدند غیر از ذروه عابه

زیر نظر نمی اندازند چه بسی گلپای حکمتی که در همین حفره عابو یا ترو رساتر جوانه می زند ... بابیه کریم رمز ترقی را در خدمت بدیگران یافته ،

دراز خود گلشن و بفکر دیگران بودن معنی کرده است او توانسته فکرش را بهتر پرورش دهد و بغم دیگران باشد از همین جهت است هر نهالی را

که پیوند می زند و به آبیاری و راهشگری هر گلی که می پردازد نیت و مرادش اینست که نهری بدیگران برساند و در

پیرانه سر یادگاری از خود به آیندگان بگذارد ، او همراه با آرزومندی های زندگی نو و نظام نو فکرش را نوساخته و عوض کرده است و این مایه اصلی هر تحولی و اساس نهر بار هر رزمیست که ترقی را بدینال خود می کشاند ... تو هم اگر خواسته باشی بابیه کریم خودشو !

تا فردا باز ماندگان و دیگران از عطر و بوی و نمر آن بهره گیرند همانطور دنبال نوشت و خوان میروم تا تجارب خود را برای آن میراث بگذارم ... جاذبه گفتار و حاله و قاریکه چهره نورانی او را کریمانه تر جلوه میداد افسونم کرده بود و همانطور از او می شنیدم ... تو فکر میکنی اینهمه مردمیکه دل کوهها را سوراخ میکنند . اعماق زمین را می بایند با امید آنکه به معدن و گانی برسند و یا آنانیکه دست و بازوی شان در تلاش نو آوری ها ست همه در فکر آن هستند که برای خود آب و نانی فراوان دست و پا کنند ؟ یا آنکه در فکر فردا و فردا های دیگر هستند ؟



نگاههای لبریز از صفا و نور ملایم مهتاب بر شیر دروازه که چون دیوسپید افسون سرما شده ، سنگین و بیمناک جلوه میگیرد می لغزید ، دوستی آمده بود تا نوشته اش را بعنصوان (رمز ترقی) بخواند ... چند سطر خواند ، در راه طولانی امل سر رشته از کفش رفته بود و هر چه در خیال آراسته بود مشحون از بدیهاتی بود که در هر فکری و در هر اندیشه ای می چرخد و مانند خوشو شنو یسان دیگر که مشکلی را نا گشوده دا من تمنا را رها می کنند نوشته دوستیم نیز از همان تار و بود بافت خورده تار و بودی که در دوک و تنسته آن معنی و مقصد فدای حرف و کلام رنگین و خط و خال انشاء و تقریر می شود . دیدم توان مغزاف شنیدن را ندارم گفتم ... نگارش عا لیست مگر رمز

حقوق حقه مردمان پښتون و بلوچ

بادسایس و حرکات جابرانه از بین نمیرود



نظر به اوضاع بحرانی و تشدد آمیز یکسره در پشتو نستان جریان دارد و سبب اندیشه و نگرانی عمیق مردم افغانستان گردیده است دولت جمهوری افغانستان اعلامیه ذیل را روز سه شنبه به نشر سپرد:

دولت جمهوری افغانستان بانکه از یکطرف هرگونه قتل و تشدد را تبیح نموده و می نماید از جانب دیگر حرکات جابرانه غیر عادلانه و غیر دیمو کراتیک حکومت پاکستان را در برابر مردمان پښتون و بلوچ خاصه وضع خشن و ناعاقبت اندیشانه اخیر آن حکومت را در پشتونستان نیز شدیداً تبیح می نماید و مسئول هرگونه عواقب وخیم آن تنها و تنها حکومت پاکستان را می داند و تصریح می نماید که زمام داران پاکستان باید کاملاً ملتفت باشند که نه تنها حقوق حقه مردمان پښتون و بلوچ با اینگونه دسایس و ساخته کاری ها و حرکات جابرانه و تشدد آمیز از بین رفته نمیتواند تبصره لندن تایمز

روز نامه تایمز لندن ضمن تبصره بر بحرانات اخیر که در پاکستان حکمفرما گردیده می نویسد که در ماه های آینده بحرانات شدید تر و پیچیده تری در پاکستان رخ خواهد داد.

تایمز لندن با اشاره به انحلال حزب عوامی ملی و توفیق رهبران آن گفته است که چنانچه معلوم میشود حکومت پاکستان از پالیسی آتشی جوئی با مخالفین عمده سیاسی خود باین امید صرف نظر کرده است که اقدامات شدید علیه احزاب مخالف و لیدران آن منجر به آرامش سیاسی در پشتونستان و بلوچستان گردد. دامن زدن اختلافات و کشیدگی یقیناً در ماه های آینده نتیجه برعکس آنچه بوتو تصور میکند خواهد بود و بحرانات شدت خواهد یافت.

قرار اطلاع واصله از کراچی پناغلی میرگل خان نصیر وزیر داخله سابقه بلوچستان و عضو حزب منحل شده عوامی ملی از طرف یک محکمه پاکستان به یازده سال حبس محکوم شده است. اتهام وارده علیه وی این بود که در سال ۱۹۷۳ زندانیان یکی از محاسن پاکستان را به اغتشاش تحریک کرده است.

خبر علاوه میکند که ازان تاریخ تا امروز اتهامی که بر اساس آن پناغلی میرگل خان نصیر به زندان انداخته شده بود معلوم نگردیده است. «ب»

بلکه این حرکات حس نفرت مردم را روز بروز عمیق تر نموده، قدرت و تصمیم مقاومت و مجادله ملی ایشان را بیشتر و نیرو مندتر خواهد ساخت. چنانچه بارها اعلام گردیده با زهم اعلام نمیتواند.

مظاهر ات تصنعی در پاکستان

طوریکه نمایندگان رویترو بی بی سی از اسلام آباد اطلاع داده اند و رادیو پاکستان نیز آنرا تایید کرده است به سلسله مظاهرات تصنعی که از چند روز باینطرف عمال حزب مردم و حکومت پاکستان در شهر های مختلف آن کشور براه انداخته اند ۲۶ دلو در حدود دوسه نفر در نزدیکی سفارت گبرای جمهوریت افغانستان در اسلام آباد اجتماع نموده پس از دادن شعارهای ضد افغانستان، تصاویر بزرگ پناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدر اعظم افغانستان و میرمن اندراگانندی صدر اعظم هند را آتش زدند. اشخاص مذکور سعی کردند یادداشتی مبنی بر اعتراض علیه پشتیبانی افغانستان از حزب عوامی ملی و رهبران آنرا به سفارت گبرای افغانی تسلیم دهند. اما سارژدافیر سفارت افغانستان از پذیرفتن یادداشت امتناع کرد.

نطاق وزارت امور خارجه در جواب سوال نماینده باختر آژانس در این مورد گفت که پناغلی عبدالصمد غوث مدیر عمومی سیاسی وزارت امور خارجه ساعت سه و نیم بعد از ظهر روز ۲۷ دلو پناغلی علی ارشد سفیر پاکستان در کابل رابه وزارت خارجه احضار نمود و یادداشت احتجاجیه شدید حکومت افغانستان را نسبت به حادثه مذکور بوی تسلیم داد.

بحران پاکستان از نظر دیلی میل

رادیو پاکستان صبح روز ۲۸ دلو اعلام کرد که حکومت محلی در ایالت شمال غر بی (پشتونستان) منحل گردیده و تمام صلاحیت ها و وظایف آنرا حکومت فیدرالی مستقیماً بدست گرفته است. به گورنر آن ایالت هدایت داده شد تا از طرف دولت مرکزی زمام امور را بدست بگیرد.

صدراعظم و وزیرای حکومت ایالتی سر از روز ۲۸ دلو از اجرای وظایف و صلاحیت های حکومتی منصرف می باشند. دیلی میل مینویسد:

روزنامه دیلی میل لندن نگاشته است که تصمیم حکومت پاکستان در مورد انحلال حزب عوامی ملی و توفیق رهبران آن خطر تجزیه مزید پاکستان را بار آورده است. روزنامه یاد آوری می کند که جدا پس

نطاق ضمناً افزود که این مظاهرات فرمایشی به هیچ صورت نمیتواند در موقف افغانستان مبنی بر پشتیبانی از حقوق حقه برادران پښتون و بلوچ شان خللی وارد کند. دستگیری علما و دانشمندان پښتون روزنامه انگلیسی خیبر میل منطقه پشاور اطلاع داده است که پناغلی عبدالعلی خان رئیس پوهنتون پشاور بعنوان اعتراض علیه انحلال حزب عوامی ملی و توفیق رهبران آن از عهده خود استعفا داده است.

این روزنامه همچنان نگاشته است که حکومت پاکستان یکعهه پروفیسوران و آمرین اداری پښتون این پوهنتون را که در آن جمله داکتر نذیر رئیس پوهنخی ریاضیات که قبلاً کنترلر پوهنتون پشاور بود، پناغلی پریشان ختک رئیس شعبه پښتو، پناغلی اعظم خان آمر عمومی اداری و پناغلی فقیر محمد خان معاون رئیس پوهنتون شامل می باشند دستگیر کرده است.

باتوقیف این شخصیت ها که هیچکدام عضویت حزب عوامی ملی را ندارند حکومت پاکستان نشان داده است که علاوه بر سیاستمداران و جوانان و محصلین پښتون فیصله کرده است که علما و پسر و فیسوران پښتون را نیز کاملاً از صحنه خارج سازد.

بنگله دیش در سال ۱۹۷۱ نیز به تعقیب انحلال عوامی لیگ گرفتاری شیخ مجیب الرحمن و توفیق رهبران آن صورت گرفته بود. گفتار بوتو بعد از انحلال حزب عوامی ملی مبنی بر اینکه باید پاکستان بر ای همیشه نجات داده شود شباهت زیادی به گفتار وی بعد از آغاز عملیات نظامی پاکستان در بنگله دیش دارد که ادعا کرده بود پاکستان بالاخره نجات داده شد.

روزنامه دیلی میل اضافه کرده است که برخلاف ادعای بوتو صدراعظم پاکستان که مدعی شده است منظور از انحلال حزب عوامی ملی تقویت تمامیت ارضی پاکستان است، خان عبدالولیخان همیشه گفته بود که هرگونه مساعی برای از بین بردن حزب عوامی ملی تجزیه پاکستان را بار خواهد آورد نه اینکه موجودیت آنرا دوام بدهد.

یادگارهای هنر قرن هفتم میلادی

آثاریکه از فندقستان کشف گردیده ، مرحله آخر هنر بودایی را نشان میدهد . شهری در مسیرشیراه هند تا آسیای مرکزی .

باز هم سخن بر سر آثار تاریخی است و گفتگوی یادگار تمدن های کهن و فراموش شده . با فرهنگ و کلتور گذشته است ، ارگان های قبل ازینکه مانند همیشه سری به موزیم بزنیم و در گوشه بی ایستاده ، با آنچه از پس پرده سده های دور ، بچامانده ، به زندگی آنانیکه سالهای دراز قبل از امروز ، درین سر زمین می زیسته اند بنگریم ، می خواهم مطلب درگذشته پیرامون بقایای سده ها و قرن کوتاهی را ، با خوانندگان ژوندون مطرح کنم . های دور ، کمتر مطلبی برپهنای مطبوعات کشور



دراویل قرن هفتم میلادی ساختن مجسمه های گلی رنگارنگ در فندقستان رواج داشت .

به نشر رسیده است و از جانبی افغانستان با نیازی به رهنماداشته باشند ... از آن عده بی که مراد نوشتن این سلسله بوده که هر یک دلچسب و خواندنی است . تشویق کرده اند ، منت گزارم ... منظور ما از نشر این سلسله گزارش ها ، عمارت موجوده موزیم خود شکوهی خاص آشنایی بیشتر با گوشه های باستانی ، روشنی انداختن بر زوایای دور و تمدن های قدیم و بالاخره تقدیم معلوماتی بر آنچه که آنرا آثار عتیقه و قدیمی می خوانند ، می باشند . از گوشه های پنهان گیتی سالانه هزاران سیاح و جهانگرد وقتی قدم به کشور ما میگذارند ، به خرابه ها و نقاط باستانی رفته و از بقایای زمانه های قدیم عکس های میدارند و ساعت ها به تماشا می پردازند ، از جانبی آثار موزیم کابل و قسما موزیم های ولایات امروز ، از نگاه ارزش علمی و هنری ، در حلقه های ذیعلاقه آسیا شهرت به سزایی کسب کرده است ... ما آرزو داریم تا درین راه کماکان به پیش رویم و خوانندگان این مجله ، وقتی سخن از آثار باستانی و تمدن های قدیم تاریخ میشود ، دیگر در افغانستان را تمثیل میکند .



نقاشی میناتوروی آن دوره از زیبایی و هنر خاصی برخوردار بود .



در قسمتی از نشریه علمی موزیم کابل
بیرامون سبک هنری آثار این منطقه مطالبی
نوشته شده و مجسمه های گلی منقوش
فندقستان را مخلوطی از (گوتای) هندی و آسیای
مرکزی خوانده است .

این مجسمه ها که متعلق به قرن هفتم میلادی
است و مجسمه ها و نقاشی های صومعه
فندقستان ، يك مرحله تاريك صنعت و هنر
هند را ، نیز روشنتر میسازد .

از مشخصات خاص سبک های هنری این
آثار قرار کارت ها و نشریه های علمی موزیم ،
آمیزش دقیق موتورات و نفوذ مکاتب مختلف
هنری است ، که قبل از عبور جانب آسیای
مرکزی و چین ، در افغانستان نمود و نشات کرده
است .

تاریخ آثار مکتشفه فندقستان ، از روی
سکه یی که از آنجا بدست آمده تعیین گردیده
و به احتمال قوی مربوط به اوایل قرن هفتم
میلادی می باشد .

نظریه مطالعات علمی ، آثار فندقستان در آن
زمان در انکشاف هنر هند نیز تاثیر داشته است ،
مرحله انتقال هنر بودایی (گیتای اجنتا) را
بدوره اخیر هنر بودایی نشان میدهد ، که از آن
زمان به بعد روجه زوال رفته است .

محققین عقیده دارند که در سبک هنری
فندقستان ، افراط در نزاکت و ملاحظت به شیوه
خاصی به ملاحظه میرسد .

نفوذ هنر هند و ایران و قسمی هنر غرب اعم
از یونانی و رومی در بعضی آثار فندقستان
مشاهده میشود .

از طرفی با مقایسه تصویر دیواری (زنی که
سرین خود را به یکطرف کشیده) با تصویر
مشابهی از اجنتا ، رابطه هنری اجنتا با فندقستان
بخوبی معلوم میشود و به اساس آن می توان

در آثار این محل ملاحظت و نظرات های هندی به حد افراط مشاهده شده است .
نقاشی دیواری صومعه بودایی نیز از جمله آثار دیگر آن است . مجسمه بودا در حالت نشسته از گل های رنگارنگ ، مجسمه (دیوتا) و تصویری که مادر (جیوتیکارا) را در پهلوی يك پرده شعله ور خوابیده نشان می دهد ، از نمونه های دیگر این اتاق تماثلی موزیم به شمار میرود .
تصویر سبزه و زرش که از تاقچه صومعه کشف شده ، با سر بودیسم که از گل های رنگارنگ

ساخته اند ، نیز از آثار قرن هفتم میلادی است ، که ازین منطقه کشور کشف و به موزیم آورده شده است .
همچنان در قسمت دیگر اتاق فندقستان سر مجسمه دیواتا ، سرالیه که پیشانی آن فاقد خال بودایی یورنا است با سر مجسمه يك طفل و سر دیو دیده میشود .
در شماره آینده با هم بر آثار دیگر موزیم روشنی خواهیم انداخت .

افغانستان در حافظه تاریخ

با «جام جم» گوش همه آشناست
و این دو کلمه در اشعار دری و پهنو
از روزگار باستان بدینسو جای
خوشی برای خود باز کرده است .
چون این جام به جمشید یا یما ی
درخشان بنیان گذار دودمان پارا داتا ،
پیش دادیان بلخ یا اولین حکمروای
بزرگ آریایی ها تعلق داشت ، این
شناخت ما را به سوی گذشته های
پر شکوه میبرد و برای بنای آینده ،
استواری و پایداری میدهد .
آیا تصور نمیگردید که جام جم
جامی جهان نما بود ؟
و آیا جمشید را یا مای بزرگ
تصور میکردید ؟
به هر حال ، بیابید یا ما نخستین
شخصیت بزرگ آریایی را بشناسیم .

یما را میتوان از روی نوشته های
اوستا نخستین پادشاه آریایی خواند
و یوا نگانا اولین کسیست که عصاره
نبات هو ما را کشیده است و در اثر
این اقدام نیک یما ی قشنگ در خانه
او تولد یافت و سردار اقوام شد . و
از همه کسانی که آفتاب را دیده
اند مشهور تر گردید
و به پادشاهی رسید یما
پادشاه نسبت به زمان ظهور زرتشت
خیلی ها پیشتر گذشته است .

**فردوسی ، شاهی جمشید را چنین
میستاید :**
هر مزد با یا ما هدایت داد تا در
آرامی و رفاه رعیت و آبادی خاک
کوشش کند . یما این عهده را به
کمال خوشی قبول کرده به گردن

گرفت تا در تکثیر نفوس مخلوق
و سر سبزی رها یشگاه شان کوشش
کند . مردم را احتیاج بر هاند و با
بهترین راهی نگاه هبان و حا می شان
آنگاه هر مزد در مقابل این تعهدات
به او یک عصای طلایی و یک گاو آهن
طلایی داد ، تا یکی نشان دود مانش
باشد و با دیگری مردم را به کشت
وزراعت و غرس در ختان تشویق
کند .

دوره یما يك دوره آرامش عمو می
بود . نه گرمی زیاد و جود داشت ،
نه سردی همه مردم برادر وار ،
مستریح و آرام میزیستند . دشمنی
و ضرر رسانی به یکدیگر نداشتند و
با کشت و کار و زراعت و آبیاری و
درخت شانی و تربیسه حیوانات و

پرنندگان خود را شاد و مسعود و سر
زمین خود را آباد و سرسبز ساخته
بودند .
بعد از اینکه که آخرین دوره مسعود
یما هزار سال گذشت هر مزد خیر
داد که سردی خیلی شدیدی خواهد
آمد و قتل کوه ها و بلندی ها را
برف انبوهی خواهد پوشید . برای
آنکه وی آسیبی از آن سر ما نرسد ،
فرمود پناه گاهی برای خود بسازد .
اهورا مزدا به یما گفت : « ای پسر
ویوانکت ! زمین را با پاشنه پا بزنی و
مانند کوزه گر گل را با دستهای تر
و هموار کن . »
یما قرار هدایت اهورا مزدا زمین
را با پاشنه پا زد و مانند کوزه گر ها
بقیه در صفحه ۵۵

نه سحر است و نه جادو

باور کنید یا نه اختیار باشما!

در یکی از دهکده های هند، بنام (الاولی) مارگری بزرگی وجود داشت که در یکی از بتکده های انجاردور (شیوا) حلقه مرزد، بدون آنکه ازاری به کسی برساند.

روزانه هزاران هند وی مر تضاف پشه از سراسر کشور هند بر ای ابراز اخلاص به آن دهکده روی می آوردند.

با این مفهوم مطالب جالبی در گذشته های نزدیک در یکی از روزنامه های برتیرا ز شهر بمبئی بجا پ رسید و خبرنگاری به آنسو شتافت و راه آن دهکده را گرفت. وی دیدنی های خود را نوشت و چون از مغان پسندیده بی به مردم جهان پناور، به بانندگان دور دست ها، ممالک بیگانه از این عقیده ها، انتشار داد.

وی می گوید که: در (الاولی) مار کبری بزرگی را دیدم که آرام بود و حتی بچه های کوچک می توانستند بدون ترس آنرا لمس کنند.

مردان بزرگ، از روی احترام سرمار را با مواد مخصوص بودو مانندی می اندودند و مراسم مخصوص مذهبی بجا می آوردند و چنین به نظر می رسید که مار کبری از انجام آن مراسم مذهبی لذت می برد. مار کبری که در آن بتکده مشاهده می شود تجسمی از مار کبری دیگری است که در سال ۱۹۶۱ یعنی چند روز قبل از مراسم مذهبی (شری سویرا مانا یا سستی) خود را به مردم نشان داد و حکایت آن چنین است:

زارعین برای اولین مرتبه ایسن خزنده را در پشه بی نزدیک بتکده دیدند، گرچه زنده بود ولی برای مدت یک روز و یک شب بدون حرکت در نقطه معینی خوابیده بود. مردم بادیکن مار کبری از فاصله های دور چون آنرا بی آزار یافتند به آن نزدیک شدند و حتی آنرا لمس کردند. پس از لمس همچنان نهرش را بلند کرد و نه عکس العملی از خود نشان داد و کساتیکه دانستی های مار را به خوبی میدانستند نتیجه گرفتند که این مار بدون سر نیست. سپس ظرفی از شیر پیشش می گذارند مگر مار آنرا نمی خورد و این وضع زار عین را ناراحت می سازد.

و آنگاه که تمام زار عین در وضع گیج کننده بی قرار گرفته بودند زاهدی به نام (کنه الاروا) که یکی از فدائیان (سویرامانیا) بود به جلو مار می رود و پارچه سفید بزرگی را پیش

رویش پهن میکند و سپس با تمام ارادت و اخلاص از مار درخواست میکند که تو اگر روحانی هستی بیابوه روی این پارچه بغواب و در ضمن وعده میدهد که برای مار جایگاه مخصوصی درست کند و با احترام از او نگهداری کند.

مار به خواسته های زاهد پاسخ داده و آهسته به روی پارچه سفید میخزد و به روی آن قرار می گیرد. سپس سرد زاهد آنرا بلند کرده و در محلی که امروز بتکده شیوا بنا شده قرارداد و مراسم مذهبی را شروع میکند. اما نشویند شمر توسط مار مسالسه مشکلی را به وجود آورده بود و علت آنرا نمیتوانستند بیابند زیرا مار کبری استپای خوبی به نشویند شیر دارد. در این هنگام زاهد دیگری با گاو ش برای دیدن این جادو به دهکده آمده بود.

زاهد تازه وارد و تکیکه از موضوع باخبر میشود مقداری از شیر گاو را دوشیده و در ظرفی پیش خزنده میگذارد که با استپای تمام آنرا می نوشد و هم گفته می شود که مار کبری در خواب زاهدی رفته و به وی گفته است که در فلان نقطه معینی برایش بسازند. مردم با علاقه فراوانی به انجام فرمایش تصمیم می گیرند و روز ۷ جنوری سال ۱۹۶۳ را برای گذاشتن اولین خشت بنای معبد انتخاب میکنند.

در حضور جمعیت انبوه، در ساعت نیک اولین سنگ تهناب را می گذارند و روز دیگر گبرای پس از اینکه سه مرتبه دورادور سنگ بنامی گردند ناگهان افتاده میبرد. آنگاه اندوه عمیقی مردم را فرا میگیرد و آینده ها چون شامهای ترس انگیز سیاه جلو چشمان شان غم انگیزی می کند. زارعی

از زمین همه فریاد می زند که سب گلشته مار را به خواب دیدم، مرادستور داد تا جسدش را بعد از مرگ ز سر سنگ بنا به خاک سپرند و اطمینان داد که بعد از به سر رسیدن بنای معبد باز ظهور خواهد کرد.

همان بود که با تشریفات کامل مذهبی و با خواندن سرود ها به حضور مردم زیاد مار را در زیر سنگ بنا به خاک می سپارند و بعد بارو حی آرام و عشقی آتشین به کار ساختمان همت می گمارند و در اواخر سال ۱۹۶۳ کار به پایان می رسد. در سوم همان سال و تکیکه مردم در تپه برگزاری جشن (سو برامایاناستی) بودند مار کبری بزرگی به شباهت کبری اولی را در معبد مشاهده میکنند که بادیکن آن غریب مردم بالامی شود ولی مار نابدید می گردد.

روز دیگر باز کبری پیدا می شود و به داخل بتکده رفته دور شیوا حلقه می زند که مردم با سرو صدای زیادی با وجود هیچان مذهبی از هر طرف فرامی آیند. مار کبری هر روز در ساعت معینی با طلوع آفتاب معبد را ترک می گوید، به بیشه کنار معبد می رود، مدتی وقت خودش در آنجا می گذراند، سپس در آب رفته بدنش را می شویند، شامی کند و به معبد برگشته دور هر دو مجسمه می گردد و سرانجام به دور شیوا چنبر می زند.

آنانیکه از دور و نزدیک به زعم خود برای دیدن و کسب نفع می آیند به رسم مذهبی مجسمه شیوا را با آب می شویند. هر چند آب فراوانی بالای مار نیز می ریزد اما مار کبری هیچ عکس العمل از خود نشان نمیدهد، بلکه از آن لذت می برد. هر چند

بقیه در صفحه ۱۰

خروسان و مرغ

جنگ مرغ (کلنگی) از دیر زما نیست که مصروفیت کم داشتند و از جانب دیگر سیورن قبیل بازی ها علاقه می گرفتند، مگر امروز مرغ دارد.

مرغیازان مشهور را زیادتیر گاکه ها ز وقتی مرغی میدان دیده می شد ارزش پیدا غالب بر میامد بلند میرفت بعضا قیمت یک بیشتر از آن هم می رسید مرغیازان تمرینات تطبیق می کردند آب و دانه مقوی برایش تهیه سم آلوده می ساختند و بهین قبیل کار های امروز نیز یکعمده مرغیازان به پرورش مرغ نیز با وجود مخالفت های شدید حمایه حیوانات، امریکا، هند، مکزیکو، تایلند، جمهوری

در شمال فرانسه و در یادوگاله اسپ دوانی و شرق بندر براسپ اکنون رقیب سر سختی پیدا کرده است: این رقیب مرغ جنگی و خروس است که خود میراث زمان اسپانویها بشمار میرود. درینجا عز اران نفر خروس هایشان را برای مبارزه با همدیگر تربیه می کنند و این خروسان تا پای مرگ با همدیگر می جنگند. مردم ازین مبارزه لذت میبرند و بدان عشق میورزند. متنوع کردن این بازی در ۱۹۶۳ چنان عکس العملی را موجب شد که جنرال دوگول فقید مجبور گردید دوباره آترامجاز سازد. هنگامیکه احساسات گرم و آتشیانی دامنگیر



ترجمه: ع - و

جنگی آنها

در افغانستان رواج دارد در سابق چون مردم های امروزی عمومیت نیافته بود همیشه باین جنگی به ندرت و در بعضی نقاط کشور رواج

پهلوانان بنام (مخصوصاً در کابل) تشکیل میداد میکرد و این ارزش به تدریج از هر میدانیکه مرغ کلنگی جنگی تا بیست هزار افغانی و حتی مختلفی را برای پخته ساختن نفس مرغ بر او و ترکیب میکردند بعضاً «بیخ» آنرا بیک نوع دیگر مرغ جنگی را آماده بیکار می ساختند. جنگی ذوق و علاقه فراوان دارند، در دنیای باز هم در برخی ممالک از قبیل عراق، انگلستان اتحادی المان و ترکیه مسابقات مرغ جنگی دایر بقیه در صفحه ۶۳



باشتیاق و هیجان شرط بندی می شود



خرو سهای جنگی را برای بیکار در میدان با این صندوق ها نقل میدهد

لطفا ورق بزنید

انسان میشود چرا نباید آنرا ابراز کرد ؟ در عصر ما وجود این نوع احساسات گرم و آتشین امر نادر است . زیرا دیگر دامنه احساسات برچیده شده است انسان روحیه حسابگرانه خشک و جامدی پیدا کرده است . اما چگونه در سال ۱۹۷۵ مسئله بی گناه احساسات را برمی انگیزد می توان بی اعتنا بود . این مسئله تماشای مسابقات جالب و زیبای مرغ جنگی است که در شمال فرانسه عمومیت دارد .

درین مناطق هموار که بامناظر زیبایش و فابریکه های سیاه رنگ ذغالش و خانه های خستی سرخ رنگش و باغچه های زیبا و دختران

تشنک و طنزش که به انسان بیر تعارف می‌کنند وده هازیبایی غیرقابل وصف دیگرش احساسات و عواطفی در انسان ایجاد می‌شود که نمیتوان آنرا تقسیم و توزیع کرد . اکنون گذشته از آنچه که گفته شد دو یاسه صد انسان خرسند و خوشحال را در نظر بگیرید که بردندانه های جویبار کنار هم در اتافی عقب کافی هانشسته اند این دندانها هابردور یک رینگ چار یابنج متر مربع که بردورادور آن یک جالی آهنی نصب شده قرار گرفته است . انسانهایی که بر این دندانها هادر کنار هم جای گرفته اند مثل آنکه بروی میز کازینو باشند گاهی بسویی وزمانی بسوی دیگر متمایل میشوند . این انسانها که علی الاکثر باچشمان آبی وچهره های گلابی میباشند چشم هارایک نقطه دوخته و بهمان جهت می نگرند . درین زمانست که دوتن بر بالای رینگ ظاهر میشوند . آنها صندوقهایی را با خود دارند . یک نفر دو تخته بی رابرشته بی که از سقف آویزان است می بندد . بر تخته طرف چپ نوشته شده است : کوشی و بر تخته طرف چپ نوشته شده است : رامبوکور .

مردان صندوقهای دست داشته رامبکشایند . آنگاه دومیغ خروس را از صندوقها خارج کرده نوازش می‌کنند . لعاب دهن کرده بمردم نشان میدهند صدا هابلند میشود : کوشی ۴۰۰۰ - ۵۰۰۰ بلی کوشی ۱۰۰۰ - ۲۰۰۰ رامبو کور ۷۰۰۰ دیگر چیز قابل مقایسه نیست همه چیز ختم شده است . حرف حرف است . شرط بندی صورت گرفته است . این مسئله می‌رساند که شما مرد معتد و قابل احترام و صاحب اعتبار

مردان صندوقهای دست داشته رامبکشایند . آنگاه دومیغ خروس را از صندوقها خارج کرده نوازش می‌کنند . لعاب دهن کرده بمردم نشان میدهند صدا هابلند میشود : کوشی ۴۰۰۰ - ۵۰۰۰ بلی کوشی ۱۰۰۰ - ۲۰۰۰ رامبو کور ۷۰۰۰ دیگر چیز قابل مقایسه نیست همه چیز ختم شده است . حرف حرف است . شرط بندی صورت گرفته است . این مسئله می‌رساند که شما مرد معتد و قابل احترام و صاحب اعتبار

بقیه صفحه ۸

نه سحر است و نه جادو

در کنار رودخانه بی وجود دارد که مورد پرستش مردم قرار می گیرد . زن هندو اگر نازا باشد و بخواهد که فرزندی داشته باشد (۱۰۸) بار دور مجسمه مار می گردد و برای بچه دار شدن دعا میکند . واگر مطلب و ی حاصل شود . مجسمه تازه بی ازماردا در کنار دیگران می نشانند و در وی مجسمه هاتاما به طرف طلوع آفتاب است .

بدین ترتیب بود یکی از اساطیر دلچسب و تصویری از جهان اندیشه و اعتقاد عجیب باشند گمان یکی از مناطق کشور پهناور هند ، مطالبی درباره مار گبری که سحر و طلسم شده و یا خود عامل افسون و جادوئیست که بر عده از مردم مو تر می افتد و بدینوسیله زندگی تنگس به سبب و تخنیک معاصر و عصر پرواز های کیهانی رخ دیگر زندگی قسمی از مردم دنیای پهناور مارا رسم میکنند .

این خزنده آزا ری به کس نمی‌رساند اما اگر در حضورش کز نامناسبی انجام گیرد با آواز مخصوص نارا حشیش را اعلام میدارد و خشم خود را اظهار می‌کند . پرستش مارگیری در بسیاری از نقاط هند انجام می گیرد خصوصاً در (کرالا) که پرستش مار بایک سلسله مراسم همراه است بطوریکه در (کرالا) در خانه هر هندو جایگاه مخصوصی برای مارگیری وجود دارد که مار در کمال صفا و آرامش در آن زندگی میکند . هر روز غروب هنگام چراغی پیشاپیش آن روشن میکنند و در جلو آن می ایستند و گسائیکه به پاکی بدن و لباس خود اطمینان ندارند از نزدیک شدن به جایگاه پرهیز می کنند و آنرا بر بادی و تباهی جبران ناپذیر می پندارند . در مدراس مجسمه های زیادی از مار



خروس فاتح هنوز هم حریف می‌باشد



شکل های خنجر مانند از فولاد



حریفش میباشد. جنگ از ۸ دقیقه بیشتر دوام نمی‌کند. بصورت عموم ممکنست یکی از حریفان طی یک دقیقه در اثر شتل شدید حریف از پای بیافتد و یا برای ابد بخوابد. هرگاه چنین شود خروسی که زنده میماند فاتح شمرده میشود. و اگر حریف مرگبار باشد بصورت مرموز در زمان قرار می‌گیرد. در صورتیکه زخم شدید و خطرناک نباشد با دقت و ارسی می‌گردد دوباره داخل میدان می‌گردد. یک خروس بارز و پر جسته ه تا ۶ بار مبارزه می‌کند سپس دوران تقاعد او فرامی‌رسد و عنوان یک خروس شایسته و برجسته را پیدا می‌کند که بدرجوهه های کلنگی متعدد باشد اما خروس هاییکه میدان را می‌بازند بالاخره از آنها خوراکیهای لذیذی تهیه میشود. فراموش کردم که بگویم آن دوماغ خروسی که قبلا از آنها نام گرفتیم یعنی کوشی و رامبوکور خیلی زیبا مغرور و طنز بودند و مانند دوسوار کار پخته و خود پستند می‌خرامیدند. این دو

خروس لحظه بعد بجان هم میافتند و ضربات مرگباری برهمدیگر وارد می‌کنند. صداها و غریو های بی‌پیم از مردم بلند میشود. سرانجام کوشی ضربه کشنده بی می‌زند. شتل کاری کوشی کارش را می‌کند رامبوکور از پای در می‌آید و نقش زمین میشود. کوشی آخرین ضربه را نیز برهیکل بیجان رامبوکور کور حواله می‌کند ولی اودیگر حرکتی ندارد. مردیکه کنارم نشسته است آهسته می‌گوید: تمام شد. دوباره سال زحمت متواتر و دقت و مراقبت بی پایان در دودقیقه تمام شد.

بهرغ خروس علاقه‌ندی زیادی وجود دارد. زانویه تا ماه اوت ۷۰۰ مسابقه مرغ جنگی درینجایبشتر ازیکصد هزار نفر به پرورش مرغ خروس مشغولند. در شمال دریادو کاله مردم گرم و احساساتی و شادان منطقه به خروس عشق دارند. درینجایبش از دو هزار تا ۱۰ هزار مرغ ازده تا یکصد مرغ را دارا می‌باشند. از ماه بدست می‌آید.





ARINA STAGE

تئاتر «ارنا»

يك پدیده جدید
در
تئاتر امریکا



نوشته: ساندرا کالینیک

قابل توجه بدست آورده يك تياتر معمولی نیست بلکه یکی از شگفت انگیز ترین مراکز درام در امریکا است که درباره آن در جرایدها مطالب بسیار نوشته شده است*

این تياتر در سال ۱۹۵۰ هنگامیکه شهر نیویورک مرکز قلب تياتر امریکا بود تاسیس گردید. در آن زمان باستانهای چند شرکت که

در ساعات هفت بعد از ظهر مردم بشهرت رسید و تياتر ارنا در واشنگتن میشود. اینها تماشای جوانان باوقار و دایمی این تياتر هستند و اطمینان دارند که برگرام شب هر چه باشد خنده آور یا نیمه انگیزه هیجان انگیز و با آرام بسیار جالب و سرگرم کننده خواهد بود. این تياتر که برای تحریک عواطف و احساسات تماشاگران شهری

نمایشنامه های تازه شماره ۲۰۱۵ ، وقتی که درامه نویسی امید ندارند که درامه های شان در انجمن نیویارک پذیرفته شود که چیزی شبیه معجزه است چانس خود را در تئاتر ارنا آزمایش میکنند . خانم فیچاندلر خودش شخصاً تمام درامها را میخواند بدون توجه پایتنگه یک درام اولین یا پنجاهمین درامه یک نویسنده باشد و نویسنده آن گمان یا مشهور باشد . او شخصاً یادنی فراوان تمام جوانب کار را مورد بررسی قرار میدهد . دقت او بعدیست که دیگر تعریف نمایشی را متوقف کرد چون متوجه شد که زینه صحنه را بلا درنگ عوضی دنگ کرده اند .

درام هایی که این تئاتر عرضه میدارد شامل تمامی انواع تئاتر مانند موزیکال ، تراژدی ، کمدی ، طنز و کلاسیک میباشد . تمام نمایشها با موفقیت همراه نیست ولی خانم فیچاندلر میگوید :

«باید این احساس را داشته باشیم که یک قدرت واقعی هنر درما وجود دارد و تنها تشنگی ، بازار بای و کمپرس نیست که ما را در کار خود بیروز میداند .»

تمام درامه ها برای مدت معین مثلاً ۱۶ هفته در روی صحنه اجراء میشود . نکت ها اغلب بطور انفرادی فروخته میشوند ولی بعضی ۶۰۰۰ نفر مشتریان دائمی هستند که نکت فعلی با تخفیف خریداری میکنند . این شیوه هم برای تماشاچیان وهم برای اجراء کنندگان رضایتبخش است .

تئاتر ارنا ، یک دسته ۱۵ نفری بازیگر دائمی دارد که در استخدام این تئاتر میباشد ولی بازیگرانی نیز بر حسب نیاز خود از خارج می گرد .

باین ترتیب بازیگران دائمی فرصتی بدست می آورند تا با هنرمندان دیگر تماس حاصل کنند و به هنر مندان خارج اغلب نقش هائی داده میشود که در غیر اینصورت هرگز چانس بازی کردن آنها بدست نمی آورند و هم تماشاچیان وهم هنرمندان بخاطر تنوع در کار اجراء دایما راضی بنظر میرسند .

تئاتر ارنا اولین تئاتری بود که هنرمندان سیاه پوست را بطور دائمی استخدام کرد .

با کمک یک اعتبار ۲۵۰۰۰۰۰ دلاری از بنیاد فواد ، این تئاتر گروهی هنر مندان سیاه پوست را استخدام کرد تا در تمام پروگرام ها بازی کنند و نه فقط در درامه های مربوط به سیاهان . خانم فیچاندلر در صدد برآمدن فعالیت سیاه پوست و استنگن را وارد کار تئاتر کند . بدین طریق هنر مندان سیاه نسبی که اکثریت جمعیت آنها سیاهپوستان تشکیل میدهند کار پیدا کردند بطوری که خانم فیچاندلر میگوید :

«با استفاده از هنر مندان خلاصه فصد ما بر این است که دنیای خارج از تئاتر را به داخل تئاتر

در اصل در نیویورک تاسیس شدند و در شهر های بزرگ دیگر به موفقیت تجاری نایل آمدند . تئاتر در امریکا بطور کلی در دست گروهی آماتور بود .

تعداد تئاتر های کوچک که برای نو آوری میکوشیدند و ضمناً از نمایشنامه های قدیمی نیز استفاده میکردند و ناگامیهای مالی را بنفع هنر تئاتر تحمل مینمودند ، کم بود .

در چنین وضعی تئاتر ارنا با تجربه وجود گذاشت و به عنوان پیشگامی در این زمینه شناخته شد .

آرزوی چنین تئاتری براتر کوششهای زن جوان و فعال بنام زلدا فیچاندلر به واقعیت گزاید . خانم فیچاندلر که در رشته تئاتر درجه دکترا داشت و دارای اراده ای محکم بود با همکاری گروهی کوچک از مردم منجمله همسرش ، یک پولیس یک وکیل دعاوی ، یک جواهر فروش و یک استاد پوهنتون در صدد برآمدند در ظرف ده روز میلیی معادل ۱۵۰۰۰۰ دلار جمع آوری کنند تا یک سینما قدیمی را در محله مژدم واشنگتن خریداری کنند .

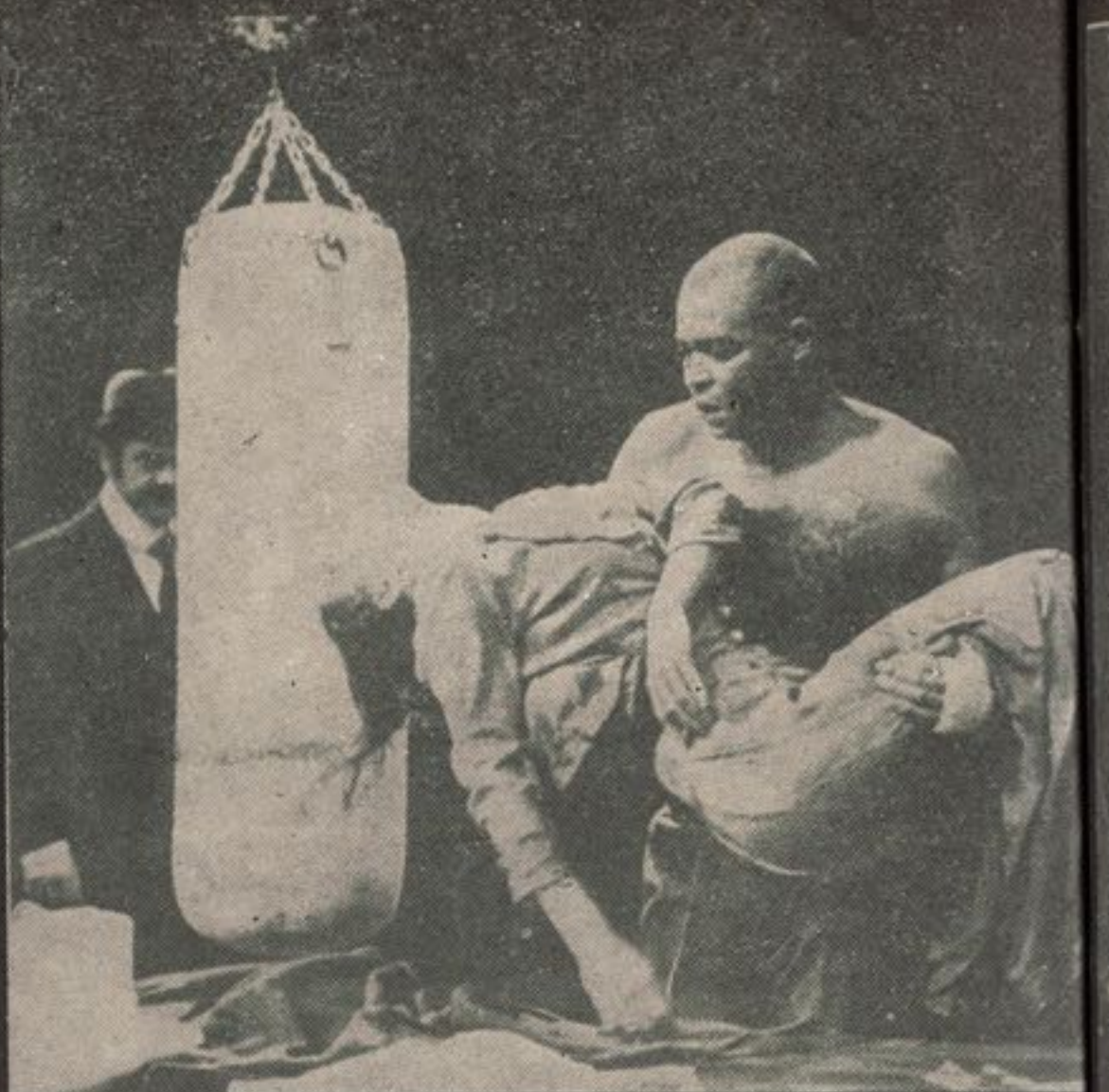
گروهی مزبور در حال موفق شد این پول را فراهم کند و در نتیجه تئاتر ارنا بوجود آمد . صحنه این تئاتر همانطور که از اساس

بیداست در مرکز سالن قرار دارد و یک رابط مستقیمی بین اجرا کنندگان و تماشاچیان ایجاد میکند . به همین جهت تئاتر ارنا ، بعنوان جدید ترین فورم تئاتر معروف شد . و حال آنکه این یک فکر قدیمی است و به قبایل باستانی افریقا بر میگردد .

شکار حیوان این قبایل پس از یک شکار موفقیت آمیز پوست حیوانی را که شکار شده بود به تن کرده و جریان شکار را برای مردم قبیله که حلقه دار دور آنها نشسته اند نمایش میدادند . این تئاتر مدور که یک وسیله حیوانی از نظر ارتباطات بود اصل تئاتر را پایه گذاری کرد .

تئاتر ارنا ، در ابتدای تاسیس مشکلاتی داشت و انتقاد هائی از آن شد از جمله یکی از منتقدان در باره آن نوشت : داخل تئاتر بسیار گرم است ، وسائل تصفیه هوای آن ناقص و چوکی هایش ناراحت کننده ، روشنائی آن ضعیف و خلاصه چیزی ندارد که تماشاگران را خوش آید . لیکن مردم و استنگن یک تئاتر میخواستند و صرف نظر از آنچه منتقدان درباره نواقصی و ناراحتی های آن میگفتند مردم با رفتن به تئاتر و تعطیلهای کمکی مالی از آن پشتیبانی کردند . این تئاتر سهیل یک امکانی فرهنگی در حال رشد بود و سعی میکرد آنچه تازه ترین و بهترین دو هنر در امریکا است منعکس سازد .

میرمن فیچاندلر تهیه کننده پروگرام های نمایشی این تئاتر را که سایرین رفتند نمی پیمایند . آرزوی درامه نویس ها و





جنایت

درانتهای راه اوسواری را که اهنگ سادی را می سرود تشخیص داد. لیا بزودی درک کرد که سوار کسی جز (نينا) نمیشاند، نينا که سبب بدبختی خواهر معصومش گردیده است. جوان خیزی برداشت و خودرا درکنار سرلایمان بنه های انبوه پنهان کرد. حس انتقام جوئی و آتشی که دردل لیا زبانه کشیده بود موضوع محکمه را ازدمانغش بیرون کرد. خون درگهایش بجوش آمد. موقعیکه نينا نزدیک شد لیا خود را سردهاش انداخت جلو اسپش را گرفت و دیوانه وار چیغ زد :

- پائین شو !

نينا بشدت ترسیده بود رنگ ازروی سرخ و زیبایش پریدومات و میبوت بالای اسپ مانده بود. چنین بنظر می رسید که لیا را دوست نشناخته است لیا باصدای لرزان تکرار کرد :

- پائین شو !

نينا بدون چون و چرا خودرا بایک خیز به زمین رسانید، گمان برد که هجوم کننده قصد پولش را دارد، یک کیسه دراز چرمی را از جیبش بیرون آورده پیش پای وی انداخت . کیسه با سنگینی بزمن افتاد و صدای شرنگ شرنگ سکه ها بلند شد و تسمه آن چون دم خزنه ای بروی زمین دوازماند .

لیا خم شد، تسمه کیسه را گرفته چنان ضربه محکمی با آن بر فرق نینای بیت زده وارد ساخت که فور انقش بر زمین نمود و آنگاه با چوب سختی که در دست داشت بارانی از ضربات پیهم بر سر قربانی خویش فرود آورد اوچنان

ما و وطن مان

استفاده نمود مند نماید تا بر هدف خویش که عبارت از خدمت بوطن و جامعه اش باشد نایل آید. جوانان این امر را نباید از نظر دور دارند که جامعه شان انتظار دارد تا جوانان رو شنفکر، فہمیده و وطن پرست هر چه زود تر جامعه خود را به کاروان پیشرفتہ جهان متمسکین برسانند و موانع که سد راه شان قرار گیرد مجال آنرا ندهند که سکتگی در سرعت پیشرفت شان بروز کند و سبب عقب ماندگی گردد .

برای اینکه آرزو و آرمانهای ملی را برآورده ساخته و هم وظیفه خود را انجام داده باشیم تحقق اینکسار مستلزم آنست که دست اتحاد با هم داده و در راه ترقی و تعالی کشور عزیز خود متحداً به پیش رویم، تا انکشاف و پیشرفت کشور را سرعت بیشتر بخشیم، که در اثر این اتحاد در تحت شعار های نظام جمهوری و

مردمی ، جوانان وطن پرست با نیروئی که دارند مشکلات گونا گونی را که در کشور و جامعه شان بدان مواجهه است تدابیر کاملاً سود مند و مؤثر اتخاذ گردد و رفع پسمانی هائی که زاده نفاق اندازی ها، کنندی و ور شکستگی های اقتصادی گذشته بود، شده باشد تا مردم را در یک محیط آرام ، خوش و امیدوار بسر برند .

پس وظیفه عموم جوانان است در هر موقف و موقعیت اجتماعی که قرار دارند روشا روش هم با تمام نیرو و قوای جسمی و ذهنی که دارند همکاری نموده تا پیشرفت و انکشاف جامعه ما را سریعتر ساخته و روزی رسد که پیوست با کاروان پیشرفتہ جهان متمسکین یکجا و عمق قدم پیش برویم و به تعمیم اهداف نیک که در اندیشه داریم خود را نایل سازیم تا خدمتی به جامعه و وطن عزیز خود کرده باشیم .

محکم و سریع میزد که گویا مار خطرناکی را میکشد . سرو صورت نینایک کلو له خمیر خون آلود مبدل شده بود. خونی که از بدن نينا فوران میکرد لباسهای لیا را رنگین مینمود ولی اوکه از می انتقام مست گشته بود متوجه آن نمیشد فقط میزد و میزد و میزد ..

اسپ بیچاره که بگوشه ای گریخته بود این صحنه وحشت انگیز را تماشا میکرد و مینالید. دریای اسکر مثل اینکه میان کوه هانفسش تنگ شده باشد بایی حوصله کسی بسوی دشتیهای پناور عجله مینمود تا در آنجا با آرامی نفس بکشد .

عکس جالب



زنان افغان در طول تاریخ با مرد شریک وفادار و فداکار و روزندگی او حتی از خودش موثر تر بوده اند و پیش از آنکه زنان در سایر صفحات گیتی در امور اجتماعی سهم بگیرند در خدمت اجتماع بوده اند.

ورزشی

بسم خویش به این سیورت های برداریم و تیم های نیز از ورزش های مختلف بوجود خواهیم آورد .

درباره عایدات مالی کلب فقط از حق العضویت ورزشکاران که حداقل آن (۳۰) افغانی باشد یاد آور میشود و مسابقات تیم هارادر ورزشگاه هانیز یکی از منابع مالی بحساب می آورد . یارمحمد (وفا) که بقول امر کلب در تنظیم و ترتیب امور روز مه و حتی عمده رادار میباشد ضمن صحبت مختصر پیشنهاد می نماید که موسسات نشراتی باید یک مجله ای برای ورزشکاران داشته و موجودیت مجله را برای تشویق جوانان و سیورت مهم وارزنده تلقی می نماید .

عزیزالله عزیز تریرتیم بکسنگ کلب نیز از آمادگی کلاس های ششگانه کلب برای مسابقه ای که عنقریب از طرف ریاست المپیک دایر میگردد یاد آوری می نماید .

آقای محمد آصف امر کلب بازم رشته صحبت را گرفته و در جواب سوالی پروگرام سیورتی روز های جمعه رادیو افغانستان را منکشف تر توقع کرد .

همچنان در نظراست کتابخانه ای جهت استفاده ورزشکاران کلب دایر گردد که تادر پهلوی اطلاعات رادیویی و نشراتی ورزشکاران به مطالعه نیز به پردازند .

در اخیر امر کلب در حالیکه با امیدواری اطراف خود را نگاه میکند میگوید : خوشبختانه که روزنه امیدی در ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ در کشور مابوجود آمد تادر پرتوان در همه ساحه های زندگی ترقی و پیشرفت حکم فرما گردد و سیورت و فعالیت های بدنی که در رشد استعداد انسان ها با اهمیت است نیز در پهلوی دیگر شئون اجتماعی به مدارج عالیتر برسد .

بعدها اتفاق هم از شعبات کلب دیدن نمودیم و در بخشی ، بالای میز ها دو تخته شطرنج و پنج تخته گرمبول و چهار میز پنگ پاتنگ که به ترتیب و سلیقه خاص قرار داده شده بود جلب نظر نمود و در جانب شرقی کلب کانتین مربوطه نیز دیده میشد .

به این ترتیب کلب پامیر راه امید تاملین شرایط مساعد در زمینه ورزش و وضع زندگی ورزشکاران و ایجاد اتعا دیه ها و کلب های سیورتی ترک نمودیم .

اریستو فانیس



فانیس در خلال آثار و نوشته های او قرار میگیرد .

از جریان يك دعوی مرافعه‌وی کلیون گمراه با اودا بربراینگه اریستوفانیس او را تحقیر کرده است چنین برمی آید که پدر این شاعر بحیث يك مهاجر به آن عزیمت کرده و در آن شهر متوطن شده است .

اریستو فانیس در تمام نبشته‌های خود به انکشاف تدریجی کشور مالوف خود علاقه نشان داده چنین انکشاف و توسعه را که در کمال آرامش صورت گیرد ضامن حفظ صلح و باعث تأمین امنیت میداند .

در جامعه سیاسی خویش بحیث يك نفر سیاست مدار منسوب بحزب اریستوکرات فعالیت میکرد مطالعه آثار کومیدی او برای خوانندگان اعصار جدید توأم با يك سلسله مشکلات است چه فهم کلی دقایق آثار او مستلزم

در حدود ۴۴۵ - ۳۸۸ قبل المیلاد هنگامیکه در عصر دیونیسوس «۱» در تئاتر شپرا تن يك درام کومیدی اثر اریستو فانیس تمثیل میشد آواز قهقهه تماشاچیان که از صحنه سرگشاده تئاتر آن پر میخواست از مسافت بعیدی بگوش میرسد .

لطفه‌ها و بذله‌گویی های پر معنی او که در خلال آنها، چهره های واقعی مردم و حوادث زمان شان به نیکو و جیبی تمثیل و بیان میشد در واقع عبارت از متن هجوتامه‌های شاعر بود که بکمال صراحت بیان گردیده بود .

به حماقت و سادگی مردم زمان به نزاع گروهی ، بوجود فلسفی ، مذہب زیکن ، بسوء اخلاق و به تبعیض بدیده غرور و غم امتنا متکبر است و بر هر يك که مولود طرز تفکر مردم نابخرد بود لبخند استهرا آمیزی میزد و آرزویش آنهمه را بیش از يك لبخند نهیدانست .

اریستو فانیس در قبال نگارش اشعار و درام های کومیدی خود بارها دستمزد های خوبی در یافت نموده و آن شی مورد علاقه اش عبارت از يك شیشه نوشابه شیرین بوده است .

قطعات مشهور او ، ابرها ، زنبور ، ها ، مرغ‌ها ، بقه‌ها ، در واقع يك مخلوط طرز بیان او با هوامر می باشد که بکمال قدرت بیان نگاشته و استعداد خویش را بروز داده است این قطعات مرکب از عجو نامه ها ، سخنرانی ها لطفه‌ها و اشعار غنایی اوست که متصف به صفات ظرافت و نفاست بیان بوده و بختگی زبان پرمایه یونانی را بر ایمان تعریف میکند .

ارسطو در یکی از مرتبه هائیکه در مرگ او نوشت متذکر شد که او حتی در منزل و حجره کار خود پیوسته قدرت معنوی و طرز بیان ملیح اریستوفانیس را بحیث راهنمای خود در نظر داشته است .

از سوانح حیات او بسیار اندک معلومات داریم ولی آنچه مسلم است اینست که شخصیت بزرگ ادبی اریستو ۱- دیوایسوس که در لاتین به آن یگجوس خطاب می شود اسم رب النوع شعر و ادب و حاصلخیزی و تیاتر است و پسر رب النوع زویس می باشد .

« مترجم »

ترجمه و نگارش : حسین هدایتی

داشتن اطلاع کافی و اساسی از رموز و تناسب طرز بیان لطفه ها و بذله گویی های عصر او میباشد و این البته حقیقتی است که در مورد سایر ساحتها های ادبی و هنری نیز صدق میکند زیرا سبک بیان آثار ادبی و هنری هر عصر نظر به خصوصیت زمان طرز تفکر مردم و اهداف شخصی گوینده بنیان گذاری میشود .

مونالیزا

در حدود ۱۵۰۰ میلادی



هنگامیکه سوال معروفترین آثار نقاشی جهان مطرح میشود همیشه نام سه تابلوی معروف جمال و زیبایی بی نظیر و عالی زنان پر چهره بهمان میباشد: «وینوس» اثر میلو «سرنو فریبت» و تصویر معانی و سحر آمیزی بانوئی بنام «مونالیزا» اثر لیوناردو وینچی، که از چهار صد سال با ین طرف جامعه انسانی را بخود مجذوب نموده است .

حقیقت اینستکه اسم و نسب مونالیزا مانند «تیسیم» سحر آمیزش تاکنون در برده استتار باقی مانده و این راز سر به پراهیچکس نتوانسته است بگشاید آیا او ، طوریکه بر خسی میگوید، همسر جوان دیل گوگوندو - تاجر معروف فلورانس است ؟ و یا زن فلیرا تای سافوین میباشد؟ یا خاله فرانزاول فرانسوی یا ایزا بلادوا یسته یا «مارک گراف» ما نتوا ویا دوستش زیبای کونستانزای فرانکا ویا میباشد؟

هیچکس نمیتواند با قاطعیت دقیق حکم نماید و او را بخوبی بشناسد . اما روز ۱۰ اکتوبر ۱۵۱۷ کار دینال لوتی دی ارگون به همراهی متشی خود انتونویو «استاد داوینچی را در قصر کلوکس در نزد یکی امبو املاط نمود . انتونویو

راجع بحریان این ملاقات گفت که : «استاد صورتگر به گاردینال تصویریک بانوی سرشناس فلورانس را نشان داد که با تر خواهش گوید با نود و میدیجی نقاشی شده بود»

از آنجا که گوید لیا نودرست در سال ۱۵۱۲ از تبعید به فلورانس بازگشت نمود بناعاً شاید نتوانسته است نقاشی چنین تصویر تاریخی مونالیزا را با استاد داوینچی فرمایش دهد و قبول این امر هم خالی از اشکال نیست . از جانب دیگر باید این مونالیزای مورد بحث ما در سال ۱۵۰۰ عرص وجود کرده باشد زیرا در چنین زمانی بود که رافائل يك رسم را از روی این تصویر تکمیل نمود .

زیگموند فروید - روانکا و شپیرا تریشی ، حدس زده است که نقاشی استاد در این «تیسیم مونالیزا» خاطرهای را نقش نموده است که در ایام کودکی از سیمای مادر در مغز او باقی مانده است . این توجیه علمی در وقت صورت گرفت که محقق معروف آثار هنری ویلهلم وادینگر از يك «تیسیم ارخالیك» سخن میگفت و هنر ار خالیسم «۱» را میتوان بكثر در آثار هنری «کلاسیک پیشین» یونان مشاهده نمود .

رویدادهای علمی زغم این تلاشهای علمی در جهت روشن ساختن ماهیت «تیسیم مونالیزا» باز هم معمای این گوشه سحر آمیز تصویر این بانو که در موزه لورفرانس قرار دارد ناگشوده باقی مانده . چنین معلوم میشود که ما هرگز نتوانیم به کنه این واقعیت وارد شویم

«۱» ارخالیسم: سبک هنری باستانی یونانی است که مبتنی بر اصول گویائی و تجسم آثار هنری و نقشه‌ها در صورتگری

زبان شعر

شعر

راست گفتی بخدا
 «شعر بازیچه من نیست»
 بهر سرگرمی اشخاص نگویند بخت و ذلیل
 شعر سرمایه تزویر بود
 یا که آینه روی هوس است
 چه غلط می بینند
 شعر اسباب هوس ها و تظاهر نبود
 شعر يك آینه است
 شعر آینه دل های به خون آغشته است
 شعر آینه بی گرد و غبار است که هیچ
 نتواند هرگز
 ز حقیقت انکار

شعر امروز بیانگر باشد :
 حال بیخاره آن کارگری
 که از بهر لب نان
 صبح ناشام عرق میریزد ،
 حال آن بیوه زنی زار و حزین
 که بجز آه جگر سوز نماند

نیست چیزی به بساط
 شعر گویای دلی حساست
 که در آن
 از شکنجی که از بندار محبت
 بوی آورده اثر
 قصه ها می گوید
 همچو دریای خروشان
 بر زبوج است و شکنج
 و در آن

نامی از خفتن و آسودن نیست
 ایلا صراحت (روشنی)

بقلم رها

پدید آمدن عشق

چند قطره اشک ملول روی گونه های افسرده اش روان شد
 پرسیدم چرا آشفته و گریانی ؟
 گفت: درد عشق تلخ است و شیرین یکسان! تو هم باین درد آشنایم بودی تا نمی پرسیدی
 چرا آشفته و گریانیم
 دانه های اشکش را در جام خیال ریختم بکبار جهان در تقلم زیبا شد فرشته ها از
 آسمان بر من ریختند جیره دلبران را در سینه ام نشاندند و از دلباختگان افسانه ها بگویم
 فرو خوانند تا جائیکه هر چه زشتی بود از من فرار کرد ، خیالم بر گرفت و بی پروا در جمع
 عاشقان نشستم ...
 بهر صورتیکه نگاه میکردم چون خنده صبح دل انگیز بود و بهر دلی که میرفتم در صفای
 عشق تابناک می زد لغزیدم و بدامن عشق پناه بردم باین خیال که عشق پدید آمدن زیبا است
 و عاشق شیفته آن ، دلباخته شدم
 فریفته باین هنر ، من هم در بازار جمال کردم از گلزار جهان گل بی برگ و باری را
 بستیدم از آب چشم سیراب و از گرمی محبت داغش کردم فغان که هنوز هم ارواح خبیثت در نقاب
 صورت های زیبا می دهد و از اینهمه چهره های دلربا برای دیده زیبا پرست دام می
 سازند .
 عاشقی که تشنه روح زیبا باشد باید بهر گز خود بگیرد آن صورت زیبا که شب
 های مرا با حسرت و آه به سپیده سپرد و از اشک من بگلزار جمالش آب زد هر روز بجای
 امید تازه نیش تازه تری بر قلب بیمارم فرو نشاند
 يك وقت که آرام و مشقات بر من هجوم آورد خواستم از عاشقی بگریزم ، با آن یار داغ دیده
 که روزگار موجی های از غم بر سر و صورتش بخشیده بیوستم ، دیدم هنوز از زخم عشق
 سینه اش داغ است و چون شبگرد غراسانیکه در بیابان منزل طولانی را افتان و خیزان پیموده
 باشد در سپیده بیری تازه بمنزل رسیده ، گفتم :-
 ای یار عزیز ! يك قطره اشک تو مراد در بیابان زندگی آواره ساخت هر قدر بدرود یوار
 این منزل سیر کردم جز سراب نبود اکنون آمده ام تادنی را برای اهل آن بگذارم و خود بادانها
 نیکه از وفا گرفته ام بدیاری روم که اشکم را قدر دود مرادمانی باشد گفت :
 تو خطا کردی در جهانی که هر طرفش گلزار و بهر گلزاری هزاران گل ارسته و زیباست
 عشقت رابه گل بی برگ و نوانی فروختی ...
 در بیخ انگلی که بر خاری سایه نیکنده و یاسایه برگی بر او نلغزیده باشد جز فریب
 ظاهر کیفی ندارد این دام بر ساده دلان خطرناک می پیچد من که نقد جوانیم را بیای گلسی
 نثار کرده ام اکنون در پیروانه سرعیش آنرا از سر گرفته ام نگاه کن یار عزیزم در کنار من
 است
 دیدم سوز و درد عشقت از شعر ساخته و با هنر عاشقی میکند من هم از او آموختم و
 نوشتم منکر عشق اگر نشوم از فتنه آن بیزارم

م، کریم شیون

رندانه بگیر از من

بیمان شکم بر خیز بیمانه بگیر از من
 در شمع جمال او در سوز و گداز هستم ای هم نفسم درسی پروانه بگیر از من
 بگذار روم زین شهر آواره سوختم در دهر از بند رهایم کن زولانه بگیر از من
 ای مرگ سرانم گیر کم ناز فروش امشب این زر گران غم مستانه بگیر از من
 ناصح تو آمده بدم طفلانه سخن پس کن اندرز جوانی را بپرا نه بگیر از من
 سیزینه رخم زود آ ، کی مرگ امان دارد
 مستانه بده جامی سرنهانه بگیر از من

مترجم شگوله

جینالولو بریجیدا



جینالولو بریجیدا ستاره طنز سینمای ایتالیا

اخیراً فستیوال بین المللی فیلم در دهلی نوبرگزار گردید .
لر چرا بسار طولانی هستند

آنروز چارم جولای سال ۱۹۲۷ بود، مردی که پیشه فرنیچرسازی داشت در حالیکه از بی خوابی مزه هایش سنگینی میکرد و پشت هم خمیازه می کشید در د هلیز شفاخانه زایشگاه هراسان و آشفته حال از اینسوبه آنسومیرفت و باهر باریکه درب اتاق ولادی باز میشد بانگرانی خاصی متوجه نرس قابله میشد تاخیری به او بدهد این حالت بار هاتکرار شد مگر نزدیک های ظهر بود که طفلی در آغوش قابله نمودار گردید ... او را به خوابگاه نوزادان بردند ... روزی بعد طفل جینا نام یافت . جینا تیکه کس نمیدانست دنیای سینما را تسخیر کند ...

- آیا غذای هندی خوردی ؟
- بلی غذای هندی را خوش دارم مخصوصا
- هرای مرچ تند
- درباره مرد های مایه فکر میکنی؟
- چشم های گیرایی دارند امیدوار هستم
- تا وقتی از هند میروم مجرد باقی بمانم
- حقایقی در باره جینا
- جینا در چهارم جو لای ۱۹۲۷ درسو سینکوی
- ایتالیا تولد شده چهارمین دختر پدرش است.
- پدر لولو سازنده فرنیچر بود .
- جینا بوسیله دایرکتر فلم های ایتالوی
- (ماریو گوستا) بجهان سینما معرفی شدوی
- از نگاه های جینا خوشش آمدو نقشی رابسه
- بقیه در صفحه ۴۴

جینا لولو بریجیدا که در این فستیوال شرکت داشت از جمله ستارگانی بود که بیش از دیگران نظر ربائی میکرد . او از آغاز کارش بعیت اکتیریس در نظرا ۲۵ سال (۱۹۴۷-۷۲) در پنجاو پنج فل شرکت نموده اولین رول عمده ایراکه اجر کرده در فلم (میس ایتالی) بود و آخرینش (شاه، ملکه و غلام)

جینا لولو بریجیدا دریک کنفرانس مطبوعات که بطرز جالبی سخن میگفت شوخی میکرد چشمک میزد و خلاصه دلربائی میکرد . سوالات خبرنگاران را چنین پاسخ داد: - میخواهی دریک فلم هندی بازی کنی؟ او بلی چرا نی . جقدر پول خواهی خواست . - پول هیچگاه برای من ارزش نداشته هر گاه رول خوبی بمن تفویض گردد باکمال خوشی حاضرم کار کنم . - آیا خوش داری در فلمی نظیر آخرین تانگو در پاریس بازی کنی . (فلم آخرین تانگو در پاریس از نظر سکس قابل توجه بود) - نی ، البته نی . ولی مارلون براندودر فلم آخرین تانگو در پاریس بازی کرد . شاید آقای مارلن براندو چیز بیشتری نسبت بمن داشته باشد . - در باره فلم های هندی چه فکر میکنی؟



جینا لولو بریجیدا در بین ستارگان هندی

اینک بعد از سی سال طولانی گشت و گذاردن سرزمینهای دور افتاده و بیگانه (لیا) دوباره راه فریاهش را در پیش گرفته بود. پاهایش برهنه بود، لباسی بتنش نداشت که فکر میشد در اثر فشار قوی او پاره میشود. یک کلاه پوریایی کهنه موهای پریشانش را پوشانده بود. او که بیست و نه سال عمرش تازه سپری میشد نسبت بسن اصلی قیافه اش به مراتب پیر تر بنظر میرسید. وی دستهای خود را مانند دو بال بالای چوبی که سرشانه اش بود قرار داده بود و آهسته آهسته در کنار دریای ایسکر گام برمیداشت و از زیر قدمهای سنگینش گردوخال داغی بلند میشد.

راهی که از میان تپه های سبز و جنگل انبوه میگذشت بهار بیخ و تاب خورده ی میماند. آفتاب سوزان ماه جولای از آسمان نیلگون آسمان داغش را بر زمین می پاشید. در یامثل اینکه در میان کوه های تفتیده نفسش تنگ شده باشد عجله نممود تا در دستهای وسیع و شاداب استراحت کند.

لیا با این مناظر آشنایی خوبی داشت، اما حالا از میان آنها چون بیگانه ای عبور میکرد و حتی سرش دریا بگوشش نمی رسید، دریایی که در سابق او پدرش در کنار آن گوسفندان اهل فریه رامی چرانند.

او با قدمهای سنگین به طرف تپه ای که پشت سر آن دهکده اش قرار داشت روان بود و به مادرش که تازه فوت کرده بود، بیدارش و به خواهر کوچکش که اکنون بایست جوان شده و بسن ازدواج رسیده باشد، فکر میکرد لیا آهی کشید و با خود گفت:

خدایا... نتوانستم تپه ای بران نشان بیارم... روزگارم بیپوده گذشت. خوب چه میتوان کرد؟... به محض آنکه بدهنه رسیدیم بکار زراعت مشغول میشوم. بیاری خداوند همه چیز درست خواهند شد. همینکه قرضهای پدرم برداشته شود غمی دیگری ندارم...

مرد جوان در خیالهایش غرق شد (چطوریک خاتک نوبانانجه می سرسبز آباد خواهد گرد، چگونه مقبولترین ماهر و روستا را برای خود خواهد آورد و برای او و پدرش فستقترین لباسها را خواهد خرید، چطور هر یکشنبه به مجرد اینکه صدای زنگ کلیسا در فضا طنین انداخت با عروسیش سوی آن خواهد شتافت و در آنجا در برابر تمثال مقدس که خودش برای کلیسا اهدا کرده باشد شمع می روشن خواهد کرد و تمام مردم ده بحال اورشک خواهد برد. توکل بخدا همه این آرزو ها برآورده خواهد شد...)

لیا بهرکاری دست زده بود، جادو گشتی کرده بود، نوکر بود، در راه آهن کار کرده، مدتی هم از جمله افراد پولیس بود اما با این هم نتوانسته بود پول جمع آوری کند. تنها چیزی که بدست آورده بود تجربیاتی بود که در طول سفر اندوخته بود زیرا روزگار بهترین معلم انسان است و احوال بخوبی درک می کرد که چگونه زندگی خویش را سرو سامان دهد.

نزدیک یک چشمه ای جنگلی لیا زیر سایه درختی دراز کشید. از خلال شاخهای درختان آسمان پاک آبی رنگ هویدا بود. آسمان آفتاب با برگهای درخت بلوط مستی میکرد و ایسن مناظر زیبا بیش از پیش به خیال بافی های لیا میفزود و وی را بیاد دوران کودکی اش مینداخت دورانی که دلش شکار عشق نیکولینا خورد سال شده بود...

ناگهان از بنه زار صدای شکستن چوب خشک و سرفه شدید بگوشش رسید، مردی کوچک اندام که تفتگی سرشانه داشت و ۵۰ ساله مینمود بچشمه نزدیک شد لباسش نشان میداد

سپیده صبح تابه غروب آفتاب حفاظت جنگل است. در طول این مدت در سراسر جنگل گردش میکنم می اندیشم آن قدر می اندیشم که سرم درد میگیرد.

پیر مرد سر سفیدش را زیر انداخت و صدای گریه مانندش بسرفه سختی مبدل شد. لیا بچهره پدرش دقیق شد. وقت عجیبی در دلش خانه کرد. می خواست جمله تسلی دهنده ای بیاید و او را امیدوار سازد اما کلمه بزباننش راه نمی یافت. مرد دهقان دوام داد:

این اون فرم لعنتی جگرم رامی ساید و خفه ام میکند... کاش در مزرع خویش میبودم.

تمام مشکلات فایق خواهیم آمد. ازناله کردن و اندیشیدن چه سود؟ ما باید مقاومت کنیم. - آه پسر جان چطور میتوانی بادست خالی مقاومت کنی و کاری را انجام میدهی؟ قلبه ام در حویلی بیکار افتاده گرمبا آنرا مانند جگر من می خورند...

- بهر صورت... لازم نیست این قدر مایوس باشی تو فرزند هاداری من، ایوکه. به اعتماد کن! حالا که من آمده ام دیگر از چه می ترسی؟

لیا تلاش می ورزید تا با کپهای امید بخش خود دل رنج دیده پدر را تسکین دهد اما پیر مرد

جنایت

ترجمه: ندیا کونو ندیا کوف
نوشته: این پلین

همچنان چشم بزمن دوخته بود و سرش را بلند نمیکرد گویی کلمات پسرش بگوش او نمیرسید. پسانتر مثل اینکه حالت خماری برایش دست داده باشد صدا زد:

- گفتی ایوکه...؟ کاشکه میدانستی تا چه حدی او ما را مفتضح ساخت پسر و جنت زده

جنگلیان این جملات را بااه سوزناک ادا کرد لرزش آوازش غم و اندوه عمیق درونی او را آشکار میساخت.

- فکرش را مکن پدر کار فضا است و تو نصیری نداری، بمن نگاه کن بین صحیح و سالم هستم راه حلی پیدا میکنیم بزودی بر

خواب طفل به پشت یاروی شکم؟



یک اکثریت اطفال از همان روز تولد به بعد به روی شکم خوابیده و چنان به نظر می رسد که ازین نوع خوابیدن احساس استراحت می نمایند البته در مورد اطفال لیکه تکلیف زوده پیدا نمایند قسما صدق می کند چا فشار روی شکم تا اندازه ای دردهای را که از ناحیه گاترات معده با شد تخفیف میدهد.

هستند یکعده اطفالی که در بدو امر اعتنائی به این موضوع نکرده تر جیب میدهند به پشت خواب



نمایند، که این نوع خوابیدن یعنی به پشت دو نقص دارد.

۱- هرگاه استفراغ (قی) نماید این احتمال بمیان می آید که راه گلولی طفل را بسته کرده سبب خفه شدنش گردد.

۲- طفل تمایل پیدا می نماید تا عرض تما شای داخل اطاق بیک سمت متوجه باشد معمولا حصه وسط اطاق که این وضع سبب پهن شدن عقب سرش میشود. گر چه بدماغ طفل کدام نقص وارد نمی سازد ولی تدریجاً این پهن شدن یکطرف سر درست می شود که ممکن است

که جنگلیان است. او سلام کرد.

- روز بغیر - و باز سرفه شدیدی بدنش را تکان داد. لیا از جای بلند شد.

- باباجان خود هستی؟ جنگلیان باز حمت توانست بر خود مسلط گردد:

- پسرم تو برگشتی...؟ خدایا. موجی از محبت و وقت که از سالها در دل این مرد پاک طینت دهاتی انباشته شده بود بشور آمد.

هیجانی که وجودش فرا گرفته بود صدای او را خفه کرد. لیا شرمند مثل اینکه مرکب گناهی شده باشد جرات آن نداشت که به چشمان پدرش نگاه کند با گاهی که در دستش بود بازی میکرد و نمیدانست چگونه سخنی به زبان بیاورد.

پدرش در حالیکه کلاه خود را از سرش می برداشت مقابل او بر زمین آمد، آهی کشیده گفت:

- خوب پسرم پس آمدی...؟ خوب کردی اما... اما موقع مساعدی را برای آمدن انتخاب نکردی.

لیا در حالیکه که گاهی رامی جوید پرسید:

- چرا پدر؟ - آه چرا؟ ترا گو خود را از دست دادیم، زمین را چطور قلبه کنیم؟

یک گاو مامرد جفتش را هم تقریباً مفت بخان روستا دادم تا اندکی از قرض ما کم کند...

- پس خودت از این سبب جنگلیان شدی؟ - ها... چه میتوانستم بکنم؟ حالا آن مرغ ملک قریه هم شده است مرا فریب داد و اکنون برای او کار میکنم. اجرت ماهانه سی لوه است اما صرف ده لوه برایم میدهد، بیست لوه دیگر را بخاطر طلب خود وضع میکند. وظیفه ام از



بیدرش نظر افکند. ناگهان رنگ از چهره اش
برید چشمهایش از حدقه برآمده بودند بی صبرانه
برسید :

- چه شده است ؟

چنگلبان که بسوی او نگاه نمیکرد آهسته
گفت :

- خجالت میکشم برایت بگویم. از دور برو
شدن با مردم شرم دارم . میدانی خوا هورت
حامله داراست بدون اینکه شوهر کرده باشد.
چنین بدبختیها نصیب ما گردیده است .
لیا چون فتری از جا پرید دندانهایش را
بر هم فشار داده فریاد زد :

- دانستم مرتکب این کار را می شناسم .
فرزند آن مردم که زندگی ما را تباه کرده
است . من سخنی در این باب شنیده بودم .
- با وجودیکه زن دار است آبروی ما را بر زمین
ریخت .

پیرمرد با لحن اندوهباری ادامه داد: من آدم
ضعیف هستم قدرت مجادله را با ایشان ندارم...
آه پسرم تو بفغانه نرود دهکده مورد استیضای
مردم قرار خواهی گرفت و آنگاه دست بکار
خطر ناکی خواهی زد. صلاح در این است که به
شهر برگردی و بدل خواه خود زندگی کنی ما هم
در اینجا بگذارند متصل خواهیم شد ...
لیا داد زد :

- کیفر پدر ... کیفر این مردم باید بگیر
خود برسند . از این کار چشم پوشدند خطا

دو سال را در در بر گیرد .

هر گاه شما از ابتدا توجه ننمائید
ممکن است موفق شوید طفل خود
را عادت دهید تا سر خود را حین
که در بستر خود باشند بهر دو طرف
دور بدهد و این کار به ترتیبی شده
می تواند هر دفعه ای که طفل را در
بسترش میخواهید بآید سرش را به

طرفی قرار دهید که در نوبت قبل
پایش قرار داشت باین وسیله یک
قسمتی از اطاق که طفل به تماشای
آن علاقه پیدا نماید پیدا خواهد شد
و طفل سر خود را گاهی بیک طرف
و گاهی به طرف دیگر دور خواهد
داد که شك نیست در ظرف چند
هفته محدود یک طفل به آن مرحله میرسد
که نزد شما فیصله کند و ترجیح
دهد که روی شکم بخوابد یا به
پشت ، بهر صورت بهتر است از
همان اول وهله کوشش شود تا
طفل عادت داده شود بروی شکم
خواب نماید البته بعدتر اگر خواسته
باشد ممکن است عادت خود را تغییر
دهد.

داده بایست خمیده بدن فرسوده از میان
بته زار انبوه راهی دهکده شد. سرک های
شدید اندام رنجورش را می لرزاند و سینه اش
رامی شکافت .
لیا لحظات طولانی در قفاش می نگریست
پس از خود را بزمین افکنده زار زار نالید .
وقتی که بلند شد آفتاب بوسط آسمان رسیده
داغتر بروی زمین میتابید. طبیعت بی حرکت
بود حتی پرندگان خوش آهنگ خاموشی اختیار
کرده بودند . تنها صدای شر شر یکنواخت
دریا که از دور بگوش میرسید سکوت را میشکست.
لیا اشکهایش را پاک کرد و از راهی که آمده بود
آهنگ برگشتن نمود همین که از جنگل
خارج شد راهی مار پیچ و غبار آلود که
از میان تپه هامیگذشت پیش روی قرار داشت.
بقیه در صفحه ۱۸

دور دستی ببرد چون من تحمل این تنگ را
ندارم .
پیرمرد تفنگش را برداشت و آماده رفتن شد.
لیا اندکی فکر کرد و بیدرش که می خواست
برود نگاهی انداخته گفت :
- نی پدر جان تو حالا خانه برو و آنجا آرام
باش . من اولاً بشهر میروم تا بایکی از وکلا
مدافع مشوره کنم و بعداً چاره کار را میسنجیم.
چنگلبان آه آتشین از جگر برآورد :
- سادر دام افتاده ایم پسرم هر چه بیشتر
تکان میخوریم به همان اندازه حال ما وخیمتر
میشود ... من چطور میتوانم بغاطر چنین کاری
پایم بکنم بگذارم خیلی شرم آور است ...
- پدر حرف مرا بشنو خودت بقریه برگرد
و دوروز بعد ما در همینجا ملاقات خواهیم کرد .
پیرمرد اندکی تأمل کرد بعد دستش را تکان

است اگر یک زره حقیقت هم در این دنیا باقی
مانده باشد .
باید این ظالم بجزایش برسد. در صورتیکه
تو از این کار اجتناب کنی من خودم بهر قیمت
که شده اقدام خواهم کرد ، لیا با مشت های
سنگین بر سینه ای برهنه و پهنانش کوبیده
ادامه داد :
- من سرم را در گرو این این کار میگذارم
و او را بمعکه میکشانم ...
- برای چنین مردمی بمعکه خطرناک نیست
پسرم اگر هزار د لیل بیآوری باز هم بیگناه
تایت خواهد شد... صبح متوجه شدم که برای
رفتن بشهر آمادگی میگرفت حالا میروم سر
راهش می نشینم و با او حرف میزنم خدا کند
دلش بحال ما بسوزد و برای جلوگیری از رسوائی
ما اقدامی نکند ... می خواهم ایوکه را بروستای

مردهاره

قول است

قسمت دوم

در روشنی بسیار خفیه که فرق چندانی با تاریکی نداشت کاغذ پران پنج پارچه اش را دید که از میخچه آویزان است . با صدای کمی بلند گفت :
(ای درک جیلانی شمالاره تودانی) .
هنوز لحظه بی نگذاشته بود که به ناگاه ، باد پشت دروازه آمد . در زد و درختها به آواز خوانی شروع کردند . شیراز چایرید . با اینکه هوا بسیار سرد بود ارسی را باز کرد و سینه تنگش را از بادیکه گریبان درختها گرفته بود پر کرد .
شب عید بود . نانوانی هازود تر از شبهای دیگر دست بکار شده بودند . بوی تند بوته های سوخته در هوا پیچیده بود و شیران بورا نفس گردوبه ، به ، گفت . ازدو تاره کاغذ پرانش گرفت و آنرا با ملایمت ، در اختیار بادیکه پله های ارسی رامی جنباند گذاشت و شور شورش داد .
آنوقت مثل اینکه در گوش کاغذ پران نجوا کند گفت : صبا عید است صبا ظاهره لباس نو میپوشد ، صبا با دختر ها روی ماچی میکنه ، و صبا از پدر و مادرش عیدی میگیره ، و تو او کاغذ پران صبا چه میکنی آیا بر میزنی پرواز میکنی سرخانش میری یانی ؟ اگر میری خوب خوب اگر نمیری یاریت میکنم دو تکیت میکنم ، چیرت میکنم ، درت میتیم . بعد کمی آرام شد . بسوی ستاره هالبخند زد و ستاره هابسویش لبخند زدند .
باد غوغا برپا کرده بود ، از خلال صدای باد صدای ملا بالاشد که (الله اکبر) می گفت :
شیر گفت : خدایا تو بزرگ هستی به حق بر بریرها به حق جاریار با صفا ، بحق امام اعظم و زیارتا که مره بهراد برسانی .

شیر مثل اینکه کار مهمی کرده باشد به بستر رفت خواب خوشی زیر پلکها بش خانه کرد و او را تا سر حد بی خبری برد . صبح که بیدار شد ، بادهم بیدار بود و با شدت کمتری لباسهای رنگه و سفید روی تناب بام را بازی گرفته بود . شیر از اهتزاز آنها سمت باد را تشخیص کرد و از ته دل ذوق زد .
شتابزده لباسهای گیبی نوش را به تن کرد . دستهای پدر و مادرش را بوسید و (عید مبارک) گفت و بی سروصدا با چرخه تار و گندی پرانش به بامبیتی برآمد . بادمانند از دهان نفس های طولانی و ممتد می کشید و کاغذ پران را تکان میداد . شیر تازرادر حلقه دوتاره گره بست و یاهو پنج پارچه اش را در اختیار باد گذاشت . کاغذ پران به شدت چنگه خورد مانند مرغ کلنگی به جلو پیید و هوارابه سوی بلندی ها پاره کرد . که از خانه های روبرو نیز گندی برانهای خورد و کلانی قیل شده بودند ، پنج پارچه شیر مثل (فر فرک) بسوی آنها تازر برد و چون باز تیز چنگالی فراز همه قرار گرفت و چند تار را در چند دقیقه درو کرد . کوچکیا همینکه پسی بردند باکی حریفانند کاغذ پرانهای باقیمانده را پائین کردند و میدان را خالی نمودند . شیر تارش را که چون دم تیغ بران و تیز بود با سر انگشتش نوازش کرد و چشمش را به گندی پران مست و چابکش که چون گبوترملالی می چمید دوخت و از دور نقش (عید مبارک) چشمش را خیره کرد و گاری اصلی را بپادش داد .
آنوقت آهنگ یار کرد و قلاج ، قلاج تار داد . کاغذ پران چون موج بیتابی لوت های مستانه و دیوانه زدویک نفس خود را بر سر بام معشوقه رساند اما فضلوه که از گوشه بامش شاهد آسویگریهای گندی شیر بود و می فهمید که حریف

چه میجوید غفلتا بجانش قیل کردوشیر را در بهترین لحظه های شوق و شادی پریشا ن ساخت .
شیر همینکه گندی فضلوه را دید کمی رنگش پرید اما دست از پا خطا نکرد و قیل از اینکه فضلوه کاغذ پرانش را خوب هوا کند از همان بالا گدیش را مثل شاهین غوطه داد و تار فضلوه را چون پنیر خام دونیم کرد و با خود گفت : سزای قروت او گرم .
ظاهره از دنیا بی خبر بعد از سرمه چشمها و جوتی موها ، لباس قناریزش را به بر کرد و بانظر های خریداری برابر آئینه قد نما جلوه فروخت تا صورت چون برگ گلش را در نگاه دیگران بسنجد . آئینه پاسخ مساعدش داد و برویش لبخند زد .
ظاهره از خوشحالی چرخ زد و مقابل ارسی آمد . آئینه شفاف آسمان نیز برویش خندید و آفتاب کاکل زری بر سر و صورتش گرد طلا باشد . ظاهره به بازی با جعد زلفانش مشغول شد و سرودی را زمزمه کرد . درین میان گبوتر سفیدی از هوا گذشت و چشمان ظاهره دنبالش راه کشید . گبوتر از نظر غایب شد ولی عوضش کاغذ پرانی در هوا باقی ماند که بررویش (عید مبارک) جلب نظر میکرد . ظاهره اول بی تفاوت و بعد با تفاوت نوشته را خواند با تبسم شگفت انگیزی بر لبهایش دوید از کاغذ پران خوشش آمد و بدون منظور و مدعا گفت : (عید خودت مبارک) .
ولی کاغذ پران دست بردار نبود ، مرتب پائین و بالا می رفت و بر سر بامها سایه می افکند ظاهره کنجکاو شد و از اتاق به بام برآمد و از دورش را بر سر بامبیتی تشخیص کرد و دلش به ضربان افتاد . شیر هم ظاهره را دید و سراپا هیجان و ارتعاش شد . سر رشته از دستش در رفت و کاغذ پران چرخ زنان در حویلی سقوط کرد . از قضا برادر خورد ظاهره (فرید) به چنگش آورد و دوان دوان غنیمت باد آورده را پیش پدرش که گرفتار قربانی گوسفند بود و صدازد : بابه جان ، بابه جان آزاتی گرفتیم میرزا محمد محسن که در آن لحظه نمی خواست سکوت عاطفیش اخلال شود به سرعت گارد را در گلولی گوسفند کشید و بعد از لمحه بی ، با خشونت خطاب به پسرش گفت :
- جوان مرگ شوی چه گرفتی ؟
پسرک دق ماند . تری تری پدرش را نگاه کرد و آرامی گفت :
- آزاتی گرفتیم !
محسن خان گفت :
- بدگدی - پیش بیا .
فرید هراسان و شمرده نزدیک شد و کاغذ پران را در دستهای خون آلود پدرش گذاشت . ظاهره از بام متوجه پدر و نگران کاغذ پران بود . لکه های خون در لحظه های کوتاهی که محسن خان مشغول خواندن عبارت بود کاغذ پران را رنگین کرد . محسن خان مثل اینکه بوی دسیسه و حیاتی به مشامش رسیده باشد

اینسو و آنسو دید و چشمش به ظاهره بر لب بام افتاد و بی تأمل گدی پران را با دستهای بر مو و بر زده اش پاره کرد و گفت :
حرام زاده مه کتیت کار دارم .
ظاهره از لب بام دور شد و قیل زد و فرید گریان و شکوه کنان خود را بدامن مادرش انداخت و داد زد :
- مادر جان بایم آزاتیمه پاره کن آزاتیمه !
و مادرش سرگودکش را در بغل فشرد و گفت :
- آستابچیم که نشنود بایت حق داره .
فرید چرا ، چرا گفت و آنروز عید برای ظاهره و برای مادر و برادرش در چرا ، چرا گذشت .
ولی طعم شور کباب قربانی محسن خان را دوچندان عاصی و خون آشام کرد و از بام و تا شام مانند بر بریری خرید و گفتار کرد .
از آنپس محسن خان دروازه بام را بر روی دخترش قفل کرد و ظاهره برای ماه هازندانی چهار دیوار حویلی ماند .
اواخر پائیز آنسال محسن خان بدون پسران اهل خانه در گذرد و خانه نو خرید و کوچ و بارش را از آنجا منتقل کرد . اما شیر غافل و بی خبر همچنان کاغذ پرانهایش را بر سر خانه محسن خان تار میداد و دردم راه هر مانع و مزاحمی را درو میکرد . اما روزی همینکه از کوچه گذشت بناگاه چشمش به قفل بزرگی افتاد که از یسانی زخمی و آزرده دروازه محسن خان آویزان بود .
از دیدن دروازه بسته و خانه کسرابی در جایش خشک شد و دقایقی مات و مبهوت به دریچه کور امیدهایش خیره ماند و آه سوزانی از جگر کشید . دیگر دنیایش خراب شده بود . چه میتوانست بکنند و ظاهره را چگونه میتوانست بیابد ؟ گذرهای بشمار شهر ، کوچه بند بپسا ، جاده های دراز و کوتاه ، بیرو بار مردم ، نشانه های بی نشان و پشت سر همه ظاهره نا پیدادر غبار آه که عاشقی چه بلای بدوچه درد بیدرمانیست . آدم جز سوختن و ساختن چاره بی ندارد .
برای شیر سراسر دنیا را ظاهره پر کرده بود . خیال ظاهره ، خنده ها ، وقصه هایش و گپهای معنی دارش که میگفت : (توزیادتر از ی سودایی میشی ، خوراکت کم ورتگت زرد میشی و خواز چشمهایت می پره) .
شیر با خود گفت که : اگر تمام دنیا به کوچه بگیره اگر دروازه های زمین و آسمان بسته شوه ، اگر هفت گوه و هفت دریا پیش پایم پیدا شوه باز ام بشتش میرم هر و بر بیدایش می کنم دل سنگ بابشه نرم میکنم اگر نرم شد خوب ، خوب اگر نشد و ابجانش .
کسیکه عاشق است از جهان نترسد که عشق از گنده و زندان نترسد دل عاشق مثال گمرگ گشته که گمرگ ازهی می چویان نترسد از آن پس از نیش التوتانماز شام ، در بدر و خالا بسر اینسو و آنسو میرفت و از هر کسی نشان ظاهره رامی جست ..

روی دور انداخته از مراد کراچی کش سر چهارراه که کالای محسن خان رابخانه نوش برده بود سراغ خاله و دختر خاله را گرفت. بانسانی مراد اندکی گره از کار کشوده شد و شیر راه براه و کوچه بکوچه خانه محسن خان را پیدا کرد.

روز های اول کشیک هایش بغیر گذشت تا اینکه روزی مزدور زن قدیمی محسن خان هنگام بردن خمیر به نانوائی متوجه کله کشکهای شیر شد و خبر را داخل خانه برد.

سه برادر پهلوان طاهره بدون اعتنا به داد و بیداد مادرشان به سرعت بسوی کوچه دویدند و شیر را سرچار سوق گیر کردند. بزرگترین شان محمود طعنه آمیز چغ زد:

- اوموش اینچه چه میکنی؟
شیر بی آنکه خودش را بیازد جواب داد:
- بچه خاله مه شیر هستم شیر، مسره نمی شناسی؟

نادر، دومین برادر طاهره که مکتب رو هم بود گفت:

- کاغذبران فروشی و کفتر فروشه کسی نمی شناسه توده گل کوچه هاشمپور هستی. شیراز هتاک اوبجوش آمد و صدازد:

- خی کاکلی صبر کوتابینی که نان چنه فتر است.

آنگاه جنگ سختی شروع شد اولها شیر مثل شیر می جنگید و دهان و دندان بچه های خاله و ابرخون گردولی پسانتر نفسش سوخت و از آنها مشت و لگد پشمار خورد و کله کاپوش یکی شد.

آنوقت خلاصگیر پیدا شد و جنگ مغلوبه

پایان یافت کوچکترین برادر طاهره واسع که دلش بیخ شده بود باپوزخند گفت: حالی دستت آزاد برو عرض گو.

شیر گفت:
- مه بچی عرض نیستم. آش مرد ها دیر بخته میشه!

شیر درحالی که دورویشش را بچه های کوچه گرفته بودند لباسهای پاره پاره اش را تک داد و سرودماغ کفیده اش را زیرنل عمومی گرفت تا خونریزش بند شود دلش تازه گردید. همان روز با دستمالی پرازنقل و شیرینی راهی هر کاره (خلیفه یاسین) شد و در شمار شاگردانش درآمد.

پس ازسالی ماهیچه های بازوانش مثل توب هفت پوسته پندیده و سینه اش چون سپر سیمینی سخت شد. درروز های کسرت و نرمش بجز خودخلیفه «یاسین» آنها با صد چال و فن دیگری پشت شیر را بفکال نمی آورد. شیر سرسرها شده بود و آوازه اش کل هرکاره هارا پر کرده بود.

نزدیکهای جشن روزیکه تمام پهلوانان درجهن حضوری باهمدیگر جوهر میشدند. شیر سر (پهلوان محمود) قوی ترین برادر طاهره صدا زد اوهم پذیرفت و قرار شد که دیگر روز اول جشن باهم گشتی بگیرند. تا آنروز شیرقراری نداشت محمود پهلوان پرزور و شیر مستی بود و هیچ بعید نبوده که شیر را لنگ خالک نکند و مسخره خلقت نسازد. شیر تا آنروز درزیارتها دعا کرد، و شب آخر تا سحرگاه پلک روی پلک نگذاشت و به ساعت مصاف اندیشید.

سرانجام لحظه موعود فرارسید و (شیر) و

(محمود) شاخ بشاخ شدند دستهای محمود دراز تر بود تا شیر بغود جنبید چانش بدست حریف افتاد و سربه تالاق بگردن خورد مردم کف زدند و برخی ازهیجان صلوات کشیدند.

رنگ غیرت شیر به تورآمد خودش را جمع و جور کرد و از آخرین کاریکه خلیفه یاسین یادش داده بود کار گرفت و (پهلوان محمود) از همان زیرچنان چت کرد که روزروشن برسرش تا رگ درید و ستاره هادم چشمش بل بل زدند.

شیرمحمود را صمیمانه ازجا بلند کرد و پیش را بوسید و بی سروصدا از میان مردم پرهلپله و ستاینده برآمد.

محمود که هرگز چنین انتظاری نداشت بر استعداد بچه خاله اش حیرت کرد و مثل مردها شام آنروز بخانه خاله از یادرفته اش آمد و بعد ازآشتی گفت:

- شیرجان راستی که توشیر بود مه خطاکدیم گذشته ره صلوات ازین پس ماوتو بیادقرانی هستیم.

شیر از شنیدن این حرف تکانی خورد ولی برویش نیارود. باهم بغل کشی کردند و قول برادری دادند. به وساطت محمود شیر با محسن خان و اهل و عیالش آشتی کرد و رشته سابقه دوباره استوار گشت. طاهره درین میان خوشحال بود که باز شیر از دام رسته را بدام الگنده است.

از این روز به روز رنگش سرخی می آورد و شادابتر میشد ولی شیر روز بروز زرد تر و نحیف تر میشد چه میان دوسنگ آرد بود. سنگ عشق و سنگ برادی. طاهره خواهر محمود بود و محمود برادر قرانی شیر.

طاهره یا محمود؟ برادری یا عشق؟ باخود

نویسی هنر است و شاعری هم هنر. کاردکلمه شعر خواندن قصه نیز نمیتواند از هنر بر کنار بماند، با این مقدمه می خواهم ببرسم شما که هم دکلماتور هستید و هم قصه خوان این دوشکل القاء را هنرمی پندارید، اما خیر واز نظر شما کدام یک مشکل تراز دیگری است؟

بقیه در صفحه ۵۱

همان بود که بعد از قسم بیخی کوچه بدل کرد و سرش به (شهداء) و (خانقاه) کشید دیگر ها سرقبر هامبرفت و وضو تازه میکرد نماز میخواند و پنهانی های های گریه سر میداد. بونه هاو مورچه هارا بر سر مزار آدمها میدید و با خود می گفت: عاقبت مردن است. دنیا تیر میشه. دنیا به غمش نمی ارزه. دنیا چهار روز است. ولی با هیچ گبی آرام نمی گرفت، شبها بخانه برمی گشت و بر سر بامبیتی از همانچانی که به طاهره (عیدمبارک) گفته بود میرآمد و مهتاب اندوهگین را که از سربالا حصار بالای شد و دنیا را روشن میکرد میدید. آنگاه زبانش باز میشد و میگفت: او.. مهتاب او شو چهارده، اوتک تنها مره میبینی شیره میبینی که گریه می کنه.

بعدلب، لب اشکهایش از گونه های زعفرانی و استخوانیش میریخت و گریبان پاره اش را تر میکرد. مهتاب جوابش نمی داد و بی صدا از روبرویش میگذاشت و پشت کوه هایت میشد.

آنگاه شیر تف می انداخت و بر بی وفائی اهل دنیا لعنت میفرستاد.

سبهای پنجشنبه در (خانقاه کوچه علی رضا (خان) در صف عارفان و روشندان می نشست از صدای سوخته و حزین خدادوستان حظ میبرد و قدری آرامش میافت. ولی همینکه صبح میشد طاهره باز مثل (افتو) برابر چشمانش طلوع

بندب، لب اشکهایش از گونه های زعفرانی و استخوانیش میریخت و گریبان پاره اش را تر میکرد. مهتاب جوابش نمی داد و بی صدا از روبرویش میگذاشت و پشت کوه هایت میشد.

آنگاه شیر تف می انداخت و بر بی وفائی اهل دنیا لعنت میفرستاد.

سبهای پنجشنبه در (خانقاه کوچه علی رضا (خان) در صف عارفان و روشندان می نشست از صدای سوخته و حزین خدادوستان حظ میبرد و قدری آرامش میافت. ولی همینکه صبح میشد طاهره باز مثل (افتو) برابر چشمانش طلوع

بندب، لب اشکهایش از گونه های زعفرانی و استخوانیش میریخت و گریبان پاره اش را تر میکرد. مهتاب جوابش نمی داد و بی صدا از روبرویش میگذاشت و پشت کوه هایت میشد.

آنگاه شیر تف می انداخت و بر بی وفائی اهل دنیا لعنت میفرستاد.

سبهای پنجشنبه در (خانقاه کوچه علی رضا (خان) در صف عارفان و روشندان می نشست از صدای سوخته و حزین خدادوستان حظ میبرد و قدری آرامش میافت. ولی همینکه صبح میشد طاهره باز مثل (افتو) برابر چشمانش طلوع

بقیه از شماره گذشته

دکتور اکرم عثمان

قصه نویسی

به عقیده من باید قصه نویسان به گنجینه بیکران ادبیات مردم توجه کنند و در گفتگو های شخصیت های قصه، ازین منبع استفاده برند، چه از جانیی مرحله از تکامل اندیشه و فکر مردم ثبت دفتر میشود و از جانب دیگر محتوی قصه ها غنی تر میگردد.

به گفت و شنود در پیرامون قصه های شما و آدمهای قصه های شما در همین جا بستند می رویم و میرویم به سراغ کار های دیگران.

شما کار کدام یک از قصه نویسان ما را بیشتر تأیید میکنید و آنرا از دیدو چشم انداز خود و در چار چوب معیار ها و موازین بطی که از آن نام گرفتید منطبق تر میدانید و از نظر اجتماعی و فلسفی ادج بیشتر میگذارد؟

راستش تا حال فرصت نیافته ام که تمام قصه های نویسنده گان معاصر را امروز کنم تا بتوانم بادیی نقد گونه گوناگونی را استین در باره شان داشته باشم، با این حال در حد اطلاع و بر داشت ناقص، قصه هایی چند از اعظم رهنورد، اسدالله حبیب، سپولمی، داود فارانی، روستا باختری و میثاق را بیشتر می پسندم.

سوال میرویم به سراغ آخرین پرسش- اگر قبول کنیم که هنر عبارت است از انتقال و القا یک سلسله تجارب حساس از یکی بدیگری و از جمعی به جمعی قبول کنیم که اگر کلمه شعر و قصه خوانی بتواند کار این القاء را تسریع و آسان سازد ناچار باید بپذیریم که اگر قصه

شما و آدمهای قصه های شما در همین جا بستند می رویم و میرویم به سراغ کار های دیگران.

شما کار کدام یک از قصه نویسان ما را بیشتر تأیید میکنید و آنرا از دیدو چشم انداز خود و در چار چوب معیار ها و موازین بطی که از آن نام گرفتید منطبق تر میدانید و از نظر اجتماعی و فلسفی ادج بیشتر میگذارد؟



نویسی هنر است و شاعری هم هنر. کاردکلمه شعر خواندن قصه نیز نمیتواند از هنر بر کنار بماند، با این مقدمه می خواهم ببرسم شما که هم دکلماتور هستید و هم قصه خوان این دوشکل القاء را هنرمی پندارید، اما خیر واز نظر شما کدام یک مشکل تراز دیگری است؟

با تعریفی که شما از هنر نمودید به همان شان عقیده دارم که شما دارید، یعنی هم دکلمه را هنر میگویم و هم قصه خوانی را، و این دومی را مشکل تراز دکلمه شعر، چه در کار دکلمه ریتم و آهنگ خود شعر بسیار- ترکیب میکند در انتقال تا اثرات حسی و باز دهی و حرکت آن، در حالی که در قصه ایمن ریتم و آهنگ خاص وجود ندارد و یا کمتر وجود دارد و این قصه خوان است که باید تمام خصوصیات عاطفی آدمهای قصه را با خواندن خود در ذهن شتونده نشانند و شتونده خود را در تاثرات این آدمها شریک سازد و آنها را در همان مقطع زمانی که قصه در آن آغاز مییابد و انجام می پذیرد متوقف سازد، البته این گفته را بدان معنی تگریزید که من قصه خوانی هنر منم و یادم کلماتوری و رزیده که در کار من عیب فراوان است و بیس از

اندازه. آقای دکتور عثمان اجازه بدهید از جانب ژوندون از شما تشکر نمایم که حاضر شدید در این بحث شرکت کنید و حرف هایتان را با مادر میان گذارید. من هم از ژوندون متشکرم

بعد از سه سال رکود فابریکه پشمینه بافی پلچرخی مجدداً فعال گردید

راپور: م. ارغنون

«به اساس تجویز دولت جمهوری فابریکه پشمینه بافی پلچرخی کابل که سه سال قبل متوقف شده بود مجدداً شروع بکار نموده و از این به بعد تحت نظر و اداره وزارت معادن و صنایع به فعالیت و تولیدات خود ادامه خواهد داد.»

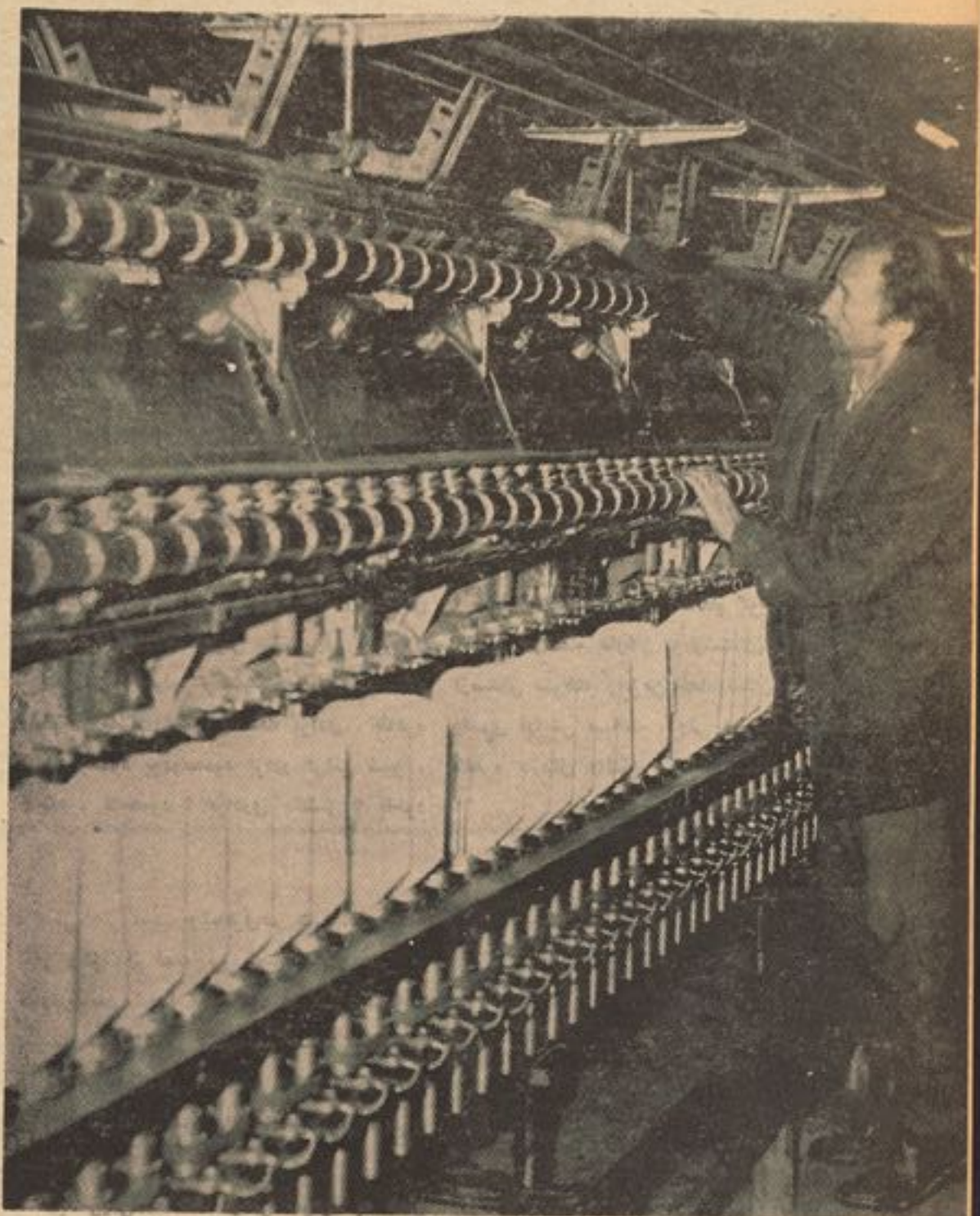
این مطلب را یک منبع وزارت معادن و صنایع به خبرنگار ما گفت:

«این فابریکه که برای تولید مواد مورد ضرورت و غرض بهره برداری بیشتر از سامان تخنیک آن به سرمایه ۶۲ میلیون شروع به کار کرده بود، نظریه بعضی عوامل و رونماشدن نواقص ماشینی و تخنیک در ماشین آلات، خرابی و قناعت بخش نبودن وضع مالی و تکالیف نکردن پول مصرف و همچنان غیرمنظم بودن تنظیم و اداره، سه سال قبل از فعالیت افتاد و علت اصلی این عدم فعالیت خساره پولی بود که فابریکه در سال های اخیر متحمل گردید.»

منبع گفت: «بروگرام کار در فابریکه به اساس سابق طرح گردیده و روزانه هشت ساعت فابریکه فعال خواهد بود.

سرمایه فعلی فابریکه در حدود بیست میلیون افغانی از طرف دولت تخصیص داده شده که همه امور آن مستقیماً زیر نظر ریاست صنایع مراقبت میگردد.»

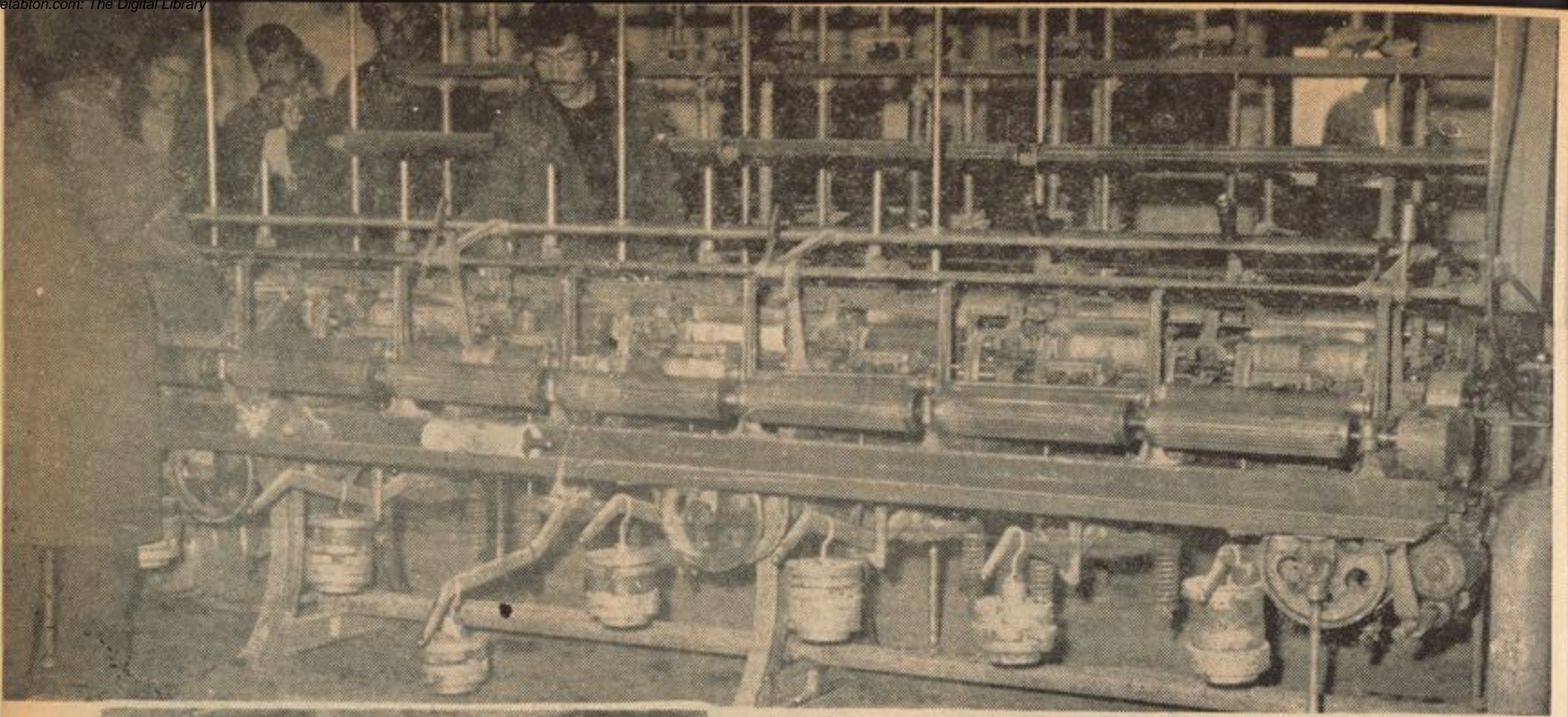
ریاست صنایع در پاسخ پرسشی که مواد خام به چه اساس خریداری میگردد گفت: «از سپهبدان خویش مقروض گردید.»



ماشین آلات بعد از سه سال رکود در حال فعالیت اند.



شعبه پشم بافی فابریکه فعال است



برای استفاده بهتر از ماشین آلات نواصت تخنیکي باید رفع گردد .



مواد خام برای تولید جنس در این فابریکه به اساس قرار داد با اشخاص انفرادی صورت گرفته و پشم گوسفندی ، پشم بز ، و پشم شتری مواد خام آنرا تشکیل میدهد که قسمت زیاد آن از اهالی قندهار نسبت خوبی نوعیت پشم خریداری می گردد. اما در صورت لزوم و تغییر نوعیت جنسی در آینده امکان دارد که از مواد و پشم های خارجی استفاده به عمل بیاید .

منبع ادامه داد :

برای استفاده خوبتر از ماشین آلات یک مدتی لازم است که در همه امور تخنیکي و ماشینی فابریکه تجدید نظر صورت گیرد، و آن عده ماشین های که کهنه و فرسوده شده و غیر قابل استفاده است باید زیر تر میسم گرفته شده و برای سپولت در کارها و پیشبرد امور در نظر است تا ماشین های جدیدی خریداری گردد .

ریاست صنایع در جواب سوالیکه فابریکه فعلا دارای چند پایه ماشین بافت است چنین گفت:

البته فابریکه دارای شعبات مختلف می باشد و فعلا شعبات صورت ، نخ بافی ، بافت

و رنگ آمیزی موجود می باشد ، در شعبه بافت پنجاه پایه ماشینی موجود است که فعلا از یک ثلث آن کار گرفته شده و باقی آن در آینده عیار خواهد گردید. و همچنان در شعبه نخ نابی یکصد و پنجاه دوک موجود است که فعلا از یک ثلث آن کار گرفته شده است .

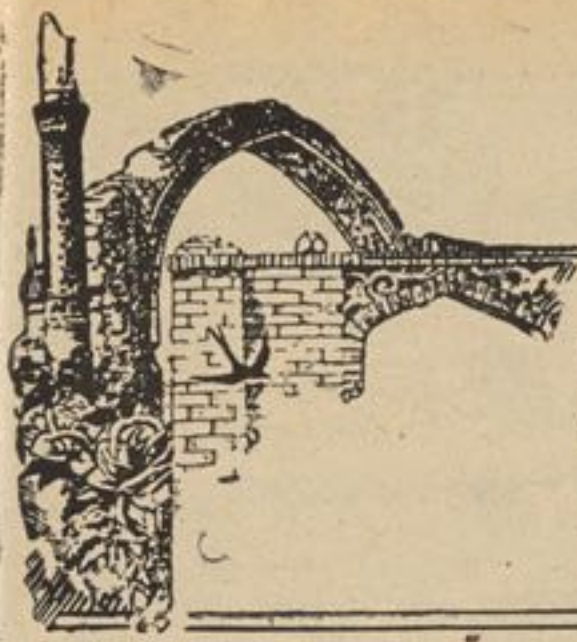
در پاسخ سوالیکه مواد تولید شده تاجه حد احتیاجات عامه را تکافو میکند گفت :

«البته تکه پشمی قسمت زیاد از ضرورت دوایر عسکری رافع خواهد کرد، و در پروگرام تولید کمپل برای فامیل ها و قالین های یای انداز با عرض ۷۰ سانتی به قیمت نا زلو متوسط مدنظر گرفته شده است .

در آینده پلان های وسیعتر و گسترده تر برای جلوگیری از نواقص ماشینی و تولید مواد خوبتر که بتواند به صورت عموم احتیاجات مردم رافع بنماید در نظر است که امید وارم به همین زودی ها پلان های دست داشته جامه عمل پوشند.

و همچنان در پروگرام ما تنظیم و سازمان ترا سپورتی نیز شامل است تا کارگران از لحاظ فاصله راه بمشکلات رفت و آمد مواجه

نشوند .



از آنسوی قرنها و سالها

بینده، و در سنگلاخ هدف با اراده‌ای آهنین گام نهاد و استعداد های گوناگون را به نحو درخشانی در خویشتن گرد آورد، تن درمیدهد و به وجود دوست معاصر ی چون وی مبداء. (۱) مانند همیشه صحبتی گرم و صمیمانه آغاز یافت. نوایی غالباً پیرامون فلسفه تصوف به بحث میپرداخت. جامی نه فقط در یمن رشته تبحر داشت، بلکه از نمایندگان بزرگ این فلسفه بشمار میرفت و زندگی خویش را با ایجابات آن هم آهنگ ساخته بود. صحبت فلسفی هر دو شاعر بر نکتی و شورانگیزی افسانه ها ادامه یافت.

نوایی جامی را دعوت نمود تا در باره زندگی افکار و سلوک شیخ های معروف تاریخ و افسانه های مربوط به آنان اثری بنویسد. جامی اظهار داشت که مدتهاست چنین آرزویی را در دل می پروراند و حالا ممکن است باللهام از نوایی و در سایه مساعدت وی چنین کتابی تالیف نمود.

نوایی شادمان شد و ترجمه آنرا از دری به ترکی همینکه اثر تکمیل شود، وعده داد. درباره کتاب خیلی به تفصیل سخن گفتند.

(۱) دوستی و علائق صمیمانه میان جامی و نوایی واقعا عجیب و بیمانند بوده است. نوایی در آغاز هر دفتر (خمسه) خود مراتب این ارادت و صمیمیت را نسبت به جامی ابراز داشته و جامی نیز بارها طی اشعار و نامه های خویش از این پیوند یاد آوری کرده است. از جمله در قسمت اخیر (خردنامه اسکندری) خویش خطاب به نوایی چنین می گوید:

ز هر سی طبع تو استاد سخن
ز مفتاح کلکت کشاد سخن
سخن را که از روتق افتاده بود
یکنج هوان رخت بنهاده بود
تو دادی دگر باره این آ بروی
کشیدی بجولانگه گلت و گوی
صفا یا ب از تور رای تو شد
نوایی ز لطف تو ای تسو شد

(عبدالرحمن جامی، هفت او رنگ، اورنگ هفتم (خرد نامه اسکندری) به تصحیح و مقدمه مدرس گیلانی، تهران ۱۳۳۷ صفحه ۱۰۱۲-۱۰۱۳) - مترجم .

خبر باز گشت علیشیر نوایی به سمرات و انتصاب او بجهت مهر دار دولت، چون حادثه مهمی انعکاس میکند. اهالی خراسان این تقرر را بغال نیک میگیرند و چشم امید بسوی او میدویند.

چندی بعد میرزا یادگار یکی از شهزادگان تیموری علم بغاوت بلند میکند و باو جسود شکست فاحشی که از حسین بایقرا میخورد، موفق میشود در اثر خیانت برخی از سرکردگان (بیگنا) ، شهر هرات را اشغال نماید.

حسین بایقرا پس از مدتی آوارگی در بادغیس و میمنه سر انجام شامگاهی بهرات هجوم میبرد و نوایی قدرت از کوفته را دوباره بدست می آورد و میرزایادگار را بقتل میرساند.

در زمستان همان سال بر اساس یک فرمان علیشیر نوایی به وظیفه خطیر امارت انتصاب میگردد این اقدام در عین حالیکه حس خصومت و کین تیزی مخالفان را برمی انگیزد، مورد تایید اهالی عدالت پسند هرات و کافه مردم خراسان قرار میگیرد.

روزی بعد از آنکه پیشنهاد های نوایی در مورد بهبود امور و رفع نواقص موجود در دستگاه دولت طرف تایید جدی سلطان قرار نمیگیرد، وی ناراضی از کاخ سرای خارج میگردد و نزد شاعر بزرگ عبدالرحمن جامی میرود.

علیشیر نوایی

نهاد .

این دو شاعر صرف نظر از تفاوت سن فرزندان (دوگانه) تاریخ پرده. نمای نیروی معنوی بزرگی که در شخصیت هر دو وجود داشت، هر دو آنها را با رشته دوستی ناگسستگی و خلل ناپذیر بهم پیوند میداد: نوایی نسبت به جامی که در سن و سال پدر اوست، بخاطر دریای دانش، شعر عالی قلب بزرگ و پاکش، از همان دوران خرد سالی اخلاص میورزد و چون استاد خود گرامیش میدارد. جامی نیز به نوایی به نسبت عین فضایلش علاقمند است و باین شاعر «ذو اللسانین» که عصرها مدعیان، زبانش را شور و زاری پیش نمی پنداشتند، ولی او توانسته بود در هسته وسیع و گسترده آنچمن زار های شکست انگیز ببیند و از گلپای تازه آن خرمن - خرمن - گلدسته های پر فروغ

نوایی اظهار داشت: بدلم مرا هر ساعت بسوی این مسکن میکشاند، اما چه میتوان کرد که نجات از مشکلات ممکن نیست. - معاذیر شمارا حتی خداوند می پذیرد، چه رسد به ذرات خاکساری مانند ما! خدمت صادقانه ب مردم، خاصه انسان کامل است. اینگونه زحمت و مشقت را اساسا فراموش پایه شمرود. نوایی آرزوی خود را از بی نظمیها و حق تلفی ها می که در دستگاه روی میدهد، باختصار بیان داشت جا می به آهنگی ملامت گفت: - سنازه شگوفه های محبت شمارا نسبت ب مردم می بینیم. بعد از این نصیب مردم باد تا از لمر فراوان آن بهره ور گردند. با ید هرگونه مشکلات را با سلطان در میان

یافته بودند، فضای باغ و هوای مطبوع آنرا با صدای سحر آمیز خویش و جهد و نشاط بخشیدند ... با زهم از سیبهای نفیس (یق-بق) باده در ساغر هاریخت. شاعران شوخ طبع باده پیمای با خواندن ابیاتی دایر به باده و محفل انس، ساغر زدند... دانشمندان زنده دل زیباترین ابیات و رباعیات شاعران را در وصف دختر ازوباده ناب یکی از بی دیگر خواندند در باغ شعر خیام جاویدان دسته گلی که آنها نجیده باشند، باقی نماند.

نوبت به هزل و مطایبه رسید. نوایی نیز مانند سایر مهمانان از تله دل خندید. در برابر نکته های هزل آمیزی که بوی متوجه میگردد، فی البدیهه با سخنان نیشدار پاسخ میداد. خواه چه غیث الدین بامهارت شکفت انگیز خود هنر نمایی کرد. او بسان نوجوانی شوخ و بیباک برقص و پایکوبی پرداخت و انواع سرودها خواند و از برخی شخصیت های معروف هرات چنان ماهرانه تقلید نمود که حاضرین از شدت خنده روی شکم های خود دست گذاشتند.

او پیرمردی فروتن و بی پیرایه است. از مسخر (چمسلک) تا دستار عادیش و نگه درویشانه دارد. از ظاهر ساده و متواضع نیروی معنوی بزرگی بوضاحت احساس میگردد.

بارها چنین اتفاق افتاده که بر خیزباشیدن شهرت و آوازه جامی، او را شخص پرسولت و دبدبه آراسته بالباسهای زرین تصور کرده، اما در اولین برخورد با جامی حقیقی بامرد کهنسالی روبرو گردیده که کسوت درویشانه اش از قماش درشت ارزان قیمت دوخته شده است. ببیند در و هله اول او را از زمره خادمان جامی پنداشته، اما بعدا دچار تحیر گردیده و از خجالت سرخ شده است.

جامی، مهمان رابه نشستن بالای پوستی ملایم دعوت کرد. خودش در جای سابق میان توده های کتب نشست. او آهسته دست خویش را بر ریش سفید کش کرده گفت: - واقعا امروز دل مشتاق دیدار چنانچه ب شان بود

فصل سیزدهم

نوایی به چنارهای جوان که در صحن حویلی
مقابل دریچه قد کشیده بودند، نگاه کرد .
نارفت شده بود. برای بازگشت اجازه
خواست . جامی به طاق بالای سر خود دست
دراز کرده کتاب قطوری را برداشت یکی از
اوراق مفلوح کم عرض را از میان آن برداشته
تیسیم گفت:

سامر، شما از دریای دل خویش درگران
بهای بیرون کشیده اید که در میان مردم
شهرتی فراوان یافته است. مایز کوشیدیم
تا چیزی بهمان اسلوب بنویسیم. اینک ببینید
شاید مقبول خاطر واقع گردد. ورق را به
نوایی تقدیم کرد.

نوایی نظر خود را اول نوشته زیبای جامی
خواند. این جواب غزل مشهور نوایی بود که
باصطوح ای گاش از جمال عالم آرا برده
برنمیداشتی **آماز می یافت و بعین وزن وقایع**
توسط جامی سروده شده بود :

دیدمی دیدار آن دلفار رعنا گاشکی
دیدم روشن کردمی از خاک آن پاکاشکی
نوایی غزل را با شور و شوق و آواز بلند
خواند. به چشمان آرام ، مطمئن و پر نورشاعر
که از زیر ابروان پر پشت و زشیده اش نگاه
میکرد . چشم دوخت و با فرو تنی اظهار
داشت :

بدرمورد اینکه غزل مامیان مردم ناحبودی
شهرت یافته ، روایاتی وجود دارد. اما این
الر بدیع که شما با دروگره الفاظ آن سرا
پیوسته اید. بدون تردید شهرت جهانی
خواهد یافت.

تیسیم صمیمانه پاکی از صفای قلب بر
چشم و وجنت جامی دوید .

اجازه دهید ناسخه ای از روی آن بردارم
نوایی ناخشان خود به جستجوی قلم ادوات
پرداخت .

سزحمت نکنید جامی آهسته بآهسته خود
اشاره کرد. این نسخه را فقط برای شما
برداشته ام.

بدرینصورت ارزش تحفه شما برای ما بی
نهایت زیاد است.

نوایی ورق کاغذ را بدقت قات کرده درجیب
گذاشت و با شاعر وداع نمود. جامی او را
تا دروازه بیرونی مشایعت کرد.

پس از نماز خفتن در حدود چهل - پنجاه
تن استاد از مشهور ترین معماران، بنایان،
سنگتراشان و نقاشان هرات روی صفا
(بنفشه باغ) گرد آمدند . هر چند اکثر
آنان از تحصیل درمسجد به مخصوص
بهره ور نبودند. اما با آنهم استادان عجیبی
بودند که تجارب قرون گذشته را از خود کرده
فکر و استعداد ی خلاق داشتند. شاعر بسا
استادان درباره بناهای بزرگی که فرار بود در
کنار (انجیل) (۲) اعمار نماید مذاکره کرد

(۲) شیر انجیل معروف هرات .

بودمجلس شیافتی تر تپ داد. گلپای باغ
تازه شکفته ، رنگ نقش و نگار کوشکها هنوز
نخسکیده و در ختان کوچک هنوز قد بر
نیفرشته بودند... رخساره های بیک ها و
عاملان باده خوار که به میگساری پیسم
اعتیاد داشتند ، از افراط و باده نوشی به
سرخس گزیده بود. اما عوشار انه صحبت
میکردند.

تنها کیف شهاب الدین که چهره ای کمرنگ
و بی خون بسان تو شمع ها داشت ، چاق بنظر
میرسید امیر نمیتوانست با هیچ یک از میمانان
هزل و مطایبه کند ، از اینکه کمیدین معروف
عبدالوسیع فرا خوانده نشده بوده شکایت
باقیدار



دشاه محمود زیارمل ژباړه

طالع پیژندنه په اروپا کی

زیات پیروان لری

اتکل په کسی په درسته توپه وگاڼه داد تعجب خبره نه ده چه د انگلستان زیاتره سیا ستمدا ران شوی و .

دوهمی جهانی جگړی په وخت کی د انگلستان د جاسوسی سرویس ته خبر ورسید چه هتلمر دخپل هر لوی اقدام دسرتو رسولو او په نورو هیوادونو بانندی د حملی کولو دمخه لو مړی دخپل مخصوص ستوری پیژندنکی چه (کارل ارنست کراف) نومبیری سره سلامشوره کوی چه که چیرته نوموړی شخص وخت اوساعت مناسب ولید نو هتلمر په حمله لاس پوری کوی .

د اینفلجنس سرویس مامور ینو لومړی د هتلمر دکارونو دبی اغزی کولو لپاره یومجا رستانی طالع پیژندنکی او مشهور فال بین چه (لونی دوویل) نومیده استخدام کس چه دستورو حالات و خپری اود خپل کنترول لاندی بی ونیسی او په نتیجه کی هغه خبری او معلومات چه د هتلمر نجومی بی هغه ته ورکوی ور څخه خان خبر کړی اود دغی لاری څخه په هتلمر بانندی بری ومومی .

مجارستانی طالع پیژندنکی دغه کار په بریالیتوب سره سرته ورساؤ اوبیا وروسته دانگلستان د جنگ وزارت هم یونامتو نجومی پیدا کړ چرچل دغه دغه پیشنهاد ومانه اودغه کاری غوره شوی .

د انگلستان دطالع پیژندنکو ټولنه ۸۰۰ غړی لری ۵۰۰ تنه په انگلستان او دری سوه تنه د هیواد نه دباندی په فعالیت بوخت دی نوموړی اتحادی دولت درسمی اجازه نامی په واسطه یو بشوونخی هم جوړ کړی دی چه په هغی کی دطالع پیژندنی او ستورو د حالاتو په برخه کی تدریس کیری د هغی دوره دوه کاله ده اوبه دغودو کالو پاتی برخه په ۵۱ مخ کبسی



زمون حرفه ای فالبینان په دوهره تفاوت چه ددوی کسب غولو تکی ده

خپر نو څخه چه پلاس بی راوړل هغه په بی کوله چه د هغوی بواسطه د کړی دمحصولاتو اخستلو او مذهبی مراسمو د اجرا کولو لپاره مناسب وخت وټاکي بده نه ده چه پدی هم و پوهیږی چه جنتری او ساعت هم دهمدا رنگه فعالیتو نو د سر ته رسو لو په ترخ کی په ابتدائی تو که منځ ته راغلل .

لن ورو سته بابلسی او مصری کاهنانو او نجوم پوهانو کوشش وکړ چه دطوفان دملخو دحملی، وچکالی، په جگړو کی دبیری او ناکامی او ځینی نور حیاتی مسایل د ستورو حرکت اوموقعیت څخه درک کانسیدی اود نوموړو مسایلو اتکل وکړی او پدی تر تیب دعاتی او زیاترونورو آفاتو مخنیوی وکړی .

درنسانس نه وروسته په اروپا کی دطالع پیژندی بازار کراړ کراړ خپل اهمیت دلایسه ور کړو خلکو دغه عنعنه په خرافاتو کی وشمیرله د ۱۹۲۰ کال نه را پدی خوا په اروپا کی طالع پیژندنی بیرته رنگ او رونق پیدا کړی په ۱۹۲۲ کال کی د سنندی اکسپرس نامتو ورځپاڼی چه په انگلستان کی خپریږی خپل یو ستون بی دطالع پیژندنی لپاره خلاص کس او یو زورفال کتونکی بی هم استخدام کړ تر څوچه زیاتره پیښی دستورو د حرکت څخه معلومه کړی او په ورځپاڼه کی بی ولیکی دغی ورځپاڼی به تل ډول، ډول پیښی اتکل کولی او چا په ورته پاملرنه نه کوله ترڅو چه یوه انگلیسی لویه الو تکه چه دبی (۱۰۱) په نامه یادیدله راوغورخیده او ټول مسافرین بی مړه شول هغه وخت نوموړی طالع پیژندنکی د ورځپاڼی دتیرو کڼو په استناد وویل (ما دوه میاشتی او یولس ورځی دمخه دغه پیښه دستورو د حرکت څخه اتکل کړی وه) .

څه وخت چه هغی خانگړی شماری ته مراجعه وشوه ولیدل شو چه ادعا ئی واقعیت لری اود نوموړی پیښی



ځوان جادو گر چارلز دوون چه د سیاسی حالاتو په ا تکل مشهور دی



یو مشهور انگلیسی جادوگر چه دخپلی بڼخی سره یوځای بی یو بشوونخی جوړ کړیدی طالع پیژندنه دیو مسلک اوعلم په حیث څه نا څه دری زره کاله دمخه پیل شوه او داکار دلومړی ځل دپاره بابلیانو بواسطه منځ ته راغی بابلی کاهنان به په صاف او روښان اسمان کی داسمان په لور خیر شو او هڅه به بی کوله چه ددغو رڼو اسمانی اجرامو په برخه کی کتور معلومات لاس ته راوړی په هغه وخت کی طالع لیدنه د نجوم د علم سره تړلی وه او هغوی دهمغه محدودو

قصه‌ای از غصه‌ها



دادویی اراده ام ساخت .

اطفال بی‌گناهی که هرشب به انتظار پدر دقیقه شماری میکردند . زنی که برای راحت و آسایش اطفال و همسرش از هیچ‌گونه خودکداری دریغ نداشت در پهلوی این عوس زود گذر شکنجه ام میداد هوسیکه آنی بود و احتمال فرونشستنش حتی !

ولی آن زن عشوهرگر و حيله باز، باردیگر مرادگردباد عوس قرار داد و گودال عمیقیکه بانارهایش باطنازی هایش مخوف تر میشد برایم حفر کرد بالاخره ازبایاستادم و مجبور شدم زنم راطلاق بدهم .

وزنم که بزرگوارتر از او بود قناعت کرد و وقتی همسرم راطلاق دادم آن چنان شعفی درمن محسوس شد که گویی فرشته‌بی‌خوشبختی بال و پرش رابسوی من گشوده است . بسراغ زن جدید رفتم بهانه تراشیده و گفتم :

- تو اولاد داری من نمی توانم بافرزندان زندگی کنم ؟

ای وای ! که چه سرنوشت شوم و تلخی درعقب این نیرنگ درانتظارم بود . چندین مرتبه دیگر بازبه سراغش رفتم او بازبهانه آورد گفت :

- بفکر فرزندان باش وازمن بگذر که از توسست اراده تر و عوس آلود تر کمتر دیده ام ...!

چندروز قبل خبرشدم که با مرد دیگری عروسی کرده است اکنون این منم که باید کفاره گناهان خودرا ، خودبدهم و اکنون این منم که درتنود پیشمانی و خوش باوری خود بسوزم و بسازم . ویک عمر در برابر زن با وفایکه مادرفرزندانم است احساس انفعال و شرمساری کنم

غصه ای من ... آری غصه من غم و اندوه من ازماجرای ، از عشق های آتشی که بالاخره به شکست و ناگامی منجر گردیده است رنگ و مایه ندارد ، غصه‌ای من خارج ازاین هاست ، تنهایی خودم است . من نمی خواهم که شما تعیین کننده وگره گشای مشکلم باشید . فقط میخواهم که نشراین نامه تسلی برای درد من وینداآموز برای امثال من باشید . فقط همین . من ازولایت قندوز برایتان نامه میفرستم . چهار سال قبل عروسی کردم . و فعلا چشمانم نظاره گرکنده ها ، شادبها و هدیه های اطفالم می باشد . همه چیز به خود رنگ نشاط را گرفته است ، خانه وگاشانه ام لبریز ازخوشی و شوق پایان ناپذیر یست ولی در پشت این همه نشاط اندوهی بسان موربانه مرا میخورد و شکنجه ام می نماید .

بازن بیهو ای آشنا شدم ، درحالیکه خودم زن وچندطفل داشتم . این زن باعشوه گریهایش ، باطنازی هایش برایم دامی گسترده و مرا اسیر خویش ساخت . فکرم و فرزندم همه و همه چیز رادر وجود من گشته بود . فقط میگفتم : او باشد و بس . او میگفت چند سال قبل عروسی کردم شوهرم درانترتصادم درگذشت و فعلا تنهایم . وقتی باو پیشنهاد ازدواج کردم خنده ایکه مملواز نیرنگ های گشوده بود کرد ، جسورانه و بی باکانه جواب داد :

- تازنت راطلاق ندهی ، هرگز به آرزویت نمیرسی ؟!

این سخن بسان من مذهب مرا تساب

شوندون و مردم



مردی که گذشت زمان برایش مفومی ندارد و اصول سال برایش یک نواخت است.

انگستان هنرمند خلیفه امان

برای شما روز نامه جدید و مجله چاپ کرده است.

روزه های مطبوعه و کتابا آینه است که سالها اروپا را از آن تماشا میکنم ...

مردی که عشق را نمی شناسد در واپسین روز های غنای سالگی تیروند و باران است.

در گذشته ها کتاب ها را با چاپ سنگی و یکم سیاهی و زردی نم چاپ می کردند...



زنان ماعلیه خرافات و تقلید های بی مورد را در معاد



دعاکن ما برای مجادله با افکات زرافتنی از معلومات بشر بر خورندار اند.



رول زمان مادر تولید صنایع دستی در خود تمام و قابل ستایش است.



اینان با هم در اجتماع سزاوار احترام اند.



در چشماتش دنیای از امید مشاهده میشود.

کل احمد زهاب نوری



شامگاهان غروب
را از، روزنه های
بلند مطبوعه تماشا
می کند

مردی، نیم قرن در هیاهوی دستگاه های طباعتی

فریاد پسرک روز نامه فروش بلند است، درحیا هوی چانه بسویش میروید، سکه های بدستش میدهد و روز نامه بی می خریسد، ساعتی آن را ورق میزند، راپوری را می خواد، از خبری آگاه می شوید و یاد دلازای مقاله بی بانکات تازه بی آشنایی شو ید ... روزی بعد، سرگرم خانواده آن را، ورق زدن مجله بی تشکیل میدهد، یکی عکس را تماشا میکند، دیگر جدولی را حل میکند، آن دگر شعر می خواند و پایایی خیرتکار، لحنه های ماجرای را تعقیب میکند ...

و باز روزی دیگر، روزنامهی دیگر و مجله بی تازه تر ... اما درین میان گروهی زبانی تلاش میکنند، خیرتکار، بدتال خبری میبود مترجم از زبان دهها نشریه، مطلبی را ترجمه میکنند، داستان نویسی داستانی را بر وی کاند می ریزد و مدیر مجله، پاروز نامه، آن ها را گردمی آورد، بررسی میکند و بعد تازه مرحله دیگری آغاز می شود، مرحله بی چاپ ... در محوطه چاپخانه ها، هیاهوی ما شن ها بی باطنی بلند است، تک تک کیبولاپیها چون صدای یکنواخت ساعت گوش هارامی آزارد، کاند هابه هرسو ریخته است و رنگ های روشن و نیمه روشن، سیاهی ها همو همه دست بدست هم داده و محبتی خاص را بوجود آورده اند ...

درین میان مردان کار در کتابو دیده می شوند، آلبانی که انگلستان شان از کسبی خاص دارد و خود شان ارجی والا، داستان همین مردان است که حروف می ریزد، صفحه های بندد، تصحیح میکند و بدست ماشین های چاپ می سپارد ...

کارگران مطبوعه، از دیگران جدا هستند، آن ها همه چیز را زندگی را، شاندهائی حسابی شان را و لصد های شان، فقط در چهار دیواری مطبوعه میگذرانند، مسجکا هان وقتی انتخاباز گوشه آسمان سر می زند، این مردان، این

تلاشگران، قسم به کارگاه شان میگذرانند، شامگاهان اروپا را، از روزنه دیوار های بلند مطبوعه تماشا می کنند ...

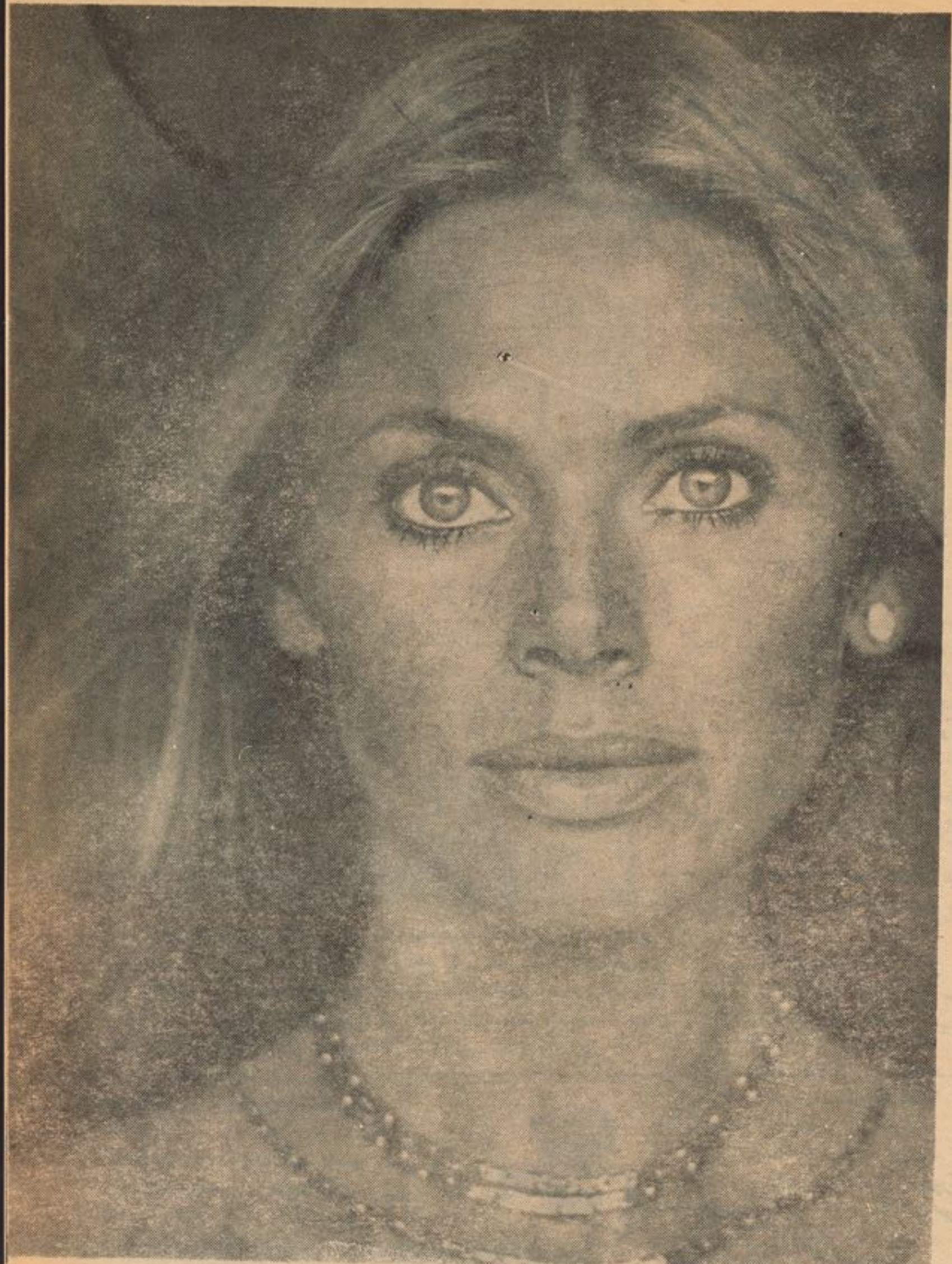
درین شماره خواستیم، تا زندگی نامه های این مردان و امثال آنان در دیگر مسائلی مشاغل را برای شما قصه کنیم و به گذشته ها برگردیم، پایایی زمان، پان ها کام برداریم در لصد های شان شریک شویم و در شاندهائی های آن ها، خود را بسیم سازیم ...

خلیفه امان از همین قماش است، مردی که گذشت زمان دیگر برایش مفومی ندارد، القدر بهار را با شگوفه هایش و زمستان را با قدیله های برف گذرانده، که فصول سال، برایش یکنواخت و همگون جلوه میکنند ...

به شعبه اش میروم، در حصار میز های بلند حروفچینی، فضای نیمه روشن و کوی چکی است، بعد بی سرگرم کار اند، یکی حروف میچند، دیگری صفحه می بندد و دیگری تصحیح میکند، در میان آن ها خلیفه امان ایستاده است، کوله قد، با اندامی لاغر و چهره بی استخوانی ... دست را می گرم با تو بگونه بی میروم، با لعل چسب بسویم نگاه می کند، میگویم امان جان، دیا کمی بزنیم از زندگی، از امروز و دیروز و از سالهای عمرت وقتی نامش را خود ما بی از زبانم می شنود لیکن می زند، همه او را به همین نام صدا می کنند، امان جان، نیم قرن است که در زیر سقف مطبوعه، او را امان جان خوانده اند ...

دنیایی از امید می بینم، در شیار های چهره اش، که هر یک جای پای قافله زمان و آشنایان با هم بکنج می نشینیم، در چشمان خستناش میدهد، دانه های عرق بلبل میکند ...

می خندد، میگوید: - یا من چه کار داری؟ میگویم: - منی خواهم بر این قصه کنی؟ بقیه در صفحه ۳۹



گرچه بسیار مشکل است برای بتوایسم ولی چاره ندارم و آن اینکه من به شدت به زن با دارم علاقه گرفتم. او به شوهرش سخت وفادار بود. مگر پرات هم نشیبی که خانه تکمیل شده اثر ضربه قلبی جهان راوداع گفت. آن شب او مپها نان زیادی را به شمول والی محل دعوت کرده بود خوشی و هیجان زیاد سرا پایش رادر هم نوردیده بود و فکر می‌کنم که این سرور بیش از حد برایش دست داد و منجر به مرگش گردید.

بعد از زن پرات تمام انگیزش بمن بود. مردان دیگر نیز مرا دوست داشتند و من می‌توانستم امور زند گیش را اداره کنم. هلن، تو ممکن مرا به این حرکت ملامت کنی ولی اکنون او نیز به نوبه خود مرا دوست دارد و آرزو دارد تا ازدواج کنیم. آنچه که من می‌دانم مادرت مرده است. آیامی توانم بقیه عمرم را در راه یافتن او صرف کنم و فکر می‌کنم تومی خواهی که من خوش باشم، نمی خواهی؟

حالا تومی توانی برای تحصیلات بیشتر به ادنیورگ بروی و حتی ممکن برای آموزش عالیتر به فرانسه. من فقط تنها نمی خواهم تو زن هوشیار باشی بلکه بتوانی به آرزو خویش شوهر انتخاب کنی. هلن من ممکن روزی تو ترو تمند شوی. بعد از اینکه مکتب را تمام کردی سعی خواهیم کرد ترتیب آمدنت را به اینجا بدهیم کامرون همه چیز را تنظیم خواهد کرد.

دریک. که اکنون ناظر من است این نامه را برای تو می نویسد. اگر مطالب بیشتر می خواهی بدانی دریک برایت خواهد نوشت. به امید سعادت پدر مهربانت. تام گامن

۶ جون ۱۸۵۷

شگفت زده شدم. برایم جای تعجب نبود که چنین بیوه بی عاشق او شود. زیرا پدرم یک مرد زیبا بود و حالا می خواست شوهر زن پرات شود.

هنگام تحصیل در ادنیورگ خیلی خوش بودم به درس هایم علاقه داشتم و سر معلم پس از فتم از کالو مری به مقام بلند تر ترفیع نمود و این کار باعث آن شد تا به دوستی ام با فرانسیس ادامه بدهم و کامرون همیشه مراد در جریان خبر های کالومری قرار می داد. جانی و ایزابل باهم از دواج کردند و عشق توفانی شان را ثابت نمودند دنسی بیچاره روز بروز افسرده می شد و بسیاری اوقات رادر اتاقش تنها می گذراند و سعی می کرد دو باره به درسش ادامه دهد.

لوسی چنین معلوم می شد که گوشه نشین شده است و بدیر پناه برده است. مسرری فورس سعی می کرد با او روابطی داشته باشد ولی پدر لوسی از هرگونه تفاهم شانه خالی می کرد. لئونوکس هنوز آنجا بود و در تجارت

می کرد زیرا در آنجا دختر دیگر نبود که حتی نام خود را نوشته کرده بتواند. روزی از من پرسید: (ماهه شه دوست خواهیم بود؟) (البته ولی من همیشه همین جاه که هستیم نخواهم بود) (حالا پدرت با خانم پرات ازدواج کرده باشه) من هیچگاه از ازدواج غیر قانونی پسدم به فرانسیس نگفته بودم یا ممکن قانونی باشد؟ آیا مادرم مرده بود؟

شکری زاده بود. بمن افتاده بود. من هنوز مدیگ شگری را که بمانند لئونوکس لباس پوشانده بودم و آن دیگری که بشکل خود ساخته بودم. با خود داشتم این ها برایم یک خوشی پنهان و مرموز می بخشیدند. فرانسیس کامرون، دختر سر معلم و دوست نزدیکم اکنون وظیفه معلمی رادر ادنیورگ انجام می داد و خیلی تجدد طلب بود گرچه او از من سه سال بزرگتر بود ولی من هیچوقت این شکاف را حس نکرده بودم او همیشه با من همانطوری که توقع داشتم با بزرگی صحبت

قطع چوب از (چنگل سیاه) به صورت فعالانه شرکت داشت. تمام ریخت قلعه کالو مری تفریر یافته بود و یک روز داشتم که کسی نمانده بود تا از هلن گامن کسوجک چیزی بیاد داشته باشد خاله جن و شوهر مردند و کاکا دن بیسه سوی دیگر کوچیده بود. خانواده گرانت از مدت هایش مرادست فراموشی سپرده بودند چشم آنها بندرت پس از جشن کرسمس که لئونوکس به من مدیگک

(با قیادرد)

اینجا کلمه را شکفتند

اعصاب آهنین

مترجم ژرف بین

او داشته رنگ دیگری به آن بدهد تا از یکنواختی بدر آید. او میخواهد دیوارهای اتاقش را به نحوی رنگ آمیزی کند که فرحت آور باشد. و خوشبختانه همچو رنگی را میتوان بدست آورد. رنگ لیمویی باچنگه های

سرخ

نه بهتر است از رنگ آمیزی آن منصرف شود باید کاغذ های مخصوص تزئین دیوارها را خریداری کند ولی سعی نماید که رنگ آن مطابق ذوق قبلی او باشد یعنی کاغذ نمبر ۱۳ و البته اولگا نزد مغازه دار رفت و با کلمات عامیانه مطلب خود را به او گفت. خیال میکنم مدیر مغازه از اظهار همدردی هم عضا یقه نکرد زیرا نظر به در خواستی ۵۳۲ از مرکز تجاری اطلاع داده بودند که عنقریب همچو کاغذ هایی را خواهند فرستاد. مقصد مدبر مغازه همان کاغذ نمبر ۱۳ بود. مادرینجا بکلی از موضوع کناره رفتیم و به حاشیه پردازی پرداختیم اصلا چه لازم که با این خصوصیات موضوع را با شما دو میان بگذارم.

اولگای بیچاره را با این وعده و وعید ها بکلی گیج کرده بودند گاه امروز و گاه فردا بقیه در صفحه ۴۴

شود و شاید هم بعد از دو ماه صورت نگیرد. چه باید کرد. حال دیگر لازم است که طی این مدت بصورت خاصی باید منتظر ماند.

اصل سخن اینجاست که او لگا خانه ای دارد شبیه مغازه اگر مغازه می گوئیم مبالغه نکرده ایم. یک اتاق تنگ و تاریک و لی طولانی، دارای یک پنجره که بطرف شمال بازمی شود. و نور آفتاب فقط یگان سبیده دم چشمتکی به این پنجره میزند و تا سبیده دیگر آنرا به انتظار می نشاند. مثلا

اگر کسی را بگوید که در همچو اتاقی منزل گزینم بهتر میدانم که مانند او به خود کسی فکر کنم.

او هم همانطور بکه نور آفتاب خوش ندارد در منزل او راه باید در خانه خودش کمتر دیدن میشود.

اما حال اولگا میخواهد خانه اش را ترمیم کند به سرو صورت آن رنگ و روغنی بدهد و به این منظره زشت که تاکنون اتاق

خانم این دیگر چه سوالی است که میکنید.

بسیار خوب پس از ختم وظیفه خود را به ترات خود را دم در و از اداره بیوروی گلکاران رسانید هنوز پاکم هفت بود که قفلی به در آن زده شد بود روز دیگر میبرسد:

چرا؟

آخر درین جا هم زنده جانمایی زیست دارند همه انسانند و حق دارند و وقت تر بروند.

خوب. بعد از این کارها به گور بابا کشید و از دور مثل آن معلوم میشد که گویا سخن به ریشخند و تمسخر کشانیده شده است.

این صحبت بتاریخ هژدهم ماه می راه افتید ولی بعد از یک ماه وعده دادند که نصا یته را خواهند فرستاد و ترمیم منزل پیش از دو ماه قطعا امکان پذیر نیست. اما بصورت دقیق هیچکسی نمیتواند درین خصوص اظهار نظر کند: شاید بعد از دو ماه ترمیم خانه آغاز

خانمی که با من دیر مدتیست شناسا می دارد اخیرا به این فیصله رسیده که باید خود کسی کند او میگوید:

بسیار جوی نمی توانم حتی تصور شر را هم نکنم که چگونه میتوانم از سر این زندگی پرماجرا خلاصی یابم. تفنگچه که ندارم و از آب سرد هم خیلی میترسم ... میگویم:

شما میتوانید گل ماله و دستپناه را بخانه بیاورید و به ترمیم منزلتان آغاز کنید این بهترین طریقه ای بشمار میرود ... میگوید:

اولین باریست که این سخن را از تو میشنوم. راستی بگو ببینم آیا این طریقه موثر است یا ...؟ جواب میدهم؟

صدا در صد. شما بیکار فقط عزم کنید و اگر اعتبارتان نمی آید این کار را آزمایش نمایید. با اینکه سری به اداره گلکاران و مزدور کران بزنید. فکر میکنم شاید کار بد آنجا اصلان کشد و همینکه عزم اینکار را کردید همه کارها خود بخود رو بر آید خواهند شد.

و این کلمات را آشنایم بر زبان میراند: البته این ایده عالی است و واقعا یکنایه قابل توجه. جالب تر اینکه مدتهاست من منزل را ترمیم نکرده ام. اگر به این کار اقدام کنم هم حظ خواهم بردم هم لذت. آه چه ایده بی نظیر. من نمی توانم از خوشحالی در پیرهن بکنجم.

در جستجوی بیوروی گلکاران افتید تا اینکه اداره نمبر ۵ شعبه نمبر ۱ گلکاران ترمیم کار را یافت. آن شعبه کاربان سیمو نویج دیخانلو بیج بود. او را زربعه تلفون پیدا میکند و چیز های عجیب و غریب میبرسد: شما ناساعت چند کار میکنید و چه وقت ممکن است نزد شما بیایم. زیرا اولگا (این خانمی که فعلا قهرمان قصه ماست و من قصدا نامش را اولگا گذاشته ام تا نام اصلی او درامتن و امانت باشد) همه وظیفه دار بود و هر لحظه ای که دلش میخواست نمی توانست وظیفه را ترک بدهد.

به او جواب دادند:

ناساعت هفت.

راست میگویند. بسوره تا ساعت

هفت؟

بدون شرح

چرا سردرد

می شوید؟



بالموم سردردی در اثر تخریب شدن شرائین مغز سرو قشر آن میباشد . یکی از علایم صدمه شرائین درد نیم سری میباشد . به درد نیم سری زیادتر زنان دچار می شوند . حمله های ابتدایی سردردی در آنها بالموم در سنین ۱۴-۱۶ سالگی ظاهر میشود . این سردردی با شروع معده عادت ماهوار همراه میباشد .

در بسیاری دختران جوان و زنان حمله سردردی قبل از شروع عادت ماهوار صورت می گیرد . درد نیم سری همچنان در اکثر کسالت زیاد ، پوره نشدن خواب ، در اکثر صرف غذایی وقت ، در اثر بودن دوام دار در محل که هوای آن پاک نباشد و یاد در محلاتیکه تصفیه هوا به صورت صحیح صورت نمیگیرد (عدم کفایت اوکسیجن به مغز) در اثر بودن زیاد در آفتاب سوزان و غیره بوجود می آید . و این راهم باید بخاطر داشته باشید که این سردردی هادارای عواقب گوناگون می باشند .

حمله نیم سری هاباندازه گوناگون و مخصوص است که بعضی اوقات آترابحیث درد سر یکه دارای منبع دیگری است قبول می نمایند . در بسیاری از مریضان مصاب نیم سری تقریبا یک شبانه روز قبل از شروع درد نیم سری عصبانیت ، تند مزاجی ، کسالت و زلگی حتی سستی و خواب آلودگی ظاهر میشوند . خود حمله با سردردی بسیار قوی خصوصا در یک نقطه (قسمت) سر پیدا شده و بعد با سرعت زیاد به نصف سر انتشار مییابد به همین علت این سردردی رادر اصطلاح مردم به نام نیم سری یاد می نمایند . کلمه نیم سری از کلمات یونانی (هیمی) بمعنی نیم و (کراتیون) بمعنی ججمه بوجود آمده است .

تغییر رنگ روی از قبیل سفید شدن و یا برعکس سرخ شدن آن از منبسط شدن شرائین نمایندگی می نماید . در عین زمان خراب شدن تحریکات حس باصره ، حس سامعه و شامعه پیشرفت می نماید .

اشخاص مریض در مقابل روشنائی مقاومت نداشته طالب محل تاریک ترمی گردد و در محل مذکور خاموشی کامل باید حکم فرما

باشد . امکان آن موجود است در ساحه قلب اثرات ناگواری پیدا شود . حد آخری سردردی بعضی اوقات بادل بدی ، استقراق و خنک خوردن همراه میباشد . حمله شدید نیم سری ۲-۳ ساعت دوام داشته و بعد از آن سردردی قدری خفیف تر شده و اشخاص مریض برای ۲-۳ ساعت استراحت می کنند . لیکن بعد از بیدار شدن ، شخص مریض در طرف چندین ساعت سستی و کسالت عمومی راحس می کند .

تحقیقات کلینیکی نشان داده است که درد نیم سری دارای دو مرحله رنج و درد میباشد . در مرحله اول شرائین داخلی و خارجی ججمه منقبض گردیده و در مرحله دوم آنها منبسط میشوند .

چنور مشوره برای اشخاص مصاب به درد نیم سری : بعضی اوقات امکان آن موجود است که سردردی را با شستن سر به آب گرم بر طرف کرد همچنان با محکم بسته کردن سرزریعه دستمال ، یا با گرفتن حمام بسیار گرم و غیره میتوان از سردردی نجات پیدا کرد . در شروع حمله سردردی استفاده از داروهائیکه دارای مواد پیرامیدون ، انالجزیک ، کوفین ، لیومینل و بیلادون باشند موثر میباشد . درین حملات سردردی داکتر میتواند تداوی را بکمک داروهای مشترک قدری قوی تر و تویه کننده وجود مثل خاندان ویتامین ب و دارو های منبسط کننده شرائین مثل پایا و پروین ، پلاتیفیلین و غیره را پیشنهاد کند .

درینجا این راهم باید یاد آور شویم که مساز سرور کردن بی فایده نمی باشد . برای همه لازم است که هرروزه در هوای آزاد گردش کرده و غذای خویش را به ساعت معینه صرف کنیم .

اشخاصیکه به امراض فشار خونی دچار می باشند در آنها سردردی پیدا نشده بلکه آنها سنگینی رادر سر خود حس می کنند . این نفلت زیاد تر در ساحه پس سر پیدا میشود . بصورت مرحله وی و تب حس سنگینی در تمام سر انتشار پیدا کرده و بالاخره با سنگینی درد یکجا می گردد .

فکر میکردم اینجا سرم از فرط درد می ترکد مگر گردش در هوای آزاد

بعضی اوقات اشخاصیکه بمرض بالا رفتن فشارخون دچار میشوند از سردردی تکلیف زیاد دارند . سردردی در آنها بسیار قوی شده و تا اندازه بابلند رفتن فشار خون ارتباط دارد . حمله سردردی در اشخاصیکه به بلند رفتن فشار خون مصاب می باشند بدون استفاده از دوا قابل علاج می باشد برای این مقصد لازم

تحقیقات نشان داده است که دختران جوان و زنان زیادتر به سردردی مصاب میشوند . در بعضی اشخاص سردردی از یک نسل به نسل دیگر بطور ارثی انتقال می یابد . برای جلوگیری از سردردی باید هرروزه در هوای آزاد گردش نمود ، و غذای خویش را به ساعت معینه صرف کنیم :

است از چسپاندن خردل به پشت سر و یا در بین هردوشانه استفاده کرد ، و یا اینکه از حمام گرم استفاده کرد . این را هم باید خاطر نشان بسازیم که خوردن نان بی نمک

سردردی در اشخاصیکه بمرض پائین فشار خون دچار می باشند دارای خواص دیگری است . این اشخاص به صورت مرحلوی و یا بصورت بقیه در صفحه ۴۷

ازدوستان



از: «نزهت حسینی» نگاه

ای آنکه در نگاه تو رازی نهفته است
ای آنکه روی ماه تو ماه دوخته است
ای آنکه از محبت و الفت گلشنی
عشق و امید و راز خود افشا میکنم

میگویم شلو ؟

میگویم بخوان ؟

میگویم بین ؟

راز نهفته ام ... رنگ خزانم ...

ای خوبتر از همه ... !

قلبم گریه و جگر قلب دردگشم چیزی نیافتم
قلبم بگیرد با خودت هر چاروی پرو ..

نه نه غلط گلنم از پیش من مرو از پیش
من مرو ..

مواظبت

وقتیکه تنها هستیم باید مواظب افکار خود
باشیم .

وقتیکه با خانواده هستیم باید مواظب اخلاق
خود باشیم .

وقتیکه در جامعه هستیم باید مواظب زبان
خود باشیم . (مادام دواستال)

از همایون (افق پالیز)

فریب خورده

ز پیشم رفته‌ای جانا نمی‌آید به چشم خواب
سرسب تا سحر دارم ز حجرت سینه بیناب
چه شب‌های که در گوشم سخن از عشق میگفتی
فریبت خوردم ای زیبا که داری چهره چون مهتاب
ندارم همی با خود به جز باران اشک چشم
ندارم یارو همدردی به غیر از قلب چون خوباب
قرار قلب من (ای بودو) رفت از کنار من
درین رویایی تنهایی بنده ساقی شراب ناب
گلی از آرزوی وصل دردل داشتم اما
امیدت مرد در قلبم تنها نقش شد بر آب

کوی دوست

یاد آن روز که منزلت ما کوی تو بود
منه جا رفته و گریه سراغ تو منم
خال مشکین ترا بنده شدم روز ازل
در چمن سیر تماشا می‌ریا حین کردیم
بسر کوی شیدان تو افتاد گلد
رهزن علق و خرد بود رخ زیا است
روز و شب مصحف ما آینه روی تو بود
در زبان همه وصف قد دلجری تو بود
از قضا خاطرم آشفته گیسوی تو بود
پای هر گل که نشستم درو بوئی تو بود
همه‌کی کشته از آن خنجر ابروی تو بود
دام دلها بهما سلسله روی تو بود

نیست امروز (فروزان) بهلم آتش شوق

از ازل دل هدف تیر بلا جوی تو بود

(عبدالغفار فروزان)

مکلبدن
بگو و صفت چنان در شعر گویم
چشمه گویم

سمنه گویم

کلاب ز ستر ز گویم

بت شیرین ز قمر گویم

دور لغت را سمنه گویم

نسیه گویم

اگر گویم کی گویم بس زیبا تر گویم

نیدانی چه گویم

عسیر ز مکلبدن گویم

از: مکعبین

شود که بر سر ...



همکاران و رفقای هر صبح در آغاز کار با اخلاص دست های استاد را می بوسند ..



در طول حیات کار گری بحیث یک آموزنده مهربان و صمیمی شاگردانش را در حمایتی کرده است .

بقیه صفحه ۳۳

مردی نهم قرن ..

میگوید :

ساز چه از کی ؟

میگویم :

ساز خودت ، از زندگی ات ، از گذشته ها ...

دستی به ریش کم پستی که در گونه هایش

سنگینی میکند ، میکشد ، بعد آهسته آهسته

شروع به حرف زدن میکند ، او میگوید :

... تو خو میدانی ... زندگی من همین است

من همه چیز را در همیشه دارم ، از همیشه دارم

آن روز ها که من مکتب را درها کردم چپارده

ساله بودم ، به مطبعه آمدم ، ماهی شانزده

رویه ، برایم معاش میدادند ، از آن زمان تا

حال ، که هفتاد سال از عمرم گذشته ، هنوز

هم به مطبعه می آیم ...

می پرسم :

سدر آنوقت ، مطبعه چگونه بود ؟

خلیفه امان سرش را کمی نزدیک می آورد

لبخندی می زند ، بعد میگوید :

سدر آن زمان که من به مطبعه آمدم ، فقط

چند ماشین چاپ سنگی و یکی دو ماشین چاپ

حروفی بود ... جدول ها و کتاب ها را ، بروی

کاغذ می نوشتند و بعد با ترکیب مخصوصی ، آن

را با کمک سیاهی و زرده تخم مرغ ، بروی لوحه

های سنگ سپید ، کاپی میکردند ، بعد سنگ

را بالای تخت ماشین های چاپ بسته می کردند

و به این ترتیب کتاب ها و بعضی نشریه ها

چاپ می شد .

زمانی رسید که ده پایه ماشین چاپ آوردند

و در عوض چاپ های سنگی ازین ماشین ها

کار می گرفتند .

او میگوید :

... روز های را بیاد دارم که با یکی دو شاگرد

خود ، چهار پایه ماشین طباعتی را فعال

نگه داشته بودیم و هنوز هم من با شاگردانی که

دارم کار یکی از شعبه های حروفچینی مطبعه

رأبه پیش می برم .

می پرسم :

... راستی درین سن و سال ، از کار خسته

نمی شوی ؟

میگوید :

... نه ... شکر چشم هایم هنوز می بیند

تم نیروی کار را دارد پس چرا خسته شوم .

از شاگردانی که درین راه تریه کرده ، می

پرسم ، میگوید :

... گروهی از کار گرانی که همین حالا در مطابع

مرکز ولایات کار می کنند ، این مسلک را از

ازمن آموخته اند

میگویم :

... زندگی ات چگونه می گذرد ؟

دستانش را حرکتی میدهد ، آنگاه میگوید :

... خوب ... من روز هایم را از آن زمانی که

مطبعه در چار دیواری کوچکی در باغ اردک

بود ، تاحال ، بداخل همین سالون های

حروفچینی و چاپخانه می گذرانم و شب ها را ،

در خانه ، بین فرزندانم ...

وقتی از فرزندانش می پرسم ، میگوید :

... من نه اولاد دارم ، بسیاری شان بزرگ

شده اند دختر ها عروسی کرده اند و بچه ها ،

بخود کار می کنند ...

میگویم :

... چگونه عروسی کردی ، یعنی ...

حرفم را قطع میکند ، میگوید :

... می فهمم ، می فهمم چه می خواهی بگویی ،

تو حتی مایه مرد ها را هم آزار میدی ، من

عاشق نشده ام ، ولی عروسی کرده ام سه

هزار افغانی خرج عروسی من شد و این پول

در آن زمان برابر سی هزار افغانی امروز ،

ارزش داشت ، آخر آرد سیر سه قران بود ...

ازین پیر مرد زنده دل تشکر میکنم ، بعد از

هم جدا می شویم و او در میان هیاهوی ماشین

های طباعتی گم می شود و من برای تنظیم

این گفت و شنود کوتاه ، بدفتر مجله می آیم .



ترجیح میدهد قب ل از ترك وظیفه شامبا با صرف جای همراهی شاگردان رفع خستگی نماید



کارگر فعال ، استاد وظیفه شناس در جمع شاگردانش که اورا چون پدر مهربان گرامی



مسجد جامع سلطان احمد: یکی از دومین مساجد معروف جهان با مینار های آن واقع استانبول.

در کنار امواج آرام مدیترانه

-۲-

ترکها این شهر معروف را بدست آورده آنرا بنام استانبول و پایتخت عثمانی قبول کردند تاآنکه حکومت اتاترک بمیان آمده انقره بجای استانبول پایتخت جمهوریت ترکیه انتخاب گردید .

استانبول امروز یکی از مهمترین مراکز صنعتی ، تجاری و مواصلاتی ترکیه بشمار رفته همچنان استانبول مقر یو نورسترو بسیاری از مراکز علمی و کلتوری ترکیه میباشد سرکهای عمومی درست و اساسی بوده بزرگترین خط آهن شرق و غرب بنام اتاتولی از همین شهر عبور کرده است از بندر استانبول قدیم کشتی های مسافر بردار و موتور کت ها ، جهازات و غیره جانب بحیره ی باسفورس نایما در حرکت اند مرکز استانبول را شهر کهنه بازار های پر از اتمه مختلفه احاطه کرده است . نفوس بلدی این شهر در حدود سه میلیون میرسد .

ورود به استانبول توسط قطار یا موتور دربر

مهمه جهان و پشتو سرویس دارد .

استانبول یکی از جمله قدیمترین شهر های جهان بشمار میرود که در چاراهی پسر جمعیت مهم جهان قرار گرفته است این شهر تاریخی و مهم اروپایی و آسیایی در سال ۶۶۰ ق.م بنا گردید و آنرا فرمانروا یانش بنام بیزانتین یاد می کردند چرخ زمان و خرابی های مسلسل این شهر شکل خرابه را بخود گرفت تاآنکه قسطنطین بزرگ آنرا دو باره آباد ساخت و در ۳۲۴ عیسوی پایتخت امپراطور روم قرار داده شده و با اسم روم جدید مسمی گردید ولی بعدا به بیزانسیوم و بلاخره قسطنطنیه بول یعنی شهر قسطنطین یا قسطنطنیه معروف گردید .

این شهر قشنگ دره ۴۳۹۵ پایتخت است امیرا طوری روم شرقی انتخاب گردید ولی موفقیت های بیشتری را در زمان حکومت تیود وزیوش دوم بدست آورد که منجمله تعمیر دیوار جنگی از آن وی میباشد . بلاخره در ۱۴۵۳



یکمده از هنر مندان تياتر

توليدات کوچی ها ارزش بسزایی داشته خریداران زیاد دارند باوجود حیات اروپایی و پشرفت قابل ملاحظه ای ترکیه (مخصوصا کهن سالان) لباس عنعنوی و ملی خود را ترک نکرده و نایما ملبس به آنند .

مردان دارای بروتهای تیز و برجسته میباشد زنان ترکی در حسن و زیبایی خویش ممتازاند رقص ترکی که بیشتر جنبه عنعنوی دارد از مشهور ترین رقصهای جهان محسوب میشود رادیو انقره بر علاوه نشرات داخلی بزبانهای

ترکها قدیمانه داشته موهای سیاه واکثرا

جمعیت ترین نقطه ای قسطنطنیه قدیم در نزدیکی قصر معروف سلطان در ناحیه جالاتا پیاده میشوند و کسانیکه توسط کشتی باین شهر سفر میکنند برکنار خلیج (کنج طلایی) پیاده میشوند .

استیشن قطار قدیم که از پرجمعیت ترین مراکز این شهر میباشد در نزدیکی دوپسل معروف قرار دارد .

استا نیول دارای دوپل معروف و بزرگی میباشد که بنام پل اتا ترک و جالاتا یاد میشود جالا تایکی از پرجمعیت ترین پلهای جهان بشمار میرود عرض پل بچهار حصه تقسیم شده ازصبح صادق تا شام تاریک زنجیری از مارکهای مختلف موتر های جهان بالای آن در حرکت اند در دو کنار پل ایستگاه های کشتی ها، موتور موت و قایق ها بادهای از ماهیگران جمع، انتظار سیاحین و مراجعین را میکشند علاوه بر آن درکنار های پل مذکور عده زیادی اشخاص دیده میشوند که باتینگ هاو تگری های پراز میوه جات و سبزیجات نشسته اندو علاوه بر آن ماهیزی و شیرینی پزی دهر گوشه و کنار آن دیده میشود علاوه بر اینکه پل مذکور پراز حام است مرکز خوب تجارت نیز بشمار میرود این قسمت شهر بالای تپه ای واقع توسط دیوار جنگی احاطه شده است که از طرف بحیره دخول در آن ناممکن است .

زنان اکثرا در کار های صنایع دستی و

فروشندهی مشغول اند بر علاوه بازار های قشنگ درین شهر تاریخی مشهور ترین و مهمترین آثار تاریخی نیز وجود دارد که هر کدام از خود شهرت جهانی دارد از قبیل کلیسای قدیمی (زکاوت مقدس) مسجد معروف ایاصوفیه که عالی ترین مهندسی بیزان را معرفی میکند، موزیم، قصر سلطان، مسجد جامع آبی سلطان احمد باشی مینار های آن که در بین مساجد جهان بشمار می رود، فواره سلطان احمد قصر سونکن، مینار قسطنطنیه، مسجد جامع سلیمان و دیگر آثار تاریخی که نمایندهی

وی را مجبور میسازد تا از امتعه وی دیدن کند چلی بازار که سراسر دوکانهای جواهر فروشی و زر گریست که مملو از طلا، سنگهای قیمتی، و جواهراتی است که چشم بیننده خیرگی میکند تماشای بازارهای استا نیول که طول آن به چند کیلو متر میرسد فراموشی ناشد نیست .

غروب آفتاب در بحیره مارمورا با آسمان نیلگون و مینار های طلایی مساجد یکی از زیبایی های خاص قسطنطنیه میباشد کوجه های تنگ و تنشیب دارای شهر، ساختمانهای

سرزمینی که قاره ها را بهم وصل میکند ترکیه یادروازه آسیا

از مهندسی و کلتوری عالی اسلامی رامی کند همه درین شهر گرد آمده اند .
در کوجه هاو بازار های این شهر غالمغال خرید و فروش امتعه دیده میشود و هرکس کوشش دارد تا امتعه خود را زود تر و بیشتر بفروش برساند اینجاست که از رقابت زیاد به آواز بلند امتعه و قیمت مذکور را مسلسل اعلام می کنند مخصوصا اطفال این مشاغل رابه عهده دارند . هر دکاندار کوشش دارد تا مشتری بخود جلب نماید حتی که از استینوی محکم گرفته

خاص از خود دارد و بنامهای عجیبی نامگذاری شده اند مثلا یکی ازین کوجه ها بنام (کوجه بادام شیرین) یاد میشود . برای اینکه بازار های رنگین، جاده های پراز موتر و حیوانات باربر مردمان مختلف جهان رسم و رواج خاص این شهر را خوشر مشاهده کرد، بهتر است که آنرا عکاسی و فلمبرداری رنگی کرد زیرا این خصایص را کمتر میتوان در سایر کشور هایافت . شکل شهر در حال تغییر بوده و این تغیر بیشتر بسوی غرب شهر میباشد و بسوی

حیات اروپایی روانند

قسمت دوم شهر استا نیول که بنام (کالاتا) یاد میشود محل سکونت فرانسویها و ایتالو یها بوده تاجر انشان در نزدیکی بنادر اقامت دارند در این قسمت پل معروف کالاتا بالای دریا تعمیر گردیده است حرکت عابرین و تردد موتر ها بالای این پل زیساد است رستوران ها، دکاکین تینگ داران، دفاتر و همچنین عده زیادی از مسافرین که دایمادر حرکت اند دیده میشود در جوار پل مذکور آواز های دلخراش آهن و سامانهای آهنی که از بندر حمل و نقل میشود آرامی شهر را تا شام برهم میزند و شام پل مذکور شکل دیگری را بخود می گیرد که یگانه محل تفریگاه مسافرین بشمار میرود درین پل و استیشن بندر جمع و جوش مردم تانیمه های شب ادامه داشته سپس بارها و رستورانها شروع بفعالیت کرده علاوه بر انواع خوراکی لذیذ و کبابهای تند تیز میوه جات، شیرینی به مشتری ان عرضه و تا نیمه شب جمع غفیری از مردم در آنجا دیده میشود .

در تحت پل قایق های مقبولی توقف و قندیل های تیلی روشن و مشغول بریان کردن ماهی میباشند آنها مراجعین زیادی دارند خریداران دور گرایی بزرگ شان حلقه بسته گرما گرم ماهی بریان شده مورد ضرورت خود را در کالند پیدانیده اخذ می کنند هرگاه کدام کشتی

بقیه در صفحه ۵۷



هوس

ترجمه و تنظیم از: قاسم صیقل-

خواند یه :

«ژان» به خانه دو ستش «بیتی» می آید «بیتی» او را نزد دوستانش میبرد و او را به ایشان معرفی میسازد . در ضمن این معرفی «ژان» آشنا میشود بر نارد بعد از گفتگو با ژان از وی خواهش میکند که به با «برنارد» دوستی صمیمی بیتی خونه اش برود . اما ژان این خواهش را رد میکند . و اینکه بقیه داستان



او سرود و برنارد هم آشنای می کند



او از بیتی طلب میورد

من دوباره بیتی بیتی ...

کله ایضا نفس ... هنوز برای خواب وقت زیاد دارم



در میان بازوهای او خوردن از خبر خوش میگویم



کمان - در آتش است و خود را در آتش نگاه میکند

عشق ... رویایی است که باید از آن افسوس کشید؟



به خواب میرود - اما تک تک دروازه بیدارشی میسازد

کیست؟



اما من نیستم هم بر آنچه که چشمم بر آنچه که حس کردم
و هر آنچه که فکر میکنم بیدار و بیدار به باد فنا بشیام

این آواز بلند میسوزد: «بیتنی و فیول»



تأخیرت چند است!

ده بهر دخترک!

ملین است از روحیه ای که در لب
در تعالی دوست مان نمودی
چیزی بگویی؟



هیچ چرا؟

بیتنی... با تنگنای معروف میسوزد

بگیر شکم این خان را بخور!

من ازت یک سوال کردم.



اونکلایت کرد، گفت که تو سوزده ای که کردی.

درست است، خوب، دیگر چه گفت؟



تو باید به او علاقه نشان بدهی، من او را
خوب میبینم...



چرا؟ به یک پسر مشکل خارج... نیایم
منه گفت.
من بیخطور عادت گرفتم.



و گفت که از تو دعوت کرده بود نجاته که
بروی، اما تو رد کردی.

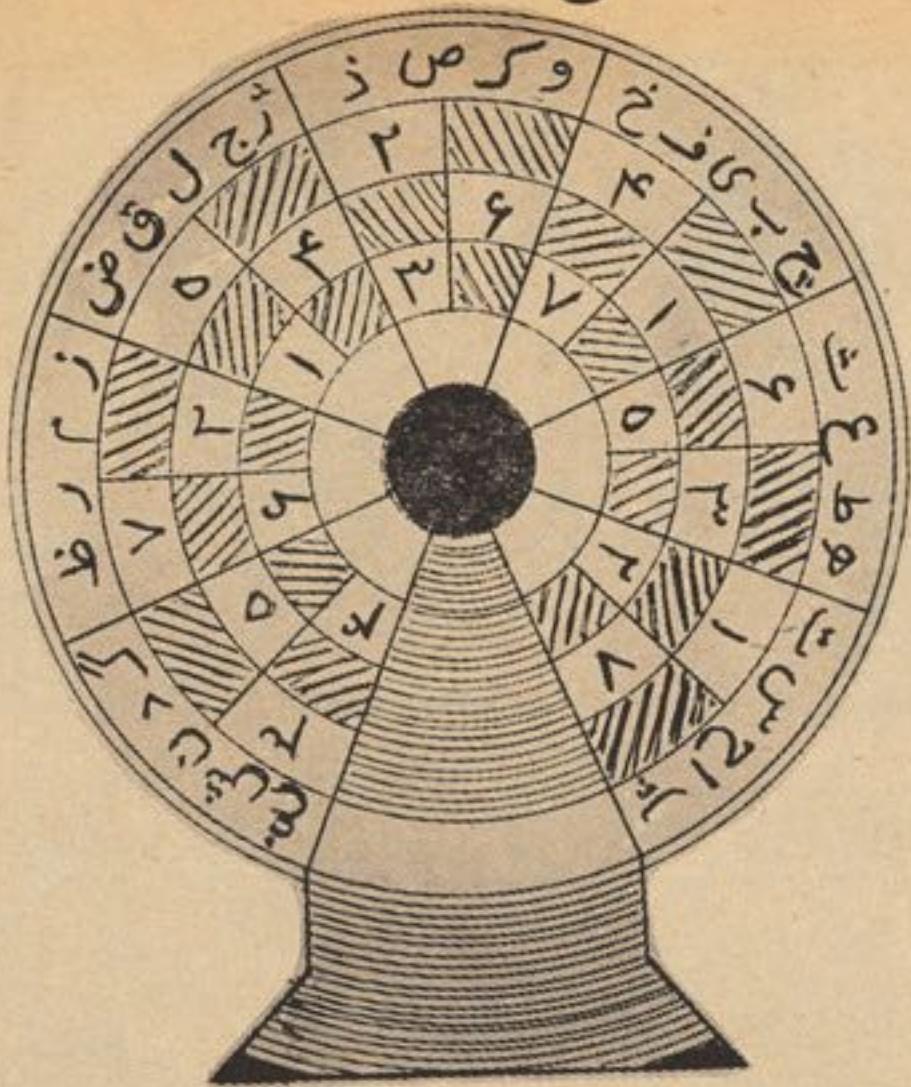
من چه نگاه عاشق نداشته ام. رو کنی؟



تسریح این موضوع خیلی مشکل است. من
به تنگنای و مشکلات تربیه و پرورش کرده ام
وقتی که در انتم حق انتخاب من یک زندگی
ما دلام، مورد را نیافتم که لایق عشق



فال حافظ



ترتیب از: ص، بهنام

خوانند گان گرامی!

دو روز هفته که میخواهید فال بگیری به تصویر بالا توجه نموده یک حرف از حروف نام خود را انتخاب کنید و آنرا از دایره بزرگ پیدا نمایید. (فرق نمی کند که حرف اول باشد یا دوم باشد یا نهم). در زیر همان حرف مثلی قرار دارد که دارای خانه های سفید و سیاه میباشد و در داخل خانه های سفید آن سه عدد ثبت شده است از آن سه عدد هر کدام را که دلخواه شماست انتخاب کنید و آنگاه به همان شماره در زیر نام همان روز هفته مراجعه کنید و جواب خود را از زبان حافظ شیرین سخن دریافت نمایید. مثلا روز یکشنبه حرف چهارم خود را که میم است انتخاب و از جمله سه عددی که در زیر قوس مربوطه به این حرف دیده می شود عدد «۷» را اختیار نموده اید. باید به بیست مربوط به روز یکشنبه در صفحه فال حافظ مراجعه کنید.

مجبور بود هر ترتیبی میشود باید کاغذهای لیمویی با چنگه های سرخ را روی دیوارهای اتاقش نصب نماید کمبود آنرا میشد بارنگ دیگری که در مغازه موجود بود بپوشاند. هر چه بود شد برای اینکار مبلغی بیشتر از نرخ آن تادیه کرد ولی کاغذ مورد نظر را بدست آورد.

اعتراف کردم و گفتم: سزین چه بهتر! برعکس تصور شما اکنون میدانید چگونه با مشکلات مبارزه کرد و اعصاب خود را آبداری کرد. یک شناسایی با مدیریت های مغازه ها و ادارات مختلف حاصل نمودی. همین حال شما وضع شایسته ای دارید و اینطور معلوم میشود که بکلی از زندگی راضی هستید.

آشنایم چهره اش را در آئینه دیدم به حقانیت بسخانم یقین حاصل نموده تبسم شیرینی گنج لبانش نقش بست. اما باید خاطر نشان کنم که اینچنین خوشبختی تنها برای اولگا میسر شد. دلیل آن خیلی ساده است زیرا او دارای ارگالیزم

میشود باید کاغذهای لیمویی با چنگه های سرخ را روی دیوارهای اتاقش نصب نماید کمبود آنرا میشد بارنگ دیگری که در مغازه موجود بود بپوشاند. هر چه بود شد برای اینکار مبلغی بیشتر از نرخ آن تادیه کرد ولی کاغذ مورد نظر را بدست آورد. او ترمیم اتاق ۱۵ متر مربعی خود را که نه روز یعنی از ۱۳ جولای تا ۲۱ جولای نیز تحمل نمود با وجودیکه این کار را ممکن بود در دو روز هم انجام دهند. نمیدانم کدام خانمی با اطفالش در خانه او شب را گدشته نده بود و بالاخره اولگا با دیگر نامه ای در دست نزد من آمد و شکایت کرد که همین امروز تمام کاغذها را از روی اتاق جار و زدم زیرا اطفال مهمان آنها را از دیوار جدا کرده بود و به عنوان اینکه ساعت تیری می کند و دیوار هارا پاک می نماید ذره ای از کاغذ هارا در دیوار باقی نماندند. شاید هم اینکار را از روی بدبینی و حسادت کرده باشند. و بمن گفت: حالا شما میدانید که یک ترمیم چند وقت

زن در امریکا آنقدر مهم و آنقدر خود خواه است که فکر میکنند میتوانند همیشه بدون مرد زندگی کنند قدرت زن در امریکا بحسب است که گویا مساوی با مردان است.

در اروپا مرد آقا است وقتی مرد قدرت را بدست داشته باشد آنگاه زنان بیشتر زنانه به این معنی که زنان تصورات مردان را در مورد خود خراب نمیسازند ضعیف و بعضا احقرانه عمل میکنند و این راهی است توجه مردان را بطرف زنان می انگیزد.

بقیه صفحه ۳۶ اعصاب آهنین

برایش وعده ترمیم خانه میدادند او مبلغی را که خریده بود و در دهلیز گذاشته بود تا پس از ترمیم به محل مناسبی آنها را بگذارم ولی راه او را بکلی مسدود ساخته بود و همسایه ها مجبور بودند برای اینکه به خانه های شان از روی میل اولگار دشوند اولگا درین وقت سال که رخصتی خود را گرفته بود تا به ترمیم خانه اش بپردازد همه روزه بعضی این که مرخصی اش را به محل دیگری مسافرت کند و چند روزی را خوش بگذراند در اتاقش منتظر بود تا چه وقت کاغذ های ۱۳ و گلکار های ماهر از اداره گلکاران سر میروند. بالاخره به هر ترتیبی بود کاغذ هایش را تبدیل کردند. ولی البته بایدست آوردن کاغذ های مطابق ذوق و فرمایش اولگا نمی از حوصله اش رانیز از دست داد. فرق نمیکرد که کاغذهایش کهنه بود، چه باید میکرد کاغذ های جدید در مغازه نبود. قدری هم نظر به فرمایش کمتر بود اما فرقی نداشت اولگا



جینا لولو هنوز از زیبایی و طراوت جوانی بر خود دار است

بقیه صفحه ۲۱ جینالولو

جینا داد و در این وقت جینا ۲۰ سال داشت. هوار عیوز جینا را در بیکنی دیدم و دیری نیاید که جینا در یک امتحان اکتربسی در ه لود اشتراک کرد. فلم های عمده ای که جینا در آنها ظاهر شده است.

ترابزد در سال ۵۵، نوردام دی پاریس سال ۵۶ برهنه در جهان پروسال ۶۱، بونا سیرا و خانم کمیل سال ۶۸ لولو پانزده جایزه را برده است. جینالولو بر یکبار بار به یک راپورتر امریکایی گفته بود.



جینالولو از غذاهای تندخوشش می آید.

قال حافظ

۱- سر فرازم کن شبی از وصل خود ای نازنین
 نامور گردد از دیدارت ایوانم چو شمع
 ۲- هزار دشمنم از میکنند قصد هلاک
 گرم تو دوستی از دشمنان ندارم پاک
 ۳- تویی که خوبی ز آفتاب و شکر خدا

که نیستم ز تو در روی آفتاب خجل
 ۴- از لبات خودم این نکته خوش آمد که به جور
 در سر گوی تو از پای طلب نشستیم
 ۵- چو شاهدان چمن زیر دست حسن تواند

کرشمه بر سمن و جلوه بر صنوبر کن
 ۶- عمر بگذشت به بیخا صلی و بلهوسی
 ای پسر جام میم ده که به پیروی برسی
 ۷- یارب این آینه حسن چه جوهر دارد
 که در او آه مرا قوت تالیس نبود

۱- هر آنکس را که در خاطر ز عشق دلبر باریست
 سیندی گو در آتش نه که دارد کار و باری خوش
 ۲- می دو ساله و محبوب چارده ساله
 همین بس است مرا صحبت صفیر و کبیر
 ۳- مست بگذشتی و از خلوتبان ملکوت

به تما شای تو آشوب قیامت بر خاست
 ۴- ز عشق ناتمام ما جمال یار مستغنی است
 به آب و رنگ و خال و خط چه حاجت روی زیبارا
 ۵- درویش نمی پرسی و ترسم که نباشد

اندیشه امر زش و پروای نوابت
 ۶- بلاگردان جان و تن دعای مستمندان است
 که بیند خیر از آن خرمن که ننگ از خوشه چین دارد
 ۷- باغبان گر پنج روزی صحبت گل بایدش
 برجای خار هجران صبر بلبل با یدش

۱- دل کز طواف کعبه گویت وقوف یافت
 از شوق آن حریم ندارد سر حجاز
 ۲- بوی بیبود ز اوضاع جهان می شنوم
 شادی آورد گل و باد صبا شاد آمد
 ۳- بعد ازینم چه غم از تبرکج انداز حسود

چون به محبوب کهان ابروی خود پیوستم
 ۴- از چشم زخم خویش مبادت گزندانم که
 در دلبری به غایت خوبی رسیده ای
 ۵- چو گل گر خرده ای داری خدا را صرف عشرت کن

که فارون را غلظت با داد سودای زر اندوزی
 ۶- خوش هوایی است فرح بخش خدا یا بفرست
 نازنینی که به رویش می گلگون نوشیم
 ۷- گوشوار زرو لعل ارچه گران دارد گوش
 دور خوبی گل ران است نصیحت بشنو

۱- کوکب بغت مرا هیچ منجم نشناخت
 یارب از مادر گیتی به چه طالع زادم
 ۲- وفا کنیم و علامت کشیم و خوش باشیم
 که در طر یقت ما کما فریست رنجیدن
 ۳- گرچه میگفت که زارت بگشتم می دیدم

که نهانش نظری بسامن دلسوخته بود
 ۴- تاجند همچو شمع زبان آوری گنی
 پروانه مراد رسید ای محب خموش
 ۵- دیده بدبین ببوشان ای کریم عیب پوش

زین دلبریا که من در کنج خلوت می کنم
 ۶- تشنه باد به راحم به زلالی دریا
 به امید که درین ره به خدا میداری
 ۷- تخم وفا و مهر درین کهنه گشتزار
 آنکه عیان شود که بود موسم درو

۱- فتوی پیرمغان دارم و قولی است قدیم
 که حرام است می آنجا که نه یار است ندیم
 ۲- زلف دلدار چو زنار همی فرماید
 برو ای شیخ که شد برتن ما خرقه حرام
 ۳- نصیحت گوش کن جانا که از جان دوستتر دارند

جوانان سعا دهنند پسند پسر دانسا را
 ۴- دلت به وصل گل ای بلبل سحر خوش باد
 که در چمن همه گلها تک عاشقانه تست
 ۵- طیب عشق مسیحا دم است و مشفق لیک

چو درد در تو نبیند گسرا دوا بگشند ؟
 ۶- زاهدان سلامت بگلر کاین می لعل
 دلو دین میبرد از دست بداندان که مبرس
 ۷- دل حافظ که به دیدار تو خورگ شده بود
 ناز پسر ورد وصال است مجو آزارش

۱- جوخ برهم زخم از غیر مرادم گردد
 من نه آنم که زبونی کشم از جوخ فلک
 ۲- هر چند غرق بحر گناهم ز صد جهت
 تا آشنای عشق نسیم زاصل رحمت
 ۳- خواهم شدن به بستان چون غنچه بادل تنگ

و آنجا به نیکنامی پسر اعی دریدن
 ۴- ساعتی ناز مفرها و بگردان عبادت
 چون به پرسیدن از باب نیاز آمده ای
 ۵- پاک و صافی شو و از جاه طبیعت بدرای

که صفایی ندهد آب تراب آ لوده
 ۶- در آن شمایل مطبوع هیچ نتوان گفت
 جز این قدر که رقیبان تشنه خو داری
 ۷- حافظ هر آنکه عشق نور زد و وصل خواست
 احرام طوف کعبه دل بسی وضو بیست

۱- ز خوف هجرم ایمن کن اگر امیدان داری
 که از چشم بداندیشان خدایت در امان دارد
 ۲- صوفی که بی توبه زمی گرد ، بوددوش
 بشکست عهد چون در میخانه دید باز
 ۳- چشمم برای ساقی و گوشم به قول جنگ

فالی به چشم و گوش درین بساب میزد
 ۴- اگر چه مرغ زیرک بود حافظ در هواداری
 به تیره غمزه صیدش گرد چشم آن کهان ابرو
 ۵- شدمم خراب و بدنام و هنوز امیدوارم

که به همت عزیزان برسم به نیکنامی
 ۶- راز درون پرده زردان مست پیرس
 کاین حال نیست زاهد عالی مقام را
 ۷- ساقی بیایه هاتف غییم به مزده هفت
 با درد صبر کس که دوا میفر سمت

آنچه می جستم آنرا بدست خواهم آورد، تا چند روز دیگر کاری هم می یابم و آنگاه... شاید چیز های دیگری هم در دل داشت ولی فکری باز او را بغود مشغول کرد و تادیسر زمانی همانسان به تاریکی هانگریست و باخود اندیشید، وقتی میخواست رویش را برگرداند دیوانه وار فریاد برآورد .

- یافتم ، یافتم ، دیگر احتیاج به چیزی نخواهم داشت ...

• • •

مردی درحالی که دستمال سیاهی را بر سر گردنش پیچانده و بجز چشمپایش که آنهم درپرتو چراغهای که بر سر دروازه منزل روشن بود میدرخشید دیگر شناخته نمی شد به پیش سوی هدف معینی گام برمیداشت سکوت کشنده و درد زایی بر همه جا سایه افکنده و آواز بای مرد که بر فها رامی فشرده این سکوت را درهم میشکست .

راه دور و درازی را درین سردی و بارندگی پیموده و خیلی خسته و در مانده مینمود، چند قدم دیگر هم پیش رفت و درخم کوچه یسی چرخید ، مثل آنکه بهدف خود نزدیک شده باشد از سرعت گام برداشتن کاست و پس از طی کردن فاصله کوتاهی وسط کوچه ایستاد و بر فهای سرو لباسش را تکانده به آسمان پوشیده از ابر که چون بخت تیره بختان مینمود نگریست و دانه های برف بسرعت یکی پشت دیگر برویش غلتیدند و او ناگزیر دوباره سرش را پائین گرفت و همانجا خاموش ایستاد، چیزی بغاظرش آمد و شک و تردید بردلش خانه کرد ، لحظات پشت سر هم می گذشتند و او آهسته و بی صدایش می رفت اطرافش را از نظر گذشتاند و بعد در حالیکه از شدت سرما و هراس میلرزید بسوی دروازه ای نزدیک شد .

بیدرتنگ دستپایش در جیبش فرو رفت و کلیدی را بیرون کرد ، باعجله آنرا درحالی که به دو طرف خود نگاه میکرد وسط سوراخ قفل گذاشته از سوئی به سوئی چرخاند و آوازی از آن برخاست .

او نفس عمیقی کشید :

- « شکر باز شد ، خدا یاشکر »

در گشوده شد و او با آهستگی روی میان حویلی رانگریست و بعد بامتنهای احتیاط و خبوشی پا بدرون گذاشت و با قدمهای شمردن به پیش سوی ارسی یکی از خانه ها گام برداشت ، لحظه بعد مقابل ارسی بی رسید و با دست فشاری به آن داد .

- « آه ، ارسی باز است »

مردی میان انبوه غابرین در حالیکه یغن شاریده بالا پوشش را بالا کرده بود بشتاب گام بر میداشت پس از سپری شدن دقایق چند آواز پای او بروی زینه های تنگ و تاریک، سکوت دهلیز رادر هم شکست و صدا تادور دست ها دویدرهای اتاقها هم بسته بودند و او کلید را از جیبش کشید ، کلید میان قفل سیاه رنگی چرخید و در گشوده شد ، او به آهستگی با بدرون اتاق گذاشت .

چشمش به منقلی افتاد که وسط اتاق قرار داشته و مملو از خاکستر بود اما باز هم چشمش چیز دیگری را میان اتاق می بالیدم در پاکت بزرگ کاغذی توجه اش را بغود جلب کرد :

- « شاید از ذغال دیشب چیزی باقیمانده باشد ! »

آه سردی از اعماق قلبش برخاست :
- « اینهم ذغال ندارد ، امشب باید درین اتاق بخوابم . »

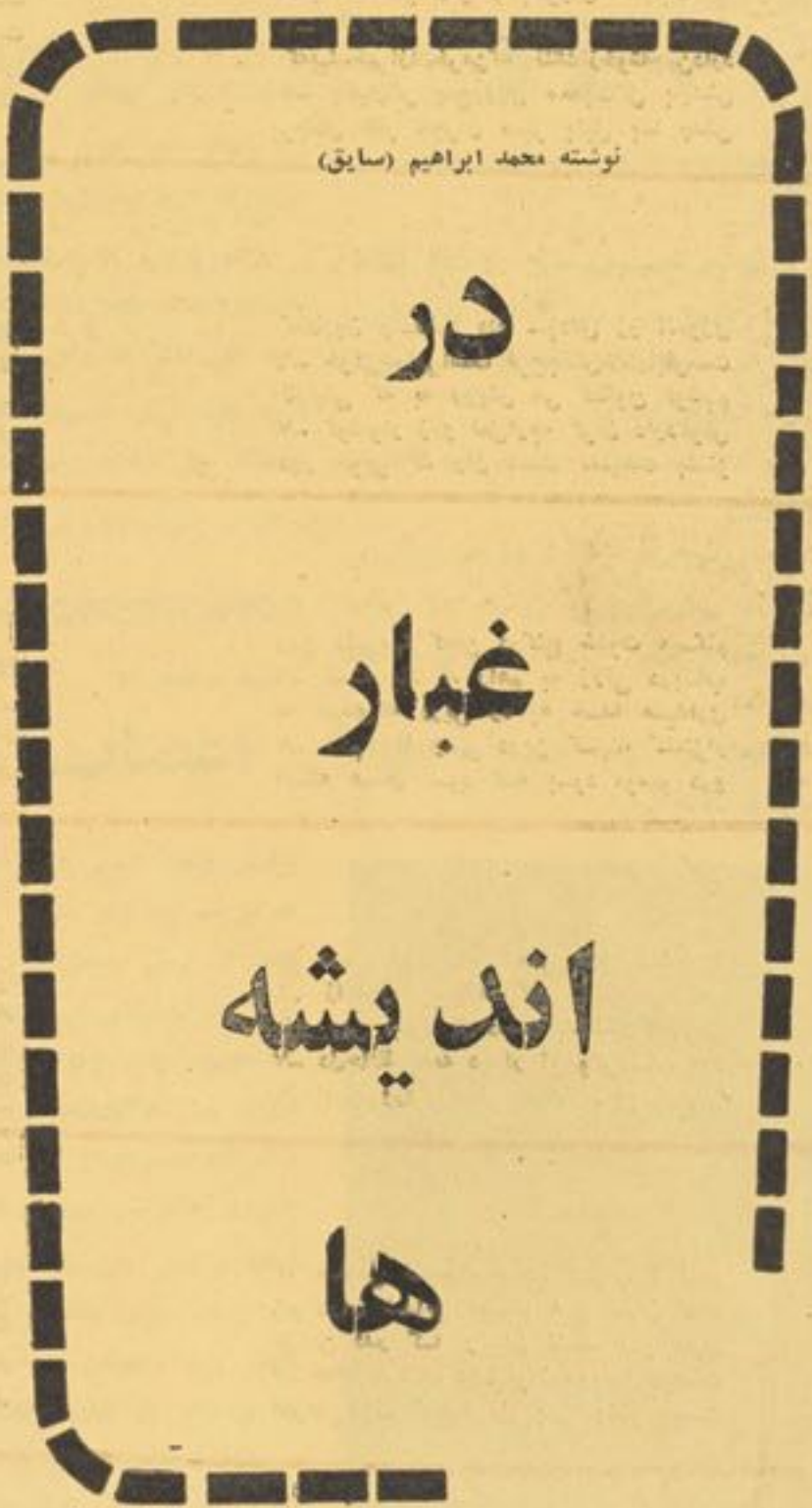
پاکت کاغذی را بدور افکند و خنده تلخی میان لبپایش دوید در اندیشه بی فرو رفت چیزی را بغاظر آورد و اشکها گرد چشمانش چرخیدند و به آهستگی روی گونه های لاغرش لغزیدند .

سرش را پائین گرفت و بادستمال چرکین به پاک کردن اشکهای خود مشغول شد دوباره سرش را بلند کرد و بسوی ارسی براه افتاد و در آنجا نزدیک میز رنگ و رو رفته بی که چند جلد کتاب و چند ورق کاغذ بروی آن افتیده بود ایستاد و دیده به بیرون دوخت ، برف تازه شروع به باریدن کرده و دانه های سپید آن یکی پشت دیگر از بالا فرود می آمدند ، دیری به بیرون نگاه کرد ، تنه اش بروی پاهای ناتوان او سنگینی کرد و روی چوکی چوبی که نزدیک میز قرار داشت نشست و کتابی را بر داشت ، صفحات کتاب یکی بعد دیگری برگشتاند ، توجه اش را بتوانی بغود جلب کرد و سرش را پیش آورد تا ببیند چه نوشته اند .

هوا تاریکتر شده میرفت و باریدن برف هم بر شدت خود می افزود او از جایش برخاست و چراغ اتاق خود را روشن کرد و دوباره به جی خودش برگشت ، مثل آن بود که هیچ احساس سردی و گرسنگی نمی کند ، تمام حواسش متوجه خواندن آنچه در کتاب و بروی میزش بود ، شده و همه چیز را از یاد برده بود ، معلوم نبود ساعت چند شب را نشان میدهد ولی وقتی او میخواست کتاب را ببندد و شاید آنچه خوانده بود در ذهنش تاثیر باوری داشته از ارسی به تاریکی های بیرون نگریست و با خود گفت :

- « آه که هوا چقدر سرد است اما بپر حال

نویسنده محمد ابراهیم (سابق)



آنروز آسمان پوشیده از ابر ، مانند دل های آکنده از غم ، بر ازنخ و لال بود و باد سردی موزید ، انتظار میرفت که برف بیارد .



وقتی میخواست آنرا بکشاید صدایی از آن برخاست که بیشتر به ناله‌یی می ماند ، وی خودش رابه کناری کشید ولرزه محسوسی سرا پای او را فرا گرفت . مگر نیروی گتنگ وموهومی که برتارو بود اوانرا فکنده بود واورا واداشت تااز راه ادرسی بداخل خانه بابگذارد .

اتاق هم چون گوری دهن گشوده وهیچ کس در آن وجود نداشت ، اودر تاریکی این اتاق نفسش رادر سینه حبس کردو به جستجوی چیزی پرداخت .

صدایی در دهلیز خانه پیچید :

کیستی ...؟ کی بود...؟

خاموشی سبب بازهم برای لحنظیی برهمه چیز حکمفرما شد وصدایی پاهم در دهلیز خاموش شد و او در حالیکه صدای ضربان قلبش را خودش می شنید خود رادر گوشه اتاق پنهان کرد .

تادیر زمانی او همانسان در گوشه اتاق تاریک پنهان بودو در حالیکه چیزی بدست نیامده بود بانومیدی میخواست دو بساره از کلکین بروی حویلی فرود آید وراه منزل خود رادر پیش گیرد که صدایی اورا تکان داد: ایستاده باش ... ایستاده باش !

او در حالیکه خودش رابر سر دوراهی تنها و درمانده احساس میکرد با خود تصمیم گرفت فرار کندو هنوز دوقدم به پیش نکلداشته بودکه صدای شلیکی به گوشش رسید واحساس کرد چیزی در پشتش اصابت کرده خواست بازهم فرار کند بدود وخودش رانجات دهد ، احساس کرد وجودش دیگران نیروی راندارد ، احساس کرد تعادلتش راز

دست داده احساس کرد دیگر پلکهایش بروی دیدگان او سنگینی می کنند ، فکر کرد نفسش بند شده ودیگر نمیتواند براحت نفسی بکشد ، میخواست فریاد برآورد احساس کرد آوازی از او برنمی خیزد ، بازهم تلاش کرد فریاد بکشد واینبار بافریاد خودش که در گلویش خفه شده بود از خواب بیدار شد .

خودش را تنها در اتاق سرد وخموش در حالیکه بروی چوکی به خواب فرو رفته باز یافت ونفس براحتی کشید .

بقیه صفحه ۳۷

چرا سردر دمیشوید؟

که اگر سردر پایان کنیم وی آن رادوربدهیم . این موضوع راجتین شرح داده می توانیم که درین صورت جریان خون ازگامه سربمشکلات زیادتری دچار میشود . فشار خون در شرائین درین حالات پائین بوده مگردوریدها فشارزیادتر میباشد .

سردردی هائیکه دارای شدت متوسط باشد بصورت دوامدار و تکراری در بعضی اشخاص پیدا میشود . بالعموم این قسم سردردی ها مربوط به شدت وزیادی کارهای دمانی است که دروسط ویاختم روزکارظاهر میشوند بعضی

نکردن فعالیت قلب پیدا میشود . این قسم سردردی های شدید تر بالعموم دراثنای صبح فورا بعداز بیدار شدن پیدا میشوند . زیرا درین مدت بسیار مدید که انسان درسطح افقی خواب می نماید جریان خون وریدی ازگامه سسر «جمجمه» بهمشکلات حرکت می نماید . درین شرایط سردردی باصداها وسنگینی های حس شامه همراه میباشد . روی انسان سردردرتکه آبی رابخود می گیرد وپلکان پائین آن پندیدگی پیدا کرده وشرائین غشای خارجی چشم ورم می کند . سردردی وقتی بسیار شدید میشود

دایمی سستی وکسالت راحس کرده ، بسزودی خستگی احساس می کند وسرچرخش برای شان پیدا میشود . این دردها فقط ازانرا کفایت نکردن خون به مغز سر بوجود می آید . درد سر هائیکه ازانرا متضرر شدن شرائین مغزسر پیدامی شود دارای عین خواص میباشد . این قسم دردها نه فقط درحمله نوبتی درد های مفاصل شدید میشود بلکه درجریان سسست بودن روماتیسم نیز شدت پیدا می کند . فشار خون درین شرایط پانورمال است ویائیکه از اندازه نورمال پائین میباشد .

سردردی همچنان باستگی خون در وریدها نیز ارتباط دارد . بسیاری قسمت آنها دارای خواص روحی است واین تکلیف درائر کفایت

شماره ۴۸

اوقات یکی ازعلایم اولی آن تصلب شرائین مغز می باشد با پیشرفت تصلب شرائین سردردی اغلبا درشخص مذکور پیدا می شود . درین شرایط خواب نورمال خراب شده وباندازه لازمه سنگین نبوده خواب آرام نداشته بارویا های مخصوص همراه میباشد . باگذشت زمان احساس ضعیف شدن دیده شده وسبب خراب شدن قوه حافظه گردیده وبه فراموشی زیادتر عادت می گیرد .

بعضی سردردی ها که ازانرا تصلب شرائین بوجود می آید باصدا ها و آواز های درس همراه میباشد . تحلیل وتجزیه خون شخص مریض نشان داده است که اندازه کلسیرون در خون زیاد میشود .

مجله علمی و ادبی

مشاهیر علم و ادب

بی نیاز شد. او در طب و ریاضی و بخصوص فلسفه از نوابغ دنیا بشمار می‌رود و کتابهای بسیاری از وی باقی مانده است که تا چندین قرن پس از وی در شرق و غرب مورد استفاده دانشجویان بود و هنوز هم اهمیت آنها در جهان دانش محفوظ است و فائش را بسال ۴۲۷ نوشته اند.

۳- این نویسنده معروف، بزرگترین رمان نویس نیمه اول قرن حاضر بشمار می‌رود، وی در ۱۸۷۴ میلادی بدنیا آمد و بعد از چند سال عضو کالج فزیکدانها شد، شعر نیز میگفت اما در نوشتن داستان کوتاه یکی از اعجوبه‌های جهان ادبیات محسوب میشد آثار زیادی از او باقی مانده که مخصوصا از آن میان حاصل عمرش برای نویسندگان تازه کار بهترین راهنما بشمار می‌رود.

۴- این دانشمند که خدماتش نسبت به جهان دانش فراموش ناشدنی است در سال ۲۸۷ قبل از میلاد متولد شده است وی در علم مکانیک نابغه روزگار خود بشمار میرفت و هم اکنون تور مولهایی که او مبتکر آنها بوده در همه جای جهان بقوت و اعتبار خود باقی است، از کارهای معروفش کشف و سنجش وزن مخصوص اجسام است.

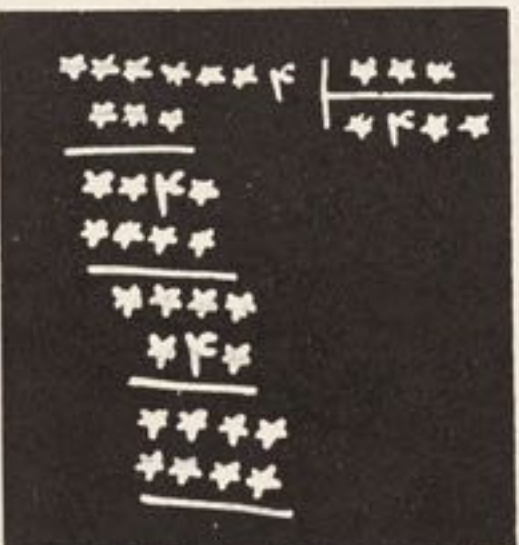
در این کلیشه فشنگ که توسط یکی از همکاران با ذوق ما بناغلی صالح محمد کسپار ترتیب شده است پروانه زیبایی را در میان چند گلبرگ می بینید که روی هر گلبرگ یکی از حروف الفبا نوشته شده و اگر دقت بفرمایید و هر چند تا گلبرگ مشابه را در کنار یکدیگر بگذارید خواهید دید که اسم یکی از مشاهیر علم و ادب بصورت پراکنده بروی آنها ثبت است.

کاری که شما باید بکنید اینست که با دقت نظر گرفتن شرح حال مختصری که از بزرگان موصوف در اینجا می‌آید اسم آنها را تشخیص داده برای ما بنویسید و اگر نتوانستید هفته آینده جواب صحیح آنها در همین صفحه خواهید خواند.

پاسخ دهنده گان

دردوسه هفته گذشته پاسخهای فراوانی به پرسشهای این صفحه رسیده است که متأسفانه اکثر آنها یا ناقص بوده یا غلط ولی اشخاص ذیل به دادن جواب صحیح موفق شدند پیغله رعنا حافظی از پروان مینه، شیر احمد و نصیر احمد از زنده بانان، سلطان محمد مشقانی از چاریکار ابولقاسم کتابدوست، محمد علم حزین، سید احمد، شفیقه از وزارت زراعت و آبیاری، سید نصرالله فارغ التحصیل لیسه انصاری، عبد الجبار از بیل سوخته، محمد نعیم محمد کریم و محمد عظیم از باغ بالا و فیض احمد آتشی از فابریکه بوت آهو.

معمای منظوم



این هم معمایی ساده بنام (شمس) است که با اندکی دقت می‌توانید طرز استخراج آنها پیدا کنید.

اول شام و میان چمن و دامن نورم

هر که این راز بدانست ادیب است و همتدس

از حساب چه میدا نید؟ یکی از خوانندگان یک عدد هفت

رقمی را بر یک عدد سه رقمی تقسیم کرده بود ولی اتفاقاً بعلمت چیه شدن چای تمام اعدادی که در عملیه تقسیم نوشته شده بود باستثنای ۴ عدد (۴) مغشوش گردید و خواننده نشد حالا این خواننده از شما کمک میخواهد تا به

کمک هوش خود از روی همین ۴ عدد اصل صورت عملیه تقسیم را که مورد ضرورت او می‌باشد پیدا کنید، آیا ممکن است به او کمک نمایید؟
ژوندون



۱- این نویسنده مشهور در سال ۱۸۶۶ میلادی متولد شد و در ۱۹۴۴ دیده از جهان فرو بست.

تحصیلاتش در رشته تاریخ بود ولی به ادبیات علاقه فراوان داشت و به همین سبب به نویسندگی روی آورد، ولی نمایشنامه هایش با شکست روبرو گردید و او به تهیه شرح حال و بیوگرافی بزرگان جهان اقدام کرد و به اوج شهرت رسید و جایزه ادبیات نوبل را بدست آورد. در اواخر دلبسته عرفان شرق شد و ضمناً از طرف اردان گاندی رهبر مشهور هند بشمار میرفت.

۳- این دانشمند نامی در سال ۳۷۰ هجری قمری به جهان نهاد و مقدمات علوم را نزد پدر آموخت، ضمناً در محضر دوسه تن از اساتید به آموختن دانش پرداخت، اما بزودی از آنها

مسئله‌های

باقی مانده را حدس بزنید

از دوست خود بخواهید تا تعداد دلخواهی چوب گوگرد یا تکه باریک یا چیز دیگر بردارد و آنها را در دو قطار بچیند بطوریکه قطار اول یک عدد کمتر از قطار دوم باشد، البته شما در موقع چیدن دانه نباید آنها را ببینید.

آنگاه به او میگویید از قطار دوم تعدادی را بردارد، این تعداد را شما باید معین کنید، مثلاً هشت عدد یا پنج عدد.

بعد از آنکه پیشنهاد شما را انجام داد، بگویید تا معادل دانه‌هایی که در قطار دوم باقی مانده است از قطار اول بردارد.

وقتی که این پیشنهاد شما را هم انجام داد، بگویید دانه‌های باقی مانده قطار دوم را بردارد در این وقت شما بدون اینکه از تعداد دانه‌ها مطلع باشید، می‌توانید حدس بزنید که چند دانه در قطار اول باقی مانده است.

چگونه میتواند حدس بزنید؟

فقط از عددی که ابتدا پیشنهاد کردید تا بردارد، یک عدد کم کنید، باقی مانده آن مساوی تعداد دانه‌های باقی مانده در قطار اول است.

مثلاً فرض میکنیم که دوست شما ۲۵ دانه چوب گوگرد را در دو قطار ۱۲ تایی و ۱۳ تایی چید و شما هم گفتید ۴ دانه از قطار دوم بردارد، باقی مانده آن ۹ دانه میشود که چون معادل آن از قطار اول بردارد، در قطار اول سه دانه باقی میماند که یک عدد کمتر از تعداد پیشنهادی اول می‌باشد.

برای دفعات دیگر که این سرگرمی را تکرار میکنید، باید تعداد دانه‌هایی را که در ابتدا بی باید بردارید، کمتر یا بیشتر از آنچه در نوبت اول گفته بودید تعیین کنید تا دوست شما متوجه نشود که چه رازی درین کار وجود دارد، همچنان میتوانید از او بخواهید در قطار اول دو عدد یا سه عدد کمتر از قطار دوم بچیند و در وقت جواب بهم دو عدد یا سه عدد کمتر از عددی که در ابتدا پیشنهاد کرده اید کم کنید تا جواب صحیح آن باشد.

پاسخ پرسشها

۲- معمای منظوم

از شماره گذشته

۱- فوتورومان :

مقصود از دو حرف «محت» نون و تاء است

شماره حقیقی صحنه‌های فوتو رومان مندرج و منظور از اکثر عمر که در آن حرف شده دو حرف

عین و هم است و مجموع این چهار حرف

۱۱-۷-۶-۳-۱۱-۱۲-۱۶-۱۰-۱-۹-۵-۱۵

و نعمت میشود.

۲-۱۲-۱۷-۸-۱۴-۱۸

یادداشت

با وصف اینکه بارها در همین صفحه از دوستان عزیز می که به طرح جدول علاقه مند می باشند خواسته ایم تا جدولهای خود را برنگ توش که قابل کلیشه ساختن باشد تهیه کنند و بفرستند، باز هم اکثر جدولهایی که می‌رسد، قابل کلیشه نیست. خواهش خود را مجدداً تکرار می‌کنیم تا وقت گرانبهای خود را که به مصرف می‌رسانند، لاف‌ل حاصل کارشان از نشر باژ نماند.

آیا این کتاب را می‌شناسید؟

کتابی هست با مشخصات ذیل :

- ۱- مولف آن بیشتر به شاعری معروف است اما خود کتاب به نثر درمی می‌باشد.
- ۲- کتاب در سال ۴۵۳ هجری تألیف شده است.
- ۳- موضوع آن حکمت (فلسفه) است.
- ۴- تعداد بابهای آن ۲۷ است که مولف از هر باب به (قول) تعبیر نموده است.
- ۵- مولف آن اهل بلخ است ولی در بدخشان وفات یافته است.
- ۶- سال وفات مولف ۴۸۱ هجری است.
- ۷- از مولف چند کتاب به نثر باقی مانده است که از همه مشهورترینام سفرنامه یاد میشود. آیا این نشانی‌ها اسم کتاب و مولف آنرا می‌توانید پیدا کنید؟

ابیات ذیل را تکمیل کنید

نام رفیق بر لب من گذشت نشد کسی که چه بر جان من گذشت
نیست از ... ز نغدان بتان قسمت مسا	غیر آبی که ز حسرت به می‌گردد
کاش بغت و رنگ حنا بودی مرا	تابه ... دل ته پای تو جا بودی مرا
سرم می‌آید ز طفل محبوب مرا	بر سر بیندازید مکتوب مرا
بعد اینقدر دانه که خواهی گفت جف	تا کنم با او وفا ... ش وفاداری نکرد
تلافی غم صد سینه چاک می‌ماست	اگر به ناز د می‌گریبان را

یک سوال هندسی

بطوریکه میدانید برج ایفل که در شهر پاریس واقع است ۳۰۰ متر ارتفاع دارد. برج مذکور از آهن ساخته شده و در ساختمان آن ۸۰۰۰۰۰ کیلو گرام آهن مصرف شده است اگر بخواهیم نمونه دقیقی از برج ایفل بسازیم که در آن فقط یک کیلو گرام آهن بکار رفته باشد ارتفاع چنین برج نمونه چقدر خواهد بود؟
جواب در هفته آینده تقدیم میشود.

آیا بلد هستید؟

در کتب جغرافیه قدیم مانند حدود العالم و غیره نام چند شهر آمده است که امروز جای آن نامها، نامهای دیگری رایج است.
دیلا اسم پنج شهر از آنجمله را یاد میکنیم و از شما میخواهیم تا نام امروزی شهرهای مذکور را برای ما بنویسید و اطلاع خود را از جغرافیه قدیم کشور به ثبوت برسانید.

۱- اسغزار

۲- پوشنج یا پوشنگ

۳- مرورود

۴- ولوالج

۵- رخند یا رخج

گونا گویا و دلچسپ خواندنی

آثار تاریخی و دیدنی ممالک جهان

خانه کعبه در مکه - عربستان سعودی. شهر آتن - یونان ایوان صداین - در نزدیکی مهمترین اماکن مسلمانان جهان که هر سال صد هাজার مسلمان زیارت آن میروند. معبد زومپتر در نزدیکی آتن - کشور مسجده آيا صوفيه در شهر استانبول - یونان . ترکیه . یکی از عجایب هفتگانه دنیای قدیم که سابق بنام کلیسای سنت صوفی در کشور دولت روم شرقی بود . معبد دلفی در ۶۵ کیلو متری شهر آتن یونان مرکز پیشگوییهای امپراتوران قدیم یونان . کلیسای نوتردام در شهر پاریس - فرانسه دوم . زیبا ترین و معروفترین کلیسای فرانسه . کلیسای سن استفان در شهر وین - اتریش . آلمان غربی . قدیمترین و بزرگترین کلیسای اتریش . یادگار جنگ دوم در برلن غربی . خانه بشوون در شهر وین - اتریش . دروازه براند بورگ در برلن غربی - آلمان مراکز الهامات بشوون موسیقیدان معروف غربی . اتریش . سرزمین برلن غربی و شرقی . خرابه های المپیا در ۱۳۲ کیلو متری نریمان . ن

ایزابل هنر پیشه طرف علاقه

«ایزابل آجانی» بعد از شرکت در فیلم «سبیلی» قطعاً از هنرش دست نبر. داشته و در فیلمهای مختلف حصه گرفته است. روبرت حسین به او علاقه زیاد دارد. «پیر دیو» هرگز نمیخواهد که او را از دست بدهد و بلاخره آن دولن هنر پشه معروف سینما میگوید: «او یگانه کسی است که از نقش اش موفق پدر شده».



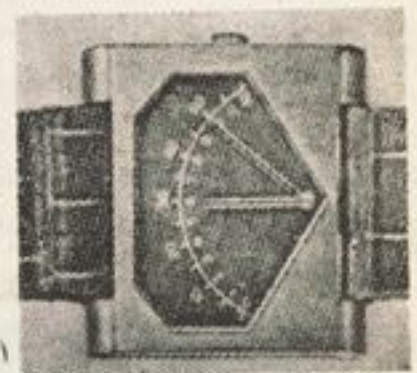
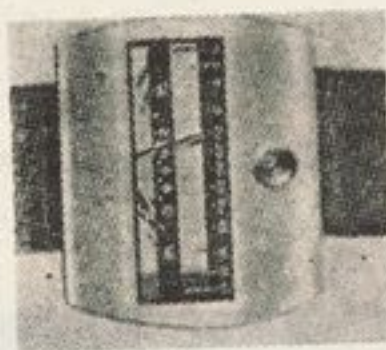
ایزابل : مزهچگاه پتلون نمی پوشم

هلیکوپتر با لون نما

و قطر خود بالون ۶۰ متر است انجن این بالون ریاکتیوی بوده که سرعت بالون را به ۸۷۰ دور درفی دقیقه تامین نموده و ۶۰ درصد برداشت بالون را نیز تامین مینماید آله رهنمائی بالون در قسمت زیرین آن چاپچا شده . این آله در امور ساختمانی پلها، تعمیرات بلند و غیره امور ساختمانی مورد استفاده قرار خواهد گرفت . قدرت برداشت آن دو برابر برداشت هلیکوپتر های سنگین فعلی امریکائی است. سرعت آن ۷۵ کیلو متر در ساعت بوده و ۵۰۰ تن را حمل نموده میتواند این وسیله خیلی اقتصادی بوده و مصرف مورد سوخت بکار ندارد همچنان پرواز و نشست این بالون هانظربه ساختمان آن برای انجنیران خیلی ساده میباشد .

ساعت های نوع جدید

یکی از کارخانجات ساعت سازی سوئیس ساعتی به نام ومودل سکینتور ساخته اند که ساختمان آن از ساعت هائیکه می شناسیم بکلی متفاوت است . ساعت طوری ساخته شده که عقرب های ساعت درونی حرکت نکرده بلکه از راست به چپ تنها روی یک لوحه حرکت مینماید که روی لوحه از صفر تا شصت دقیقه و از یک تا ساعت را نشان میدهد . ساخت این ساعت ها قرار اظهار صاحبان فابریکه خیلی ساده بوده و شاید از این به بعد شهرت خوب پیدا کند .



ساعت های جدید که با ساعت های امروزی فرق دارد .

موتور های جدید شهری

جدید ترین وسیله نقلیه طوری ساخته شده که از بطری های گرمای دار در آن استفاده می کنند .

قرار معلوم این نوع واسطه نقلیه خیلی اقتصادی بوده ، تکپانی تخنیکي آن کم است و فضا را لوده نمیسازد زیرا حرکت واسطه مذکور توسط دور گرمای ها تامین میشود و مواد سوخت بکار ندارد .

دانشمندان استرالیایی مصروف ساختمان

این نوع بس ها برای شهر می باشد.

گرمای های بطری مذکور برای ۱۵ کیلومتر کولاک میشود و برای رسیدن در یک استگاه به استگاه آخری در شهر ها کفایت می کند برای اینکه بس در نیم راه نماند بطری احتیاطی بز در آن چاپچا شده . وزن این گرمای ها ۶۰۰ کیلو گرام بوده و در یک دقیقه ۴۲۰ دور را اجرا مینماید.

چرخ های این بطری در وال جنراتور موتور چاپچا میشود .

متخصصین این نوع تغذیه را برای موتور های شهری خیلی مفید خوانده و نسبت به رتر های برقی مطمئن تر و اقتصادی تر می باشد. ساختمان این نوع بس ها در امریکا و آلمان نیز آغاز گردیده و شاید عنقریب در شهرهای دیگر نیز این نوع بس ها مورد استفاده قرار بگیرد.



مردهاره قول است

شیر گفت :

- چی ره ؟

طاهره جواب داد :

- گپ راسته خود ماره .

شیر باناسف وانده گفت :- دگه گپی مابین

مانیست، از گپامپ برآمده، اوسالاره بادرده !

طاهره تعجب کرد و شیر برایش قصه خود

و (محمود) راباز گفت (طاهره) زارزار گریست

وسراپا به غم های شیر گوش داد .

وقت وداع شیر به (طاهره) گفت :

- طاهره جان دیدار مابه قیامت .

طاهره گفت :

- شیرجان توقول دادی، توقسم خوردی ،

مگم مه قول ندادیم. مه دوستت دارم مه خاستن

خواهت هستم اگه پشتم نگردي خونم بگردند.

شیر بی جواب دور شد. و طاهره بغانه برگشت

چندماه بعد خبر آمد که محسن خان دخترش را

بزور نامزد کرده و طاهره زهر خورده اما نمرده

است . شیر از شنیدن این گپ یکپارچه آتش

شد .

خواست دنیارا بغون بدهد ولی دست گرفت

و باز بر سر قولش پایجا ماند .

چند روز بعد از آن شیر و مادرش در محفل

عروسی طاهره خبر شدند و دوتائی رهسپار

خانه محسن خان گردیدند . شیر در آنشب ها

چندان انگشتهای دستش را جوید که خون جاری

شد اما دست از باخفا نکشید و بیخود نشد .

میکرد و تن بیخواب و بیعالتش را گرم مینمود .
از طاهره کجایی توانست فرار کند . طاهره
در چشم در نسوار و در همه چیز پنهان شده بود
طاهره برترین دود هاوشه ها بود .

افتو نشستی، شیر گپج و از خود بی خبر
از (شهداء) باین میشد که دوتا چادری دار
پیدا شدند .

شیر راهش را چپ کرد ولی یکی از آنها راه
شیر را گرفت و صدآزد :

- شیرجان ، شیرجان بغیر ؟

صدا از طاهره بود. شیر سرچایش خشک
شد. مثل درخت توت خشکیکه کنارش ایستاده
بود .

طاهره رو بندش را پسزد و روی ماهش سر
قبرهار روشن کرد ، شیر لفظه بی برویش
خبره شد بعد چشمش را بزیر انداخت و خاموش
ماند .

طاهره پرسید :

- شیرجان اینچه چه میکنی ؟

- شیر جواب داد :

- هیچ .

طاهره گفت :

- چرا هیچ ؟

شیر چپ ماند به همدیگر نگاه کردند و در
سرارچشمان هم سوختند مزدورزن، و محرمراز
طاهره که ازدورنگران شان بود از ته دل دعا
کرد و مراد شانرا از خدا طلبید .

بالاخره شیر از طاهره پرسید :

- تو اینچه چه میکنی ؟

طاهره جواب داد :

- بند بسته میکنم .

- شیر پرسید :

- خیر باشه بری کی ؟

طاهره جواب داد :

- بری دلم !

شیر با استفهام پرسید :

- بری دلت ؟

طاهره با غریبه گفت :

- هان بری دلم بری تو که خدانیتت نکنه
خدادور نکند .

و بعد خاموش ماند. آه شیر لبهای شیر را
سوزاند . باز هر خند گفت :

- طاهره جان تو وختنپیش روی طالیمه
واکنه بودی . حالی خواز چشمایم پریده

خوراکم، کم ، و رنگم زرد شده دگه میخواهی؟
طاهره جواب داد :

- خودته، جان جورته، او گپام از دوستی
بود حالی هم !..

شیر پرسید :

- حالی چی ؟

طاهره جواب داد :

- تو خودت میقامی آزارم نسی .

طالع پیژ ندانه

کی دهر یو شاگرد خنخه (۴۰) لیری
اخلی اوکه چیرته ددو کالو خنخه
وروسته به ازموینه کی بریالی شی
هغی ته یوه تصدیق نامه ور کوی تر
خو چه دهغی خنخه به استفادی سره
خپل کار واک ته دوام ورکوی دغه
مدرسه په ۱۹۵۴ کال په انگلستان کی
جوړه شوی په لومړنی کال یی اتلس
تنه شاگردان درلودل په اوسنی وخت
کی دنوموړی بنوونخی دشا گر دانو
شمیر ۲۶۰ کسانو ته رسپیری چه
زیاتره یی داکتران، ساه پو هان
فلسفی استا دان اومه پیژ ندو نکی
دی .

دطالع پیژ ندو ونکو په ډله کی ډیر
ستر او علمی نابغه گان هم لیدل
شویسی بنه مثال یی ایساک نیو تن
وی چه دزمکی دجازبی قوه او دهغی
قوانین یی وضع کړل او په خپل دی
عمل یی زیات شمیر کسا نو ته چه
دخرافاتو پیروی یی کوله ماتی و ر
کړه دی په خپله په یو خاص ډول
دطالع پیژ ندنی پیرو و او هغی ته
یی عقیده درلوده چه نوموړی اصولا
طالع پیژ ند نه او هیبت علم یو له بله
جلا نه گانه او دهر کار داجراکو لو
دمخه یی به لومړی رمل اچاوه او
وروسته به یی کار سر ته رسا وه .

هیچکس نفهمید که در آنشب پراوچه گذشت
ولی طاهره در حالیکه مطرب آهنگ (آهسته برو)
را میخواند آهسته آهسته از شیر ازگشته، از
روزهای عید، از شبهای مینایی واز بامها و
بامبیتی ها فاصله گرفت و رهسپار خانه حاکم
سالخورده و چاقی شده که شکمش از بینش بالا
پریده بود .

دیگر شیر در هر سال ، ده سال پیر میشد .
هنوز سی و پنج ساله نشده بود که موهایش
چون پخته سفید شدند و نیمی از دندانهایش
فروریختند . او بزودی به (بابه شیر) معروف
شد و در آخر (سراجی) دوکان کوچکی کرایه کرد.
بچه های شوقی ازین دوکان گندی و تار میخریدند
و میدانها را درو میکردند ولی شیر که تصام
شرطه را باخته بود هرگز هوس میدان نکرد و در
عمق و سیاهی کوچه ها دوتا و شکسته شد .
با عصابم تن رنجورش رابه پیش می کشید
و از دکه دوکان همواره صدای پرنشاط کودکان
دامی شنید که از بامبیتی های بلند میخواندند:

(ای درلا جیلانی شمالاره تورانی)

آنوقت خودش نیز از لب دوکان این
سرود جانپور را میخواند و در بیست سالگیهایش
غرق میشد .

همینگونه باز سال از نیمه گذشت و عید نزدیک
شد. شیر با زهم کاغذبران ساخت و تار زد .
کاغذها کورت شدند و نقش ها و تصویر ها برو
بالین گندی پرانها آراستند . شیر هر چه را
ساخت جنگی بدلتش نزد بیاد گذشته افتاد .
بیاد طاهره ، بیاد میخچه طاچه و بیاد شب عید.
دردل کاغذبرانی نوشت که (عیدت مبارک) اما

بقیه در صفحه ۶۰

عکس جالب



هنرمند چشمان سیاه

که در نخستین هنر نمایی خود بدریافت نخستین مدال طلا موفق شد

حلیمه شکورواژیمناست ۲۱ ساله

بکلی عمل طفلانه و پر خاشجویانه ای بودا و نمی دانست که زندگی چه ارزشی دارد. هر چه بود او به این فکر افتید که به همچو عملی دست بزند: از منزل دوم خودش را بزیسر اندازد و ثابت کند که اگر وقتی به این کار احتیاج حس شود او میتواند از عهد آن بدر شود و او قادر است به کار های ناممکن دست بزند

... و او خودش را پرتاب کرد. ولی تا جاییکه همه میدانیم دست زدن به همچو عملی هر وقتی سلامتی نمی آورد و توانست شرط بندی را ببرد ولی پاهایش نیز خساره ای برداشت. این کار را فقط (حلیمه شکوروا) قهرمان مطلق ژیمناستیک جهان می تواند انجام دهد. شاید هر ورزشکاری اگر بخواهد در رشته سپورت خودش راه به اوج شهرت برساند مجبور است کرکتر و خصوصیات مخصوص صر خویش را صیقل کند. هر ورزشکاری برای خودش راهی را انتخاب می کرد ولی حلیمه راهش از منزل دوم به حویلی پایان می یافت چرا این راه را انتخاب کرد؟ فعلا نمی تواند توضیح بدهد، نه اینکه از تشریح آن ابامی ورزد بلکه اصلا بخاطر نمی آورد که چرا؟ برای او فقط يك خاطره ای باقی مانده بود بلندی ها و پستی ها.

عابا موصوف صحبت بسیار عاجلی رادر یکی از سالون های سیوروسی (آهای) در روتر دام، چنانکه مسابقات جهانی انجام می شد داشتیم، روز بعد، روزی بود که همه انتظار آنرا داشت و هر کسی آرزو می کرد که این روز پایانی نداشته باشد ولی قبل از این روز بروزی بود که روز فیصله کن نام داشت. زیرا چند ساعت پیش بعد از ایفای کار روحانی های خیلی مشکل، پس از جمپ مسالقدار حلیمه توانست حلقه ای را که در ارتفاع بلندی قرار داشت (و این عمل حلیمه حالا بنام قله شکوروا یاد می شود) بدست آورد ولی حلقه را خساره مند ساخت. اما امروز این کار حلیمه رانمی تواند مایوس سازد و واقعا در تمرینات بعدی که مشکلات از تمرینات سابق است او مصمم است تا عالیترین نمره ای رادر بین مسابقه دهندگان بین المللی احراز نماید. خاطر نشان باید کنیم که در آنروز حلیمه شکوروا نه تنها قهرمان مطلق جهان شد، بلکه او توانست خرمی از مدال هارا نصیب شود بدین معنی که از جمله پنج مدال طلا حلیمه قادر شد شخصا چهار مدال طلارا نصیب گردد چند سطر راجع به بیوگرافی حلیمه شکوروا:

امروز این دوشیزه خوش قدو قامت چشم سیاه رادر جهان ورزشی همه بغوی می شناسند (قدش ۱۵۹ سانتی متر، وزنش ۴۷ کیلو گرام) حلیمه راتمام علاقمندان سپورت در اتحاد شوروی دوست دارند، او یک قهرمان به تمام معنی است. حلیمه در غرب سایبریا زندگی می نماید



اودختر شاداب بوده در حرفه اش همیشه موفق است.



حلیمه شکوروا در یکی از مسابقات

وزن شپرش (اومسک) است هنوز نه ساله نشده بود که به سیورت علاقه مند شد به موسیقی از همان آوان طفولیت علاقه داشت و رقص هائی که با حرکات نرم اجرا می شد می پسندید. بصورت عمومی او علاقه ای نداشت که به تفریحات ژیمناستیک بپردازد از همه او را سیورت روی یخ اورایش بخود جلب کرده بود اما روزی او را خواهر خوانده هایش برای تماشای يك مسابقه ژیمناستیک که در یکی از کلب های ورزشی يك فابریکه برگزار شده بود پاخود بردند ...

درین کلب نه جلایش یخ به نظر می رسید و نه دانه های سفید برف بنظر میرسید. اما در عرض نغمات دلپذیر موسیقی که حرکات سیورت من هارا همراهی میکرد برای حلیمه خیلی ها دل انگیز بود چنانچه بعد ها آن نغمات راحتی در خواب شنید و بیاد آن مترنم میشد. کازینا ترینر حلیمه میگوید که :

حلیمه با این احساس لطیف خویش مرا بخود علاقه مند ساخت. بعدها او با علاقه برداری و حتی شله گی به کارش ادامه داد. بسیار جای تعجب بود که در اندک مدت حلیمه توانست موفقیت های شایانی را نصیب گردید که مجبور شدم او را از گروه مبتدیان به گروه سابقه داران شامل کنم. دختران جوان به این عقیده بودند که حلیمه کوچک مزاحم آنها می شوند و کار شان را اخلال می کند ولی حلیمه این استعداد را داشت که به دیده هر کسی برآید و بکارش ادامه دهد .

فقط پس از چند سال حلیمه توانست شهرمان شهر (اومسک) شود حلیمه در سن ۱۰ سالگی برای اولین بار در مسابقات قهرمانی اتحاد شوروی اشتراک کرد و توانست ازین مسابقات با درجه دوم موفقیت را بدست آورد پس از آن مدال برونز را بدست آورد و این مدال در مسابقه ای نصیب او شد که ورزشکاران اتحاد شوروی و یوگو سلاویا مسابقه می دادند زور نالیست ها عقیده داشتند که حلیمه يك ورزشکار به تمام معنی ملیح و دلربا است .

و بدین ترتیب حلیمه توانست در برابر ترینر معروف اتحاد شوروی عرض وجود کند ز او هم بدون اینکه در موردش تاملی کنند در حلقه ورزشکاران کشور شاملش کردند که البته ازین عملش هرگاهیکه پشیمانی نیاورد .

دوئل بخاطر (جام جهانی)

تیم منتخبه اتحاد شوروی در سالهای ۱۹۶۹ و ۱۹۷۱ به موفقیت های نایل آمد. در آن زمان شهرمان مطلق جهانی يك دوشیزه بلغاریائی بنام ماری گیلوفا بود. البته باید عرض شود که دوشیزه های شوروی هم بدون مدال برنگشتند اما باید اعتراف کرد که برای ژیمناست های شوروی مرحله بسیار دشواری به شمار می رود. لیکن در سال ۱۹۷۲ ژیمناست های شوروی با ژیمناست های بلغاریائی مسابقاتی انجام دادند که در نتیجه مساویانه پایان پذیرفت این همان وقتی بود که حلیمه شکوروا توانست

بود قهرمان مطلق اتحاد شوروی شود و کپ اتحاد شوروی را بدست آورد . در مسابقات بین المللی که در چکو سلواکیا دایر شد حلیمه توانست به رقیب بلغاریائی خویش بفهماند که او اکنون برای جنگ آماده است و در سال ۱۹۷۳ در فستیوال جوانان و محصلین که در برلین دایر گردید حلیمه مانند ستاره درخشانی تجلی کرد آماده ساختن ماستر های فرست کلاس فوق العاده مشکل و دامنه داری

علاوه از آنها در یکی از فریکات یکی از ماستر ها و مصروف ساختن گرانپا ترین تماشا یف از قیمت بهترین فلزی تیم های سیورتی می باشد و در روتر دام اولین مدال طلا را در اولین بازی تمرینی خود بدست آورد .

ملیونها تماشاگر تلویزیون حلیمه را با تمام کار روانی هایش تماشا کردند و حرکات الاستیکی، بر حرارت و جذاب حلیمه را آفرین گفتند. این صفات را حلیمه میتواند روی صحن

کرده بود هنوز در صنف هفتم بود که از مسابقات برگشت و به کتب تاریخی علاقه مند شد و این کتب را در سفر با خود می داشت و مطالب آنرا میبلعید و از کتب مذکور در فواصل تمرینات و مسابقات استفاده می نمود. یکی از سرگرمی های حلیمه هم (بافت) است برای سال نو برای خودش پیرهنی بافت و میگوید: (چه خوب که سال نورا با لباس نو استقبال



کنم. یعنی که درین سال نو سعادت مند باشم) در نوامبر گذشته حلیمه ۲۱ ساله شد. او انسان با انرژی است و آرزو مند جدوجهد است این خصوصیاتش او را در مسابقات قهرمانی سال ۱۹۷۵ کمک خواهد کرد .

میدان سیورت به تماشا چنان بنمایاند اما حلیمه در زندگی خصوصی اش بیشتر از آن بانمک، بانزاکت و قدر شناسی است . حلیمه دختر یک کارگر است و در فلاکولته تاریخ یونیورسیتی شهر اومسک تحصیل می نماید. او رشته تاریخ را مدتها قبل انتخاب

را می خواهد. برای این مقصد حلقه بزرگی از اشخاص ذی علاقه مانند. ترینرها، علما، داکترها بیانو نوازه ها، و غیره تجمع میکنند و هر کدام شان نظر به امکانات خویش در راه آماده ساختن حلیمه شکوروا برای اشتراک در مسابقات جهانی ۱۹۷۳ تلاش می نمایند .



الیزابت تایلر در اصدار حکم محکمه راضی به نظر می رسد

نموداینکه در مورد اوچه فیصله بعمل می آید بدان نمی اندیشد آنچه برای اولدت بختر است هما نا خواب در بستر الیزابت بود که او آن کار را کرده است .

مقامات ذی علاقه برای آن مرد جاپانی که مرتکب يك حرکت غیر قانونی و ضد اخلاقی شده است حکم اخراج او را از امریکا صادر نمود .

نابغه ده ساله در سینما:

(تاتوم اونیل) که برنده جایزه اوسکار سال ۱۹۷۴ بابازی در فیلم مشهور (میتاب کاغذی) شناخته شده است . یکدهه زیادی از مردم بعیت نابغه می شناسند .

(تاتوم) که در حال حاضر د ه سال دارد فرزند (ریان اونیل) بازیگر مشهور شناخته شده فیلم (لف ستوری) بوده و بقول اکثریتی از مردم او میراث بزرگی در دایره هنر از پدرش دارد .

(تاتوم) چندی قبل در لندن از پدرش دعوت کرده (اونیل) با استفاده از فرصت بیکاری اش بلندن رفت و چگونگی فعالیت (تاتوم) را که بصروف بازی در یکی از فیلم های (استانلی - کوپریک) میباشد از نزدیک مشاهده کرد .

دو هفته بعد از اقامت در لندن (اونیل) بسا پرسش (تاتوم) بسوی روم پرواز کرده که در هر کجا مردم از او استقبال میکردند .

مردم او را بخاطر نبوغ و قدرت بی نظارش می ستایند و الا در کوره زمین میلیون پسر بچه به سن وسال اوست که حتی کسی باوشان يك دانه چاکلیت نمیدهند .

آواز خوان مود آفرین:

یکدهه از جوانان اروپا اخیرا تمایل بخصوصی نسبت به آواز (گلی لثمن) که تازه بیست و هفت بهار زندگی را پشت سر نهاده بقدر کافی تمایل شده اند بطوریکه آواز او را (آوازاواری فضا) لقب داده اند .

این علاقمندی بصورت يك پس منظر در زندگی هنری (گلی) بوجود آمد زیرا وقتی

(فلیپ) اخیرا در (تریدی سنتر شپرنیویارک) بار تفاع ۴۱۲ متر ریسمان مخصوص خود را بسته و تصمم داشت از فراز آن عبور نماید این عمل با که اوبدون اطلاع قبلی وبدون وسایل مقدماتی انجام میداد از طرف پولیس شپسر دستگیر و به محکمه برده شد محکمه در مورد اوفیصله صادر کرد مبنی بر اینکه اود دیگر به چنین گونه اعمال دلپره آفرین و تخریش کننده دست نزند .

(فلیپ) وقتی این فیصله را شنید به تاسف گفت نمیکذارند که ذوق هنری خود را تطهیر کنم تا بشهرتی که در جستجوی آنستم خودم را برسانم .

جرمانه بستر الیزا بت تایلر:

الیزابت تایلر ستاره چهل و دو ساله امریکایی چندی قبل شکایت نامه بمقامات مربوط تقدیم نموده که در فرصتی که بمنزل نرسیده کسی از غیابت او استفاده نموده و در بستر او غنوده است .

مقامات مربوط پولیسی پس از تجسس و پژوهش سرانجام يك مرد جاپانی را گرفتار کردند که خودش اعتراف نمود چون در مورد بستر الیزابت چیز های فراوانی شنیده بود که میگفتند مانند موج برند ملایم بوده و شکوه و عظمت فوق العاده دارد بناء او در صدد شد تا برای یکمرتبه دست باینکار بزند .

درست در فرصتی که از خواب در بستر الیزابت بقدر ناقابل وصفی محظوظ شده بود و میخواست از بیخجال او يك ناشتای مطلوب هم بدست آورده و آنرا صرف کند که پولیس اورادستگیر

مترجم : مهدی دعاگوی

ستاره گان

افسانه ساز

بر فراز ریسمان در چهار صد و دوازده متر بلندی :

(فلیپ پتیت) جوان بیست و پنجساله فرانسوی که شور جنون آمیزی در شهرت طلبی دارد و همواره در صدد کشف راهی بود تا بوسیله آن بتواند وارد جهان سینما شده و بعیت هنر بیسته سینما خودش را به شهرت خواستی برساند. بعد از آنکه در چند بسازی تیتری ظاهر شد و آرزوی راکه می خواست سراغ نکرد. بکار های دیگری پرداخت تا آنکه سرانجام موفق شد عبور از فراز ریسمان را فرامیبرد . اودراین امر بقدر کافی تمرین کرد و تا حدودی موفقیت در این کار بدست آورد که بسهولت میتواندست از فراز ریسمان های که بار تفاع صد تا یکصد و پنجا متر بسته باشند عبور نماید .



تاتوم اونیل با پدر هنرمندش ریان اونیل عبور نماید .



دیل کپادیا در آغاز نمایش هنری شاد و راجیش کهنه بعیت انسانس در پروگرام همانا لینی سهم گرفته بود.

افغانستان در حافظه تاریخ

گل را با دست های خودتر و هموار کرد و بنای « واره » ازک خود را به دست خود گذاشت بدان بزرگی که هر دیوار آن برابر یک دوش اسپ درازی داشت .

یا مای درخشان در آنجا نهر آبی کشید و در کناره های آن چمن ها و سبزه زار هایی به میان آورد که همواره سبز و خرم بود و علف آن تما می نداشت . در آنجا خانه ها ساخت ، در حصه علیای میدان ده خیابان ، در حصه وسطی شش خیابان و در حصه سفلی سه خیا بان کشید . در خیا بانها مردان و زنان نیرومند خوش اخلاق زیبا را جای داد و از مجموع این همه آبادی ها بلخ زیبا به میان آمد که بیرق های بلند نخستین حکمروای با تدبیر و رعیت دوست آریایی بر برج و باره آن به اهتزاز در آمد .

یا ما موسس سلاله پیشمادای آریانا صاحب چند چیز معروف بود که شعار سلطنت و حکمه رمایی و نیروی او شمرده میشد .

- اول : عصای
- دوم : نگین
- سوم : گاو آهن
- چهارم - شمشیر
- پنجم : جام

بعضا زمین را برای ساختن قصر « واره » و تعمیر شهر بخدی معین کرد و شعار حکمفرمایی و آمریت او بود . بنین علامه جریان حکم او بر اقطار کشور بود . گاو آهن آله زراعت و سرسبزی و انبساط کشت و کار بشمار میرفت و با این سیاست کشور اورشک فردوس شلم شمشیر قوه جنگی پادشاه و پهلوانان نیرو مند و فاتح آریانا را نمایندگی میکرد . جام علامه عیش و کامرانی این مرد بزرگ بود .

اگرچه شعرا تایک اندازه همه این چیز ها را یاد آوری کرده اند و لی



گل لهن با مور جدید و ابتکاری خود

شهر باستون ایالات متحده امریکا زندگی میکند و گاهی با یغای نقش های هنری وزمانی هم به ترتیب پروگرام های تلویزیونی می پردازد اوطی یک مصاحبه خود گفت :

آرزو دارد بعد از این در کشور سویس و یا اطریش زندگی نماید زیرا دیگر در امریکا بکلی خسته شده است . او میزبان تصریح نموده که بسپولت می تواند سالانه یک یا دو فلم تلویزیونی تهیه نماید و یقین دارد که فلم های او را در تلویزیون های آلمان غربی پذیرفته میشود و او با این ترتیب میتواند هم ذوق خود را تطمیع نماید و هم خدمتی به وطن اصلی خود که هرگز آنرا فراموش نمیتواند انجام دهد .



شوهرش (پروفسور هش سوار سنسگی) در بریتیت هورنی



فلیپ پی تیت مردی بدنبال شهرت هنری

آواز های ثبت شده سرد را در برابر بیعلاقگی مردم مواجه دید از جهان هنر باعقب کشید و به سوی مود متمایل گردید . او در قسمت دیزاین مودها بذل مساعی بخرچ داد چنانچه مود تازه را که برای دستاران دکتوران بوجود آورده بقدر کافی در آن نوآوری احساس کرده و عده زیادی مود او را به دلچسپی پذیرفته اند .

همامالنی بسوی زوال :

چندی قبل طبق معمول همامالنی پروگرام رقص های کلاسیک خود را دو چهار شپس انگلستان برگزار نمود که در پروگرام او که چهار نمایش را احتوا نمود . دمیل کیاریا با بازیگر فلم بویی در آغاز هنر نمایش به مردم معرفی میشد و راجش کهنه بحث انونسر در پروگرام رقص های کلاسیک همامالنی نقشی را بعهده داشت .

توضیح این مطلب می رساند که همامالنی خاص بمنظور اجرای رقص عازم لندن نشده بود بلکه او بجهت سهمگیری در شونتگ فلم (جرس) که یک بخش آن در لندن و شپس های (برمنگهم و لستر) صورت میگرفت وارد لندن شده بود . از اینرو بصورت ضمنی در پروگرام خاصی که مقدمات آن قبلا توسط سمن کلیانیور و نریندر جنجل جیده شده بود اشتراک نمود . مبصران توضیح نموده اند که رقص های همامالنی در هر چهار نمایش بطور دلخواه مطلوب واقع نشد زیرا رقص های او در این پروگرام تقدیم گردگایی بی از رقص های فلم گیتا اور سینا سینون کاسوداگر شرافت - بریم نگروراجاجانی بود که هیچگونه تازگی در آن بملاحظه نرسید و اگر سمن کلیان بود و نریندر جنجل و راجش کهنه و دمیل کیاریا در این پروگرام حصه نمیداشت روزگار همامالنی در این پروگرام خیلی سیاه میشد زیرا او دیگر آن محبوبیت و درخشش قبلی را ندر مردم ندارد .

بخاطر خدمت بوطن :

(برویت هورنی) ستاره موفق وقتش که اکنون بعثت پرودیوسر امور تلویزیون کار میکند . اخیرا تصمیم گرفته بعد از این در اروپا زندگی کند . چه او از مدت پانزده سال است که با



ورزش و تربیت بدنی که یکی از عوامل اساسی صحت مندی و تندرستی انسان هاست می آید از سالیان دراز به اینطرف ، یعنی از زندگانی انسان در مغاره ها تا به کاخ های سر بفلک امروزی و از کاروان های گله داری تا کیهان نوردی در اجتماعات بشری جامه مقام خاصی داشته و از مراحل مختلفی گذشته و بازم در حال انکشاف و ترقی به پیش می رود.

کشورهای جهان هر کدام سیورت های مربوط به خود را دارند که در اثر ارتباط و نزدیکی طبیعی که انسان ها باید داشته باشند سیورت مربوط به یک ملت و مملکت های دیگر و رواج پیدا کرده و بعضی سیورت ها وجه بین المللی را نیز حایز شده است .

وطن باستانی مانیز سیورت های متعلق بخود را دارد که افتخار هر فرد افغان بوده می تواند . ورزش درینجا نیز از باستان زمان تا به امروز نزد مردمان ایند یار عزیز گرامی بوده و بزکشی ... ما بحق از افتخار ا تیست که از سده های گذشته تا این ساعت از نشانه های پایداری و شجاعت پهلوانان آریانی دیر و زدر افغانستان امروز بشمار می آید.

باید یاد آور شد که تحت تاثیر تماس های جهانی انواع سیورت های کشور های دیگر در وطن عزیز مانیز رایج گردیده و درین سالهای نزدیک ، کلب های سیورتنی و تیم های و ورزشی بوجود آمده که هر یک در راه رشد سیورت تلاش می نمایند.

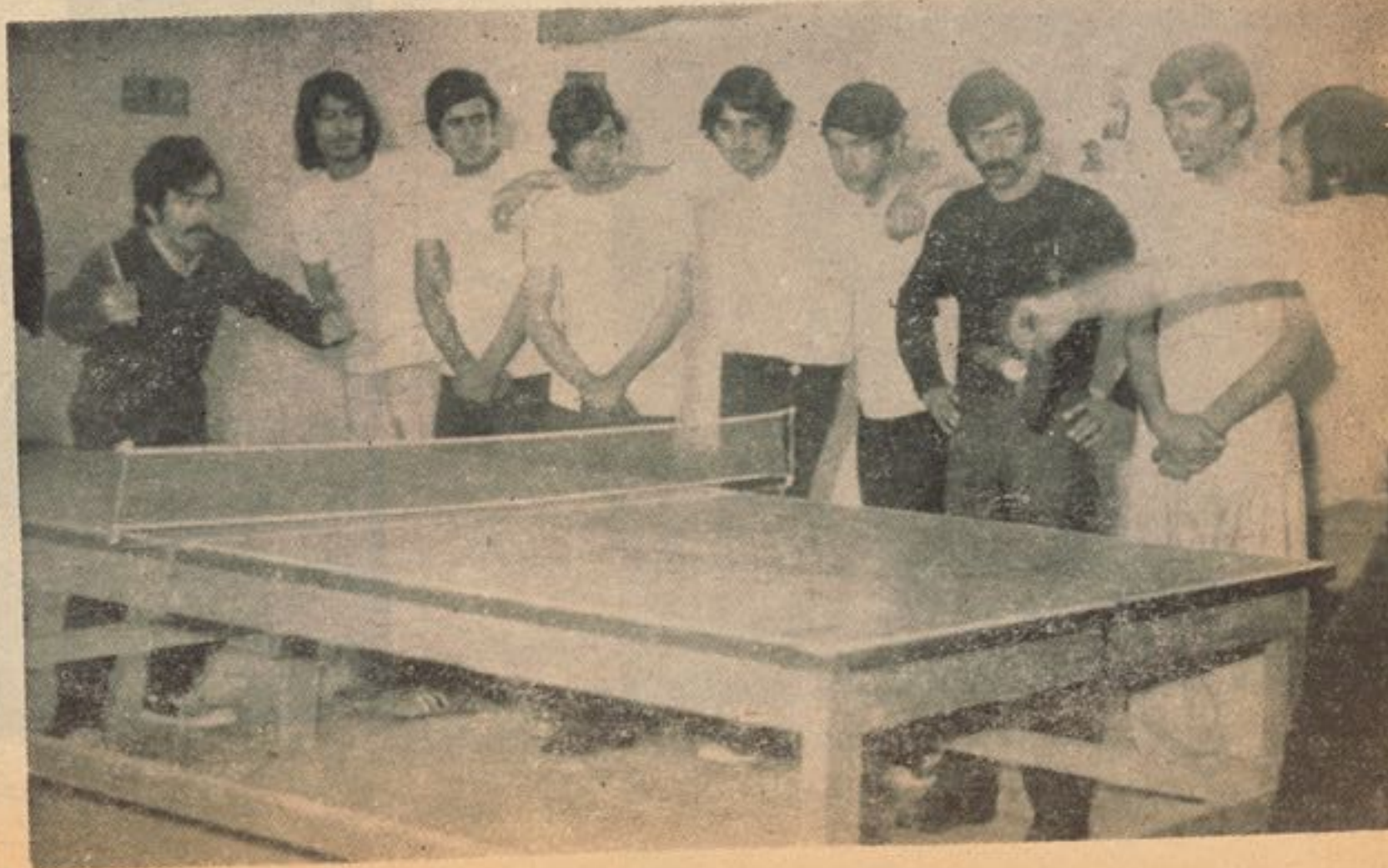
به سلسله آشنایی و معرفی کلب های سیورتنی و ورزشکاران جوان کشور که گاه گاهی روی صفحات ژورنال راه یافته و به اطلاع خوانندگان رسیده ، اینک مطالعه کنندگان صفحه و ورزش ژوندون با کلب و ورزشی پامیر آشنایی سازیم . باین منظور همراه آمر جوان کلب پامیر از راه تلیفون به موافقه رسیدیم تا با مصاحبه ای از فعالیت های کلب مذکور اطلاع حاصل شود.

قرار وعده قبلی سراغ کلب پامیر رفتیم اداره کلب در نندار تون وزارت معارف در ساحه جشن ، عقب کابل ننداری قرار دارد ، محمد آصف محصل صنف چهارم پو هنسخی پولی تخنیک از مدت نزده ماه به اینطرف است که بعیث آمر کلب انتخاب شده است . در شروع صحبت از وی سوال نمودم که بعیث آمر کلب انتخاب شده است . در شروع صحبت از وی سوال نمودم که آغاز فعالیت های ورزشی کلب را تو ضیح نماید . وی که آهسته و با متانت و شمرده حرف می زد گفت :

کلب ورزشی پامیر بطور غیر رسمی از سال ۱۳۴۸ به فعالیت آغاز نمود و در سال (۱۳۵۰) نسبت نداشتن جای مناسب در هو تل متروبول رسماً از طرف ریاست المپیک افتتاح شد و تا هنوز به فعالیت خود ادامه میدهد .

از: م (نوشه)

کلب ورزشی پامیر



ترکیه

اوراکه (۹۰۰۵) میباشد از ۳۰ سال بین طرف ثابت و نشان میدهد و از همان دقیقه ای که انا ترک جن سپرد ساعت مذکور نیز از حرکت باز ماند و تا امروز ثابت است .

اتا ترک یعنی مصطفی کمال پاجا بزرگترین نابغه ترکی در ۱۸۸۱ واقع سلو نیک متولد یافته است و در سال ۱۹۰۵ اکادمی حربی را بپایان رسانیده و منحیت کپتان داخل عسکری شد و با جوانان ترکیه دوش بدوش برای کسب جمهوریت کشور پرداخت هنگام جنگ اول جهانی عنوان یک پیش آهنگ را بخود گرفت در جنگهای متعدد اشتراک ورزیده و در ۱۹۱۶ عنوان جزایی را بعد از چند یلقب پاشا را کسب کرد .

ترکیه با اساس پروگرام وی کشور ملسی و دیموکراسی را بخود گرفت در ۱۹۲۱ اتحادیه بزرگ ملی ترکیه مقام درجه اول کشور را بوی بخشید شوررش ملی که تحت قیادت کمال اتاترک صورت گرفت در ۱۹۲۲ سلطنت را از بین برده و در ۱۹۲۳ ترکیه در جوکات جمهوریت اسلامی عرش اندام و کمال اتاترک رئیس جمهور ترکیه انتخاب گردید .

مصطفی کمال ریفرم های راریکار کرد که ترکیه را در جمله ممالک عصری و پیشرفته سوق داد حقوق مساوی زنان روی کار شد ریفرم القابت بکار برده شده و القابت لاین رسمی گردید ریفرم فتوایی را شکستاند لایریکات صنعتی دولتی را در بسیاری از شهر های ترکیه تاسیس کرد .

در ۱۹۳۴ رسماً اتحادیه ملی ترکیه عنوان اتاترک (پدر ترکیه) را بوی افتخار بخشید . مصطفی کمال اتاترک در ۱۹۳۸ از جهان در گذشت و سالگره وفات بیست و پنجمین وی را یونسکو استقبال نمود .

ایشین



رئیس تحریر : محمد ابراهیم عباسی
مدیر مسؤل عبدالکریم رو هینا
معاون : پیقله راحله راسخ
مہتمم : علی محمد عثمان زاده
تلفون دفتر رئیس تحریر ۳۶۹۴۵
تلفون منزل رئیس تحریر ۳۲۹۵۹
تلفون دفتر مدیر مسوول ۳۶۸۴۹
تلفون منزل مدیر مسوول ۳۳۷۷۳
سوچبورڈ ۳۶۸۵۱
تلفون ارتباطی معاون ۱۰
تلفون منزل معاون ۴۰۷۶۰
مدیریت توزیع ۳۳۸۳۴
آدرس : انصاری واپ
وجه اشتراک :
درداخل کشور ۵۰۰ افغانی
در خارج کشور ۲۴ دالر .
قیمت یک شماره ۱۳ - افغانی

بزرگی در بندر لنگر انداخته و با حرکت کند امواج آن قایق های ماهی گیری را پراکنده و باصافه خیلی دور باخود برده تا آنکه امواج ساکن آنها را دوباره بمحل خود برگرداند از اینرو انتظار ماهی گیری و بعضی ها به انتظار متبانی پول خود باید مدت درازی تا بر گشت قایق ها معطل بمانند .

تکسی هادر این کوچها بسرعت در حرکت بوده از هیچگونه خطری هراسی ندارند در بالای بلندی که توسط دیوار سنگی احاطه شده است فضای فراخ و نسبتاً آرامی دارد منجمه جاده (استقلال) از زیبا ترین جاده های این ناحیه بشمار میرود کمی بیشتر بجاده (جمهوریت) که با معماری واسلوب های قدیم بنایافته است بر میخوریم میران تکسیم که مرکز نقلیات شهری میباشد نیز در همین محل واقعست و از همین میدان سرویس های شهری تراسوای، تکسی ها و غیره بهر سمت شهر در حرکت اند .

استا نیول یاروم جدید عائد روم در هفت تپه تک موقعیت داشته جاها و بنا های خیلی تاریخی و مقبولی دارد که نمیتوان آنهمه را در چند روزی توقف در آنجا از نظر گلرانیدهالی این کشور آرزوی سکونت را درین شهر از سالیان درازی بدل می پروراند گذشته از آثار تاریخی امروز تنها نه استا نیول بلکه بسیاری از شهر های ترکیه بلاکهای مقبول و تعمیرات عالی دارد که نمایندگی از زحمتکشی و پشت کار ترکیه می کند .

استا نیول مرکز بانکها و نمایندگیهای تجارتی ترکیه بشمار می رود تعداد بانک هادرین کشور مخصوصاً در استا نیول زیاد است ولی عایدات فسی نفر از ۲۶۰ دالر سالانه تجاوز نمیکند .

در قصر بهاری سلطان واقع استا نیول سالون عالی است که در حال مذکور اتاترک جان سپرد و ساعت دیواری آنجا ساعت مرگ کبیر سخت معمول و مروج بوده است .

اینکه گفته شده که (اوداتیس) د خسر پادشاه (ساس) بودم از امکان بعید نیست زیرا اساس هایاسارک هاعبارت از (اسکانی) های بودند که از آسیای مرکزی بهافغانستان ریختند . و همچنان می شود (زربادریس) را بهحیث شهزاده بلخی هم قبول کرد و از امکان بعید نیست که معاشقه جوان بلخی یا شهزاده بلخی با دختر پادشاه اسکایی اینقدر داستان ساز و سرور صدا افکن شده باشد زیرا پنجه های نیرومند عشق قدرت آنرا دارد که در عالم عشق و دلدادگی جوان باختری را با دختری از شهزاده خانم های اسکانی بشناساند و داستان سازی خوبی برای یک چنین عشق گرم و سوزان شود و داستانی ساز بدبیرفتنی و همه جانبه و شگاری خلق کند جاودان .

غیر صحنی تمرین می نمایند و روی همین مشکلات بود که طی پیشنهادیه بوزارت معارف و موافقه مقام مربوط ورزشگاه فعلی را که نندارتون وزارت معارف در ایام جشن استقلال بشمار می آید در اختیار جوانان این کلب گذاشته و درین جا به تمرین می پردازیم .

در حوضه پیشرفت و عمومیت سیورت چنین ابراز نظر می نماید :

در قدم اول باید بین کلسپ های ور زشی کابل و بعداً ولایات مسابقات انجام داده شود و این سلسله طبق پرو گرام ریاست المپیک و اشتراک فعال کلب های ورزشی باید همیشه جریان داشته باشد تا چهره های سیورتی ما شناخته شده و بعداً ردیف بندی صورت بگیرد که درینصورت مامی توانیم بازم در قدم اول با ورزشکاران ممالک همجواری و بعداً در مسابقات بین المللی نیز شرکت کنیم و من یقین دارم که جوانان ما در صورت فراهم آوری شرایط مساعد سزوار اشتراک در مسابقات جهانی رادارند .

البته باید یاد آور شوم که تقاضی هم در میان است که باید ازین برده شود و آن بدبینی ها، عقده ها و پر خورد های ناسالمی که ورزشکاران ما بعضاً از خود بروز میدهند قابل انتقاد می باشد که البته اصلاح یابد پر است .

و به این ارتباط من بعیت علاقمند جدی انکشاف سیورت به جوانان پیشنهاد می نمایم که در برخورد ها و رویرو شدن در میدان های سیورت و در اجتماع سرمشق خوبی برای جوانان باشند . در حوضه اشتراک در مسابقات بین المللی می افزایند که :

بعد از پشتکار و تمرین و حوصله مندی در پرورش ورزشکاران و انتخاب ورزشکاران ممتاز در تیم های ملی سیورت ، در مسابقات جهانی شرکت کنیم و شایستگی خویش را به افتخارات ملت افغان به جهانیان نشان دهیم .

در حوضه رشد سیورت های ملی چون بزرگش، نیزه بازی، و پهلوانی می گوید که در صورت انکشاف بنیه اقتصادی کلب ما هم

بقیه در صفحه ۱۸

(بقیه ص ۶۲)

عشاق رویائی

مجنون) و غیره و غیره تا کجا در اعماق تاریخ مامنتی می شود . بلی واقعا چنین است مبدا داستان های حماسی و عشقی در کشور عقاب طلائی ریشه های عمیق و قدیمی دارد که اکثر آن به دوره های روستایی و ویدی و از آنهم گذشته به زمانه های قبل التاریخ پهلومیزند .

چنانچه داستان های حماسی را که شاعران بلندیایه و ژرف اندیشه ما چون دقیقی و فردوسی در قرن ۴ هجری گرد آوری و تنظیم کرده و به رشته نظم در آورده شاهد خو بی برای گفته های ماست .

آنچه را که یونانی ها طی قرون ۱۳ و ۱۴ ق م شنیده اند و منعکس ساخته اند نمایانگر آنست که این داستانها وقصه هادر میان مردم آریانی



محمد آصف آمر کلب پامیر که به پیشرفت سیورت علاقه زیاد دارد و ی همچنان افزود که:

درین مدت با داشتن حداقل و سایل و امکانات توانسته ایم در درشته های مختلفی استعداد جوانان را بکار اندازیم و به صنف بندی های هم درین حوضه موفق شده ایم و کلب ها که از فتنال شروع نموده تا اینحال تیم های اتلا تیک، دو تیم فوتبال ، یک تیم بکسنگ ، تیم بنگ پانگ تیم زیبایی اندام داریم که ماهی امیدواری های هر چه بیشتر آینده می باشد .

در مورد مسابقه های اعضا و تیم های این کلب چنین می افزاید :

از بدو فعالیت ها ما توانسته ایم از اکثر تورنمنت های شرکت نمایم که از طرف ریاست المپیک و کلب های دیگر ورزشی کشور دایر گردیده و تیم فتنال ما در عالم مشکلات و کمبود های زیاد توانسته سر آمد تیم های فتنال باشد و سه بار مقام قهر مانی را حایز گردد . و البته تیم فتنال ما غیر از مقام اول ، در بعضی مسابقات مقام های دوم و سوم را نیز داشته به این ارتباط باید یاد آور شوم که در اثر کوشش ها و تلاش های های خستگی ناپذیر جوانان این کلب در مجموع و بخصوص تیم فتنال بود که سه نفر از اعضای تیم فتنال ما هر یک عبدالمنعم کبیر ، محمد صابر عثمان موفق شدند افتخار عضویت تیم ملی فتنال کشور را کما یی نمایند و همراه تیم ملی به جمهوری مردم چین نیز سفر نمایند .

در جواب سوالی از دیدو تیر به چند ساله خود در حوضه استعداد و لیاقت جوانان در سیورت بعد از لحظه ای می گوید :

برای شخصیت حقوقی این کلب اساسنامه ای را نیز ترتیب نموده ایم ولی تا حال شکل قانونی را بخود نگرفته که امیدواریم اساسنامه مانیز در آینده رسمیت پیدا نماید .

وی می افزاید :
که در کشور ما متاسفانه ورزشگاه و میدان های ورزشی به معنی واقعی آن بسیار کم و ناچیز می باشد و جوانان کلبها نیز به مشکلاتی ازین لحاظ مواجه می باشند و از سیورت اکثر جوانان مادر اطلاق های نمالگو

عادت



بسیاری از اعمال بشر نتیجه عادت است . عمل عادی آن عملی را میتوان گفت به توجه و آگاهی شخص در آن دخالت ندارد و نقشه و طرحی برای انجام آن ریخته نمیشود. عادت خوب آن عاداتی هستند که از یکطرف موجب میشود که کارها بصورت مؤثر انجام گیرد و از طرف دیگر سعادت شخص را فراهم میسازد. هنگامیکه یک عکس العمل ویایک پلان و طرح رفتاری بکرات ظاهر شود آنگاه بصورت عادت درمی آید. و اگر عکس العمل فشار و ناراحتی روانی را بر طرف سازد و اگر رضایت خاطر را فراهم سازد میل به تکرار آن عمل زیاد میشود و همین میل بالاخره سبب میگردد که تغییری در دستگاه عصبی رونما گردد و آن عکس العمل بصورت عادت را بخود میگیرد . برای اینکه عادت بد را ترک دهیم و بجای آن یک عادت پسندیده جانشین آن گردد لازم است که :

- ۳- احتیاجات و خواسته های معقول باید بصورت دقیق و آروسی گردد.
- ۴- در تصمیم معقول نبا بد رنگ گردد استثنا قایل شد .
- ۵- عادت خوب را که رضایت خاطر خوددیگران را نماید باید جانشین عادت نامود که دیگران از آن گریزان اند.
- ۶- باید توجه گردد که عادت ناپسند دو باره بر نگردد و جدا از آن جلو گیری گردد .
- با بکار بردن این چند دستور امکان زیاد موجود است که بعد از مدتی شما دارای عادت خوب و شخص دوست داشتنی گردید.



چهرات

چهرات

جوانان و روابط اجتماعی

وقت نشناسی؛ بدقولی و پشت پازدن با آداب و رسوم چه وقت درمان میشود!

من نمیدانم باوجود این همه ساعت که در این همه وقت ناشناس اند ؟ شهر وجود دارد روزانه خرید و فروش میشود کسانی که برای وقت ارزشی قایل نیستند و اکثر مردم ماباداشتن این همه ساعت چرا بقول خود اهمیت نمیدهند برای چه ساعت



ضرب المثل های برگزیده

در موضوعات عشقی و دیپلوماسی، هر دختری همیشه زن است. اسپانیایی

.....

در بوسه حرفها عا شقانه است که به جای گوش به لبها گفته میشود ایتالیایی

.....

دوستی ، همان عشق است توأم با عقل ! آلمانی

.....

عشق یک جانبه ، مانند سوای است که بلا جواب مانده . روسی

.....

نخستین روز عروسی غالباً آخرین روز عشق است . آلمانی

.....

عشق حتی به حیوانات هم رقص یاد میدهد . فرانسوی

.....

فرستنده سیده (شامل)

می بندند ؟

چرا آن جوان تحصیل کرده در ساعت معین بملاقات و وعده گاه حاضر نمیشود و میزبان خود را منتظر نگه میدارد ؟

چرا آن خیاط در موقع معین لباس مشتری خویش رانمیدهد ؟ و چرا

اگر این جوانان واقعا به اهمیت وقت توجه داشته باشند و بدانند که تمام اشیایچه ذیروح باشد وجه غیرذیروح ، جامد باشد یا مایع در هر حال تابع زمان و وقت است و مسئله وقت خیلی اهمیت دارد .

مثلا اگر عملی به وقت معین آب داده نشود می خشکد، اگر غذای در سر ساعت معین از روی آتش برداشته نشود مزه خود را از دست میدهد و.....

بهر حال منظور از این تذکر اینست که جوانان به ارزش وقت مخصوصا درین عصر تکنالوژی جدا اهمیت قایل شده و از طرف آنها مراعات گردد.

بقلم: عبدا لحکیم «پیما» محصل پوهنځی حقوق و علوم سیاسي.

معلومات تازه برای جرانان

بایسیکل‌بی که دو پایدل دارد



درین شکی نیست که هر پدیدۀ کهور جهان توسط دانشمندان و مخترعین بوجود می آید برای استفاده معقول بشر است .
والبته این پدیده ها نظر به ارزش و اهمیت آن قابل استفاده است و اما آن‌ها یلیکه برای بهبود زندگی بوده و مشکلات مردم را رفع میسازد بیشتر قابل ارزش و اهمیت است.
از همین جهت نصب یک پایدل اضافی در بایسکل در ظاهر امر ممکن است آنقدر مهم نباشد اما برای اشخاص معیوب و کسانی که به درد پامبتلا اندخیلی ها با ارزش است و (آنتونی سیگنول) ایتالوی بانصب یک پایدل خدمتی بزرگی درین راه نموده است .

ما و وطن مان

حالا که سا ختمان جامعه نوین و مردمی ما شاهراه رفاه و سعادت عمومی را همشوده .
جوانان باید وظیفه خود دانند که در راه ارتقاء اساسی سطح زندگی جامعه خویش و در همه شئون زندگی اجتماعی و اقتصادی روح نو آوری ، جدیت و ابتکار بخرج داده و همراه با مراحل نوین رشد جامعه ایجاد شاهراه های رفاهیت عامه را که در آن منافع و مصالح اکثریت متصور باشد و با سخکوی نیازمندی های مردم جامعه شده بتواند سرعت بخرج دهند .
البته تجارب زندگی به انسان می آید . موزاند که هرگاه انسان در جستجوی

بقیه در صفحه ۱۸



چهرات

چهرات

ورزش برای دوشیزه گانیکه طالب زیبایی اند

داشتن صحت خوب و اندام زیبا آرزوی همگان است اما بیشتر از همه دوشیزگان و خاتم های جوان آرزو دارند که دارای اندام زیبا باشند .
وزیبایی مورد نظر آنها زمانی برآورده میگردد که از یک رژیم غذایی همیشه بر خور دار باشند و البته گرفتن رژیم غذایی به تنهایی کافی نیست بلکه در بهلوی آن ورزش های مفید و در عین زمان سبک و سواره که برای هر کس و در هر شرایط موجود است ، تمرین مداوم و همیشه آن در زیبا بودن و متناسب بودن اندام رول مهمی دارد .
باتمرین همیشه بعد از مدتی متوجه میشوید که اندام تان متوازن و مطابق دلخواه تان است . و این خود برای شما لذت و خوشی را بار می آورد .
باید متذکر شد که نداشتن وسایل ورزشی شیک و لوکس نباید در امر زیبایی اندام شما تا تیری داشته باشد زیرا این وسایل راهی توان از چوب یا فلز ، یا قیمت کم تهیه نمود . و اگر اراده استوار داشته باشید با ساده ترین وسایل میتوانید به ورزش های خود ادامه دهید .



هر ورزشیکه با علاقمندی و تمرین مداوم ، توام باشد نه تنها به زیبایی انسان می افزاید بلکه ضمانت سلامتی نیز میباشد .

مردهاره قول است

با خود گفت : بری کی ... بری چی ...؟
 نامد پیشیمان گدی بران رابردیوار دوکان
 اویخت و سرش رامیان زانوانش پنهان کرد
 از فضا همان فسلو که دران روزگار به (بابه فسلو)
 معروف شده بود اژدم دوکان گذشت و شیر را
 دران حال دید باتمسخر صدازد :
 - شیر، شیر بالونت چه شد طیاریت چه
 شد نقل عروسته کی بخوریم ؟
 شیر سرش رابرداشت و با چشمهایش که
 بی شباهت به کاسه خون نبود سرایای فسلو
 را از نظر گذراند، فسلو داد زد :
 - او کرگوش اولافوک چرت چی ره میزنی ؟
 شیر پاسخ داد :
 - چرت نامرداره، چرت بوداره، چرت توره!
 فسلو قهقهه خندید و دندانهای گرم خورده
 و بیره های شاریده و سرخ رنگش شیر را بیاد
 روپاه پیری انداخت که کاری جز حیل و گزافه
 گفتن ندارد. با استغنا و غرور جواب داد :
 - برو فسلو مه کتیت کارندارم .
 فسلو گفت :
 - مه کتیت کاردارم . حالی اوسالاره گاو
 خورده که تو جووه نداشتی حالی وخت وخت
 فسلو است وخت سر شکستنت .
 شیر گفت :
 - مثلیکه باز هم حریف می پالی ؟
 فسلو گفت :
 - مه حریف ندارم .
 شیر گفت :
 - لاجول بالله - چشمه سبل کو ...
 فسلو گفت :
 - توو همی غار، بروموش تره گپ رسیده .
 شیر سخت عصبانی شد . خواست با
 پیشقبض دودمش شکم فسلو را بپاره کند ولی
 خدا را در نظر آورد و به آواز جبر چندانکه همه
 دوکانداران گرد و نواح صدایش را شنیدند
 گفت :
 - فسلو ، ای گزوی میدان . شرط ماکل
 زندگیت . اگه مرداستی صیاده (دوراهی) قبل
 کو .
 فسلو گفت :
 - درست است بسیار برنگو. جنگ شد
 یار، سر شد یار.
 این گفتگو زبان بزبان سراسر کوچه را بر
 کرد و حتی در گوش کوچه های دیگر نیز نشست،
 عصر روز جمعه (دوراهی یغمان) از صد ها
 شوقی و حرفه بی پر بود، بابه شیر در حالیکه
 دوپهلوان جوان در راست و چپش راه میرفتند
 به میدان نزدیک شد. لنگی باج و کالای گیش
 از دور پیدا بود و کاغذبران با زها راه را برایش

نظر غایب گردیدند . دستهای هر دو راتار
 فصای کرد و خون از بند بند انگستان شان
 میریخت از فاصله شرطیها تا زیر کاغذ برانها
 صداها نفر ایستاده بودند .
 و بچه های نیمچه ، خورد و کلان، برای گرفتن
 آزادی دستها را بهم می ساندند و (آسمان بینک)
 زیرتارها می دیدند .
 گدی شیر آهسته آهسته بی هوشند و تاراش
 لم کرد. باز شرطیها (دوبالائی) زدند و گفتند :
 فسلو مییره، فسلو مییره ...
 شیر که نیم خیز بر سردوکنده زانو تار میداد
 احساس خطر کرد و فهمید که لحظه انتقام فسلو
 فرارسیده و نزدیک است که کاغذبران را مردم
 چور کنند. هر کس نظری به شیر میداد و کسی
 شیر می فهمید که کار از کار گذشته است و دیگر
 دست فسلو بالاست . در آخرین دقایق که گدی
 شیر غرغره در حال افتادن بود شیر بر سر چرخه
 گیر صدازد :
 - جم کو بیجم کش می کنم .
 همان بود که بنگدوسه به سرعت گدی برانش
 را کش کرد و تار در دست فسلو (شل) شد .
 خلاف انتظار شیر برنده شده بود .
 فلاحهای دیگر نیز تار داد. تا اینکه خطر مرده تار
 فسلو دفع شد .
 فسلو از خجالت غار می یالید و شیر بی آنکه
 خوشی از چشمانش ظاهر شود. نشاطش را مثل
 مرد هافرو خورد و تاراش در دست دیگری داد تا
 گدی را باین کند. آفتاب نشسته بود و آسمان
 بردامن آبی لاله های سرخ گاشته بود. ابر
 های سفید پر پنهان داشت سرخفام غروب
 چون بره های چریدند و هلال عید از دور چون
 ابروی طاهره پیدا بود. مردم (هرو مسرو)
 فهمیدند که فردا عید است و پیشاپیش بیکدیگر
 مبارک باد گفتند. گدی شیر مثل عروس ، مثل
 طیاره ، مثل بالون، پائین میشد و (عید مبارکش)
 خوانتر میگردد . شیر به نقش گدی خیره بود.
 و پنج سال پیش در دلش حک شده بود .
 طاهره بر سر بام دونظرش پیدا شد که لباس
 قناری پوشیده بود و چوئی های مویش چون
 دوماز کفچه سیاه برشانه عایش پیدا بودند .
 شیر انگاشت که بر سر بامیتی برآمده و گدی
 برانش را بسوی خانه محسن خان تار میدهد .
 آنگاه طاهره فق زد. از آن پس جنگ با بچه های
 خاله ، دوران هر کاره برادری با محمود دیدار
 طاهره بر سر قبرها، و سرانجام عروسی با حاکم
 شکم کته، چون تصویر های بر جسته زندگی
 در لوح حافظه اش بیدار شدند و شیر از پشت
 روز های زرد و زعفرانی و از پشت جوانی باد
 برده و سالهای بر باد رفته - از زبان طاهره شنید
 که می گوید :
 - مه روی طابعته و اکدیم . تو زیاد تر ازی
 چرتی میشی خوراکت کم ورنکت زرد میشه و
 خواز چشمانت می بره
 شیر گفت :
 - طاهره جان راست گفتی، حق گفتی، راستی
 که عاشقی پشت کوه ره خم میکنه . اما طاهره
 از همان دور از (شهادت) ازمیان قبرها و مرده ها
 صدا زد :
 - شیر جان توفول دادی توفقم خوردی مگم
 مه قول ندادیم مه قسم نخوردیم . مه دوست
 دارم . مه خاستن خواست . هستم اگه پشتم
 نگردی خونم بگردنت .
 ولی شیر گفت :
 - مردهاره قول است ... مه از قولم نمیگردم.
 و آنگاه با شرف دستاراش ، نم چشمانش را
 پاک کرد . پایان



یکی از جمله ۱۰۳ سد جمهوری تچکو سلوا کیا سد اور نیک است که بر علاوه اینکه از آن استفاده های در
 زمینه آبیاری مزارع و برق استفاده میشود یکجای بسیار خوبی برای تفریح و تفرج نیز میباشد و مردم
 چکوسلوا کیا روزهای رخصتی خود را در کناره های این سد میگذرانند و از هوای صاف و پاک آن استفاده
 کرده و لحظاتی را خوشحال و دور از هوای مسموم شهر ها سپری میکنند

عکسها



کشتیرانی بالای دریای کامینس

یکی از وسایل دیگر خوشگذرانسی و تفریح در چکو سلواکیا کشتیرانی بالای دریای کامینس و گذشتن از بین تنگه که در جریان این دریا قرار دارد میباشد و جوانان چکوسلواکی همیشه مشتاق این کار هستند .



دختران جوان چکوسلواکیا و مود

دختران چکوسلواکیا بر علاوه اینکه همیشه فعالانه و دوش بدوش دیگران در تمام امور اجتماعی سهم میگیرند از سرو وضع خود هم غافل نمائند همیشه لباس های آخرین مودل را به تن میکنند .



نوزاد جدید باغ وحش پراگ

اخیراً در باغ وحشی شهر پراگ مرکز چکوسلواکیا زرافه ای چشم بدنیا گشوده که ۱۷۶ سانتی متر قد دارد مادرش که دارای ۴ متر قد می باشد دینزا نام دارد و پدرش که فارو نام دارد دارای قدی بطول ۴ متر و بیست سانتی می باشد .



دهکده گلها

دهکده لیدا میس در نزدیکی شهر پراگ به دهکده گلها مشهور است این دهکده که پر از گلهای زیبا و رنگارنگ است یکی از مراکز تفریح گاه در چکو سلواکیا می باشد و زیبا و هوای خوش آن همیشه مردم را بطرف خود جذب میکند .

رصدخانه عمومی



در این اواخر در چکو سلواکیا یک رصدخانه عمومی ساخته شده که هر کس بطوری رایگان میتواند از آن استفاده کرد و ستاره گان و دیگر اجرام آسمانی را مشاهده نمایند و مخصوصاً جوانان چکوسلواکی از این رصدخانه بیشتر استفاده میکنند .

عشاق رویائی

ادبیات افغانستان از زمانهای باستان و سده های دور باینطرف بادو صفحه زرین وطلایی بیجانیده شده کهاولی صفحه رز میودو می صفحه عشقی است کهدرپیچ وخم د هلیزهای روزگاران از عصر (ویدی) بدینسو بااستقرار آریایی ها درکوهپایه های این مرزو بسوم دلیران آغاز گردید. که کیفیت پر ادج آنرا درطی صد هاو هزاران سال در آثار نظم و نثر و اشعار عاشقانه و عامیانه و تصنیف های رزمی و حماسی و عشقی قابل یزی شده و چون انعکاس آواز، زبان به زبان، گوش به گوش و سینه به سینه بادترچه زمان بمانتقال یافته است.

آریایی ها آنگاه که درین بیشته شیوان گمین کردند خیلی جمال پرست و عاشق پیشه و خیال پرور بودند که زیبایی را چون نور حیات بخش و زشتی را به منابه سنگ گران و وزن ثقیل تعبیر میکردند و میگفتند: که چهره زشت چون سنگ سنگین و گرز گران بسیر آدمی زاد میخورد.

درسرودهای آریایی داستان هاو قصه های عشقی زیاد است که خاطرات آن صحنه های تاریخی در وادی های قشنگ رود کابل و گرم گومل و سوات جو دان مانده از آن جمله یکی داستان عشق و دلداده است. بنام (زریادریس) و (اودانیس) که اولی جوان نیرومند و خوس هیکل و دومی دختر زیباروی و قشنگ بود که انعکاس قصه های عشقی ایشان را کارمندی از دفتر تشریفات بارگاه اسکندر مقدونی موسوم به (فارس می نرن) راطی قرن چهارم ق م بگوش ما میرساند.

چنانچه اسمی این دودلداده را ناهنوز تاریخ افغانستان بزرگ در لایلهای صفحات خود حفظ نموده و نام (اودانیس) درسرودهای ویدی با

صحنه های معاشقه او در وادی (گومل) طنین افکن بوده و اسم (زریادریس) ناهنوز که هنوز است زیب منظومه های حماسی و اشعار دقیقی بلخی شاعر پر آوازه ایسن د یار است.

داستانهای عشقی (زریادریس) و (اودانیس) که آنگاه هاتقل مجالس عام و خاص شده چنان بود که این پسر نیرومند و دختر زیبا هرگز یکدیگر رانندیده بودند و در عالم خواب و رویا نرد عشق باختند و دلباخته یکدیگر گردیدند.

علاقة مفرط و عشق سوزان ایشان را به تجسس عهدیگر انداخت. مدت ها طیدند و بالیدند و یکدیگر را نیافتند تا اینکه نزد یک بود (زریادریس) چهره قشنگی را که در خواب دیده بود بدست تند باد فراموشی بسیار. که ناکامی در یک مراسم جشنی گم شده خود را می یابد و مطلوبش حاصل می شود یکدیگر را می بیند و با چشم دل می بستند و برای خود جوانی می سازند و بیایو دوستدانشتی اما با نچوهای عاشقانه و بیتابانه بگرمی عشق های مجنون و ولایی.

از آن زمانه هاو قرون تاکنون داستانهای عشقی این دو عشق و معشوق در میان اقوام آسیایی شسرت زیاد گسب نموده و تصاویر این دو دلداده و صحنه های معاشقه ایشان را زیب رواق های معابد و دیوار های قصر ها و در و دیوار خانه ها گردانیده است.

و آنگاه که در کتبه مراتب ادبی و تاریخی قصص و قصه های رزمی و عشقی معرفت دارد بسیر مدانند که مبدا داستانهای مانند (خبر و شیرین) (ویس و رامین) (لیلی و مجنون) بقیه در صفحه ۵۷

زمزمه های به پیشو از بهار

برف بالسمای تیره باریده بود .
عشاق در سایه دوخت ،
دیدگان بانشاط شان رامتوجه بالامتصابتند .
عمواره به ندای غم انگیز فایق را نان
شب و ستاره ها باسخ می گویند
وباره ها آرام و موزون بر آب میخورند .
بر قسمت های فروریخته دیوار بزودی
بنفشه میروید
بی هیاهویی شقایق انزوا چسو به سبزه
می نشیند .

تراکل شاعر آریایی

گل

وقت که باز بلبل آشوب کند
فراش چمن ز باد جاروب کند
گل بیرون دریده خون آلود
از دست غم تو بر سر جوب کند
کمال اسماعیل

چون بشکفت ساغسی بر خیزیم
از شادی می زد ست غم بگیریم
باشد که بهار دیگر ای همفغان
گل می ریزد ز باد و ما می ریزیم
عطار

دو زخ صحرا

می رستم و خون دل به راهم می ریخت
دو زخ دو زخ شور ز آهم میر ریخت
می آمدم و ز شوق آن زیبا روی
صحرا صحرا گل از نگاهم می ریخت
عبدالله رازی

شام غم

دودی که از دل من در شام غم برآید
بر یاد طره او بر بیخ و خم بر آید
از طاهری طروی

گرم خوی

دل تقدجان به خاک دردستان سیرد
بوسند آستانش و با بوسه جان سیرد
انبوه عشق بر در غمخانه دلم
ظلی زد و کلمه به دست فغان سیرد
مست آمدم به سرچشم ناگهان نسیم
رنک از رخم بیورد و به برگ خزان سیرد
جز شعله سرگشی به گمته جهان نبود
آسیم به دست گرمی خونیت غنان سیرد
گرمی عجب زخوی تو نبود که در جهان
هر آنسی که مرده خوی تو جان سیرد
نازم به همت دل طالب که در جهان
هر جوهری که داشت به تیغ زبان سیرد
ارطال آملی

مرغ جنگی

می شود و در این مسابقات مانند افغانستان شرط بندی های صورت میگیرد که بعضا تسا ملیونها افغانی در آن معامله می شود. و از طرف مرجع تدویر کننده مسابقه به هزارها قطعه تکت بفروش میرسد.

چند سالی قبل برای اولین بار يك «مرغ جنگی» افغانی بنام قیظی در تمام مسابقات بنام خروس افغانی اشتراك كرد و در نتیجه عنوان قهرمانی را در ایران حاصل نمود چندانکه پش که يك مرغ افغانی به شاهور سیودی وزارت اطلاعات ایران فرستاده شد با استقبال آن صدها نفر حاضر شدند خروس مذکورابه نام گشتاسب مسمی گردید.

خروس جنگی از يك تا سه سالگی میتواند خوب بجنگد بعد از آن قوایش به تحلیل میرود. نسل جدید خروس های امروز کابل تقریباً از ۷۰ سال به از طرف پرورش می شود، خروس های خوب در ولایت پروان در جاریکار، دولت شاهی و فره باغ موجود است. خروسهای جنگی کابل و پروان قدری خورد تر مگر در مسابقه بسیار فعال و تیز میباشد اما جنس های خروس گلنگی مزارشریف و میمنه کلان تر است که مانند خروسهای کابل و پروان چالاک نیستند. خروس اصیل در مسابقه تا غالب نشود میدان را رها نمیکند و تا پای مرگ می جنگد.

تا چند سال قبیل بهترین خروس های جنگی در کابل نزد خلیفه نظام الدین پهلوان، محمد غز پنجشیری و محمد اسلم پسر شاه قل، محمد نسی قصاب سرچوك، لاله عبدان، بابا اعظم چكلی، ملك اسمعیل دولت شاهی، ملك سلام فره باغی، بناغلی عبداحمد ادا و بناغلی فاروق سراج موجود بود. نژاد های خوب خروس های که تا حال نتیجه خوب از آن در مسابقات گرفته شده است عبارت از نژاد قیظی از افغانستان، گلنگی دکنی از هند و همچنین نژاد پتی. در این شماره صحنه ها و جریان يك مسابقه خروس جنگی در فرانسه از جمله پاریس ترجمه و بشما تقدیم شده است.

دولتی مطبعه



جهان مود



**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**